

۳۳ کدام لیبرالیسم؟
میلتون فریدمن

۰۹ چه چپی؟
چه راستی؟
دکتر احمد تقیب‌زاده

۲۲ داستان کارخانه
شکلات‌سازی
درباره علی خسروشاهی

۲۲ تکنیک زندگی
یادی از مدیا کاشیگر

۳۳ مظهر ناسیونالیسم مدرن
درباره شارل دوگل

۰۵ کارنامه فراکسیون امید
گفت‌وگو با پروانه مافی



سید حسین مرعشی در گفت‌وگو با سازندگی:

نگاه کارگزاران به شهرداری
جبهه‌ای است نه حزبی

• صفحه ۸

یادداشت سردبیر درباره مشارکت زنان:

جنگ جنسیتی
یا مبارزه حقوقی؟

• صفحه ۳

محمد علی نجفی در یک قدمی شهرداری تهران قرار دارد

شهردارِ شهرِ شهر و ندمدار

یادداشتی از محمد عطریان‌فر، رئیس اسبق شورای شهر تهران
و دو گزارش درباره شهردار آینده

• صفحه‌های ۶، ۷ و ۲۲

در گفت‌وگوی شبکه خبر با غلامحسین کرباسچی مطرح شد:

سه‌م اصلاح‌طلبان از دولت اجرای برنامه‌هاست

غلامحسین کرباسچی، دبیر کل حزب کارگزاران سازندگی ایران در برنامه «تیر امشب» شبکه خبر به صورت تلفنی شرکت کرد و به تحلیل گمانه‌زنی‌ها درباره کابینه دولت دوازدهم پرداخت. به گزارش سایت کارگزاران، غلامحسین کرباسچی در پاسخ به پرسش مجری برنامه ضمن ابراز بی‌اطلاعی از ترکیب کابینه آینده گفت: «کابینه دوازدهم علی‌القاعده باید با بهره‌گیری از تجربیات دولت یازدهم و با توجه به موفقیت‌ها و عدم موفقیت‌هایی که همه دولت‌ها از جمله دولت آقای روحانی داشته‌اند، شکل بگیرد. با اعتمادی که ملت در انتخابات به آقای روحانی ابراز کردند، فکر می‌کنم که ایشان کابینه‌ای انتخاب خواهند کرد که آن نواقص را نخواهد داشت و نقاط قوت دولت یازدهم هم در این دولت تقویت می‌شود تا خواسته‌هایی که مردم از آقای روحانی داشتند به صورت کامل در این چهار سال تحقق پیدا کند.»

دبیر کل حزب کارگزاران سازندگی در پاسخ به این پرسش که چند درصد کابینه دولت فعلی می‌تواند در کابینه بعدی حضور داشته باشند، اظهار داشت: «به طور کلی باید خواسته‌های مردم که به‌خصوص در طول انتخابات در حوزه‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی مطرح شد و خوشبختانه در بیرون از لایه‌ها و فعالیت‌های جریان‌های سیاسی این

خواسته‌ها برای آقای روحانی و ملت ایران زنده است، دیده شود. لذا درصد حضور کابینه فعلی در کابینه بعد خیلی مهم نیست؛ باید کابینه‌ای باشد که خواسته‌های مردم که هم اقتصادی، هم سیاسی و هم فرهنگی بوده و هم داخلی و هم خارجی برآورده شود. لذا من نمی‌توانم درصدی را مشخص کنم.»

وی ادامه داد: «آقای روحانی هم فرمودند که کابینه‌ای باید باشد که خواسته‌های مردم را عملی کنند. همین افراد هم اگر بتوانند در کیفیت کارشان تغییراتی ایجاد کنند تا خواسته‌های مردم عملی شود، می‌تواند باقی بماند. مهم شعارهای آقای روحانی است که باید تحقق پیدا کند.»

کرباسچی درباره بحث سه‌م‌خواهی از دولت که در این روزها مطرح می‌شود نیز یاد آور شد: «باید دید آیا سه‌م‌خواهی در اشخاص اتفاق می‌افتد؛ یعنی عده‌ای می‌گویند از حزب یا گروه یا جریان ما قبول مسئولیت کند یا سه‌م‌خواهی در اهداف و برنامه‌های دولت است. گروه‌های سیاسی و مردم حق دارند از دولت بخواهند که به اهداف و برنامه‌هایی که در طول انتخابات داده شده و سه‌م زیادی در سبب رای دولت داشته پایبند بمانند. سه‌م مردم و جریان‌های سیاسی همین برنامه‌هاست.»

دبیر کل حزب کارگزاران خاطر نشان کرد: «البته متأسفانه یک ماجرای تکراری بعد از این انتخابات هم پیش آمد که کسانی که



بیشترین مخالفت و حتی بیشترین توهین‌ها را به آقای روحانی داشتند، شروع کردند به تعیین اینکه چه کسی در کابینه باشد و چه کسی نباشد و اینکه باید فراجت‌جانی باشد. این باعث شد که در جریان مقابل هم برخی سخنان تکرار شود.»

وی افزود: «به نظر من ما، ماجرا، اتفاق جالبی برای کشور نیست. باید مسئله بر مطالبات و برنامه‌های مورد نظر مردم متمرکز شود. آقای روحانی هم به خوبی بعد از انتخابات در هیئت دولت فرمودند که کابینه باید خواسته‌های مردم را اجابت کند؛ همان خواسته‌هایی که در استان‌ها و شهرهای مختلف در حضور یا غیاب آقای روحانی گفته شده و بخشی از آن اقتصادی و

آقای انبارلویی گوش دهند، نمی‌باید به آقای روحانی رأی می‌دادند، به‌خصوص که این‌ها بحث فتنه را مطرح می‌کردند و می‌گفتند به آقای روحانی رأی ندهید.»

وی ادامه داد: الان هم ما نگران این هستیم که صحبت‌های امثال آقای انبارلویی ذهنیتی را در برخی از دوستان ایجاد کند اما ما به عنوان ۲۴ میلیون رأی دهنده و به عنوان کسانی که جبهه واحد اصلاح و اعتدال را تشکیل دادند و به آقای روحانی رأی دادند، به آقای روحانی به عنوان یک روحانی مسلمان، متعهد و انقلابی معتقد هستیم و فکر می‌کنیم که ایشان همه وعده‌هایی که داده‌اند را در قالب یک کابینه کارآمد، توانمند و انقلابی محقق می‌کنند. مجلس هم حق اظهار نظر درباره وزرا را دارد و ما امیدواریم که مجلس هم در راستای اهدافی که آقای روحانی با مردم تعهد کرده‌اند، ایشان را کمک کنند. البته نگرانی درباره اینکه مسائلی پیش بیاید یا اتفاقاتی بیفتد که دولت نتواند اهدافش را محقق کند را همه داریم ولی ما به آقای روحانی اعتماد داریم و مطمئنیم که ایشان همان‌طور که در چهار سال اول بسیاری از وعده‌هایشان را محقق کردند، در چهار سال دوم هم انشاءالله همه وعده‌هایشان را عملی می‌کنند تا آن ۲۴ میلیونی که به آقای روحانی رأی دادند، در پایان چهار سال از عملکرد ایشان راضی باشند و به خواسته‌هایشان رسیده باشند.»

بخشی سیاست داخلی و بخشی سیاست خارجی است. این‌ها هم در خاطره آقای روحانی هست و هم در خاطره افکار عمومی و هم در رسانه‌هایی که خوشبختانه به وفور در دست مردم قرار دارد.»

کرباسچی در بخش پایانی درباره برخی نگرانی‌های اصلاح‌طلبان درباره ترکیب کابینه دوازدهم با اشاره به سخنان کاظم انبارلویی، عضو حزب مؤتلفه اسلامی و دیگر هم‌تلفی این برنامه درباره سه‌م اصولگرایان از دولت تأکید کرد: «به نظر همیشه نگرانی وجود دارد و همین سخنان آقای انبارلویی باعث نگرانی می‌شود. اگر مردم می‌خواستند به سخنان امثال

تشکیلات

کنفرانس خبری کارگزاران

روز دوشنبه ۱۶ مردادماه ۹۶ اولین کنفرانس خبری سران حزب کارگزاران سازندگی ایران برای تشریح مواضع حزب درباره مسائل روز در دفتر حزب برگزار خواهد شد. به گزارش روابط عمومی حزب در این دیدار غلامحسین کرباسچی دبیر کل و سیدحسین مرعشی سخنگوی حزب به پرسش‌های خبرنگاران پاسخ خواهند داد. این کنفرانس قرار است به صورت ماهانه برگزار شود.

کارگزاران دارای لوگو می‌شود

کمیته روابط عمومی حزب کارگزاران سازندگی با حضور دبیر کل و سخنگوی حزب تشکیل جلسه داد. در این جلسه مقرر شد نامواره (لوگو) حزب طراحی شود و فرآیند ثبت سایت حزب در دستور کار قرار گیرد. تأکید بر فعالیت‌های استانی و تعامل با هفته‌نامه سازندگی از دیگر مصوبات جلسه روز نهم مردادماه ۹۶ کمیته روابط عمومی بود.

انتخاب اعضای کمیته آموزش حزب در شورای مرکزی

هشتمین جلسه شورای مرکزی از سال سوم دوره جدید حزب کارگزاران سازندگی ایران روز دوشنبه نهم مردادماه ۹۶ در دفتر مرکزی حزب برگزار شد. در این جلسه شعبه استان سمنان حزب گزارشی از فرآیند عضوگیری و فعالیت تشکیلاتی خود ارائه کرد و فائزه هاشمی رئیس کمیته فرهنگی و اجتماعی شورای مرکزی به ادامه گزارش فعالیت‌های خود پرداخت. در ادامه این جلسه اعضای کمیته آموزش از سوی خانم فاطمه سعیدی عضو شورای مرکزی معرفی شدند و شورای مرکزی به آنان رأی مثبت داد.



عکس - خبر



فاطمه سعیدی و عبدالرضا هاشم‌زایی نمایندگان مردم تهران و عضو شورای مرکزی کارگزاران با حضور در بیمارستان و دیدار با فاطمه کربویی جویای احوال رئیس مجالس سوم و ششم شدند



یادداشت

سیاست گذشت؛ درسی از قرآن

ترک تنگه احد توسط نگهبانان گمارده شده در آنجا پیروزی سپاهیان پیامبر(ص) به شکست مبدل شد و ظاهراً مشورت در اینجا جواب نداد.

پیامبر و سپاه به مدینه برگشتند و غم و اندوه بر دل همه سایه افکند و متمدین هم نادم از کار خیانت‌بار خویش اطراف پیامبر را گرفته و با اظهار توبه و انابه طلب عفو و بخشش می‌کردند.

در این شرایط سخت از نظر اتخاذ تصمیم و رفتار، خدا آیه ۱۵۹ را بر پیامبر اکرم(ص) نازل می‌کند. این آیه به یکی از ویژگی‌های فوق‌العاده اخلاقی پیامبر(ص) اشاره می‌کند: پس تو در پرتو رحمت و لطف پروردگار با مردم نرم و مهربان شدی و در حالی که اگر خشن و تندخو و سنگدل بودی از اطراف تو پراکنده می‌شدند؛ «فَیَما رَحِمَهُ مِنَ اللَّهِ لَئِن لَّمْ يَلُوكَ الْفَلَجُ لَأَخَذُوا مِنْهُمُ الْقُلُوبَ لَنفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ.» استفاده از کلمات «فَطْ» و «غَلِظُ

القلب» اشاره به خشونت در سخن و عمل است و به این ترتیب خداوند اشاره به نرمش کامل پیامبر(ص) و انعطاف او در برابر افراد نادان و گنهگار می‌کند.

خدا پس از آن دستور می‌دهد «از تقصیرات آنان بگذر و آنها را عفو کن»؛ «فَعْفُوا عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ»، یعنی از مشکلات و مصائبی که در این جنگ برای تو پیش آوردند از حق خود در گذر و من برای آنها در نزد تو شفاعت می‌کنم، تو نیز نسبت به مخالفت‌هایی که با فرمان من کردند شفیع آنها باش و آموزش آنها را از من طلب کن. پیامبر به راحتی آنها در آغوش گرفته، به فرمان خدا عمل می‌کند و آنها را مشمول عفو عمومی قرار می‌دهد. به این ترتیب این آیه یکی از موارد نرمش و انعطاف را روشن می‌کند، آنجایی که زمینه برای جدایی و پراکندگی مردم فراهم است و به دنبال شکست و جراحات قلبی و جسمی محتاج محبت و دلجویی

هستند و از کرده‌های خود پشیمانند، نرمش ضروری است. موضوع مهم، آیه فوق به یکی از صفات مهم که در هر حکومتی لازم است اشاره می‌کند و آن مساله گذشت است و نرمش در برابر کسانی که تخلفی از آنها سر زده و بعداً پشیمان شده‌اند.

بدیهی است هر جریانی که در موقعیت حاکمیت قرار گرفته اگر فاقد روح عفو و گذشت باشد به زودی در برنامه‌های خود با شکست مواجه خواهد شد. خدا در آیه ۲۹ سوره فتح نیز می‌فرماید: محمد(ص) و پیروانش با کفار بسیار سخت برخورد می‌کنند و بسا یکدیگر مهربانند؛ «محمد رسول الله والذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم» و به همین دلیل امام علی(ع) در یکی از کلمات قصار خود می‌فرماید: «وسیله ریاست سعه صدر و داشتن تحمل است.»

بعد از فرمان عفو عمومی، برای زنده

نگاهداشتن و بالا بردن شخصیت مسلمانان و تجدید حیات فکری و روحی آنان خداوند دستور می‌دهد در کارها با آنها مشورت کن و رای و نظر آنها را بخواه: «و شاورهم فی الامر». این دستور به خاطر آن است که چون مشورت در جنگ احد نتیجه مورد نظر را نداشت احتمالاً این فکر به ذهن خیلی‌ها خطور کند که پیامبر در آینده نباید با کسی مشورت کند.

قرآن به این طرز تفکر پاسخ می‌گوید و دستور می‌دهد باز هم با آنها مشورت کن. منافع مشورت روی هم رفته به مراتب بیشتر از زیان آن است. از دیگر ویژگی‌های مشورت کردن ۱- کاهش خطا ۲- در صورت حصول پیروزی افراد مورد مشورت خود را در پیروزی‌ها شریک دانسته و خوشحال خواهند شد و در صورت بروز شکست خوشنود نخواهند شد و همدردی و همراهی می‌کنند

دیدگاه‌ها

محمدعلی نجفی (عضو هیئت موسس): سامان‌دهی منابع مالی شهرداری، شفافیت در فعالیت شهرداری، محله‌محوری و واگذاری اختیار تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی به محلات از اولویت‌های برنامه‌های من در شهرداری تهران است.

سیدحسین مرعشی (سخنگو): باید هزینه‌های اداره شهر تهران را منطقی کنیم و اجازه بدهیم که خود مردم تولید خدمات کنند و خدمت‌شان را بفروشند. شهرداری را باید سبک کنیم.

پروانه مافی (شورای مرکزی): خودمحوری شهردار تهران و عدم تبعیت از شورای چهارم سبب افزایش انحرافات و تخلفات مالی شهرداری شده است.

جهانبخش خانجانی (عضو شورای مرکزی): مشورت‌ها برای کابینه در طول ادوار ریاست جمهوری و هم در زمان آقای موسوی، آیت‌الله هاشمی، آقایان خاتمی و احمدی‌نژاد انجام می‌شد.



مارگارت تاچر نخست‌وزیر بریتانیا
یک محافظه‌کار نولیبرال



بینظیر بوتو نخست‌وزیر پاکستان
یک دموکرات مسلمان



هیلاری کلینتون نامزد ناکام ریاست‌جمهوری آمریکا
یک لیبرال دموکرات



ایندیرا گاندی نخست‌وزیر هند
سیاستمداری اقتدارگرا بود



آنگلا مرکل صدراعظم آلمان
یک محافظه‌کار لیبرال

جنگ جنسیتی یا مبارزه حقوقی؟

راه سوم در دفاع از حقوق زنان چیست؟



محمد قوچانی
سردبیر

آن زمان لازم باشد برای جبران ظلم تاریخی به زنان از برخی شاخص‌ها مانند تبعیض مثبت استفاده کرد (همچنان که برای اقلیت‌های نژادی و قومی باید چنین کرد) اما زن بودن یک مفهوم ایدئولوژیک نیست که برای ایجاد برابری تاریخی با زنان تنها به عنوان ابزارهای نمادین یا تبلیغاتی برخورد کنیم. تفاوت تلقی اعتدالی از مشارکت سیاسی و اجتماعی زنان با تلقی افراطی از مفهوم تبعیض مثبت این است که در اینجا با زنان به عنوان یک «عده» برخورد نمی‌شود بلکه بیش از کمیت به کیفیت حضور زنان توجه می‌شود.

در یک تلقی آزادخواهانه معتدل از مسئله‌ی زن:

۱ زن با مرد تفاوت طبیعی (آنچه دستاوردهای علوم طبیعی است) دارد اما تفاوت حقوقی ندارد از این رو نمی‌توان علوم اجتماعی را به سبوی یک تلقی مردسالارانه هدایت کرد و ساختار اجتماعی - سیاسی را براساس شایستگی مردان بنا کرد و دست زنان را از امور مدیریتی جامعه کوتاه کرد. زنان حق دارند به هر مقامی یا شغلی که دوست دارند و شایسته آن هستند و جامعه آنان را انتخاب می‌کند برسد و قانون نباید آنان را محدود کند. اما تفاوت طبیعی میان زن و مرد امری

۲ بیهوده و بی‌معنا نیست. نقش مادری زنان یک نقش عمیقاً اجتماعی است همچنان که نقش پدری زنان یک نقش جدی اجتماعی است. به صورت طبیعی بخش قابل توجهی از زنان می‌خواهند - با اختیار - این نقش را در همه یا بخشی از عمر خویش برعهده گیرند. ادبیات روشنفکران نباید به گونه‌ای باشد که این نقش را تحقیر کند یا زنان را در فشاری اجتماعی مجبور به کنار نهادن نقش مادری کند. این روی دیگر سکه‌ی رفتار محافظه‌کارانه است که زنان را به مادری محدود می‌کند. تفاوت‌های طبیعی در امور اجتماعی دیگر نیز وجود دارد. به عنوان نمونه کارهایی است که به صورت طبیعی بیشتر از سوی مردان انجام می‌شود و کارهای دیگری که برعهده زنان است. این تقسیم کار به صورت تاریخی، جغرافیایی و طبیعی شکل گرفته است و اگر زنی بخواهد آن را نقض کند، «قانون مدرن» نمی‌تواند از آن جلوگیری کند مثل ایجاد محدودیت برای تحصیل زنان به علت افزایش تعداد زنان تحصیلکرده نسبت به مردان یا منع تحصیل در برخی رشته‌ها مصداق تبعیض اجتماعی است اما در مقابل «مهندسی اجتماعی» برای وادار کردن زنان به شکستن آنچه از سوی فمینیست‌ها «کلیشه‌های جنسیتی» نام دارد هم نوعی مدرنیزاسیون آمرانه و سکولاریزاسیون اجباری است که در نهایت به شکل‌گیری استبدادی جدید منتهی می‌شود.

یکی از مفاهیمی که در سال‌های اخیر وارد «گفتمان اصلاح‌طلبی» شده و به صورت فراکسیونی قدرتمند در درون جبهه اصلاحات درآمده است؛ «فمینیسم» است. بدیهی است که گذار از تبعیض‌های جنسیتی یکی از شاخص‌های مدرنیته است اما گذار از این بی‌عدالتی به معنای حرکت به سوی فمینیسم نیست:

فمینیسم را چه زنگاری می‌ترجمه کنیم چه زن‌سالاری یا هر ترجمه دیگری از این جنس بدانیم یک ایدئولوژی است که به کلمه «زن»، باوری ایدئولوژیک دارد و در عمل خود به مفهومی و دیدگاهی جنسیتی بدل می‌شود. گرچه پیدایش نهضت‌های حقوق زنان در طول تاریخ جدید را باید گامی به جلو در پیشبرد مفهوم حقوق بشر دانست و از آن به عنوان یکی از شاخصه‌های آزادخواهی یاد کرد اما هرگز نباید در دام تفاسیر کمونیستی از حقوق زنان افتاد. در واقع ما با تلقی از مقوله زن در امر عمومی مواجه هستیم: تلقی اول تفسیری محافظه‌کارانه است که زن را تنها در «خانه» می‌خواهد و آن را فقط «مادر» می‌داند و از این رو با هر گونه حضور زنان در اجتماع اعم از حضور در سیاست، اقتصاد، فرهنگ و زندگی مخالف است یا سعی می‌کند این حضور را محدود کند. تلقی دوم تفسیری رادیکالیستی است که زن را از «خانه» بیرون می‌کند و نقش «مادر» زن را نادیده می‌گیرد و با تفسیر مارکسیستی می‌کوشد دامنه مبارزه اجتماعی را از جنگ طبقاتی میسان کارگر و کارفرما یا نبردی سیاسی میان دولت و اپوزیسیون یا مبارزه‌ی فرهنگی میان سنت و تجدد به داخل خانه بکشد و جنگ میان زن و مرد را ترویج کند. در این تلقی از حقوق زنان؛ جامعه‌ی امروز باید تاوان ظلم تاریخی به زنان را با تبعیض مثبت پرداخت کند و به نوعی زن‌سالاری تن بدهد. در میان این دو تلقی افراطی و تفریطی یک تلقی اعتدالی از مسئله زن در حوزه عمومی وجود دارد که لیبرال‌ها مدافع آن هستند:

زن به عنوان یک فرد، یک انسان حقوقی برابر با مرد دارد. برخلاف باور محافظه‌کاران «ابرابری طبیعی زنان و مردان» نباید به «ابرابری حقوقی زنان و مردان» بدل شود همچنان که «برابری حقوقی زنان و مردان» نباید به نادیده گرفتن نابرابری‌های طبیعی آنان منتهی شود. همان‌گونه که «دست‌نهادن بازار» در نهایت اقتصاد را تنظیم می‌کند و «نظم خودجوش طبیعت» عدالت واقعی را برقرار می‌کند، در گذر زمان نقش‌های اجتماعی زنان و مردان به جایگاه معتدل خود خواهد رسید. شاید تا

فرمانداران، استانداران، مدیران کل و مدیران بخش خصوصی از جمله این رده‌ها هستند که خوشبختانه در دولت آقای روحانی تا حدودی به این موارد توجه شده است.

دوم، حضور زنان در احزاب سیاسی باید تقویت شود. زن بودن یک بحث صنفی یا حزبی نیست که نیاز به صنف یا حزب سیاسی خاصی داشته باشد. در واقع اگر بتوان از اتحادیه‌های کارگری یا کارفرمایی به عنوان یکی از شکاف‌های اجتماعی سخن گفت به دشواری می‌توان از اتحادیه‌های زنان یا مردان به عنوان یکی از نهادهای اجتماعی حرف زد. چنین نهادهایی در نهایت یک گروه فشار هستند که کار آنها لایه است نه اقدام اجتماعی مناسبی که می‌توان در درون نهادهای حزبی یا صنفی دیگر انجام داد.

تشکیل احزاب و اصناف زن به همان اندازه بی‌معناست که تشکیل احزاب و اصناف مرد!

همه احزاب باید با نگاهی مثبت و سازنده از حضور زنان در همه ارکان خود و نیز ارکان حکومت دفاع کنند چنان‌که کارگزاران سازندگی ایران نخستین حزبی بود که اصل تبعیض مثبت را در سند راهمندی مشارکت خود در انتخابات مجلس دهم پذیرفت. اما سهمیه‌بندی زنان باید در طول احزاب سیاسی باشد نه در عرض آنان و اصولاً یکی از شاخص‌های مترقی بودن احزاب سیاسی باید میزان بهانه دادن آنان به زنان باشد نه اینکه زنان را به سوی یک اتحاد فراجزبی هدایت کنیم.

سوم، اگر مشارکت زنان در حکومت ناشی از شایسته‌سالاری نباشد و معیار فقط شکستن تبعیض جنسیتی باشد در نهایت این امر به حذف تدریجی زنان منتهی خواهد شد. زنانی که مدیر می‌شوند باید کارنامه درخشانی داشته باشند تا در معرض بی‌اعتمادی اجتماعی قرار نگیرند پس در انتخاب مدیران زن باید دقیق‌تر بود.

چهارم، مشارکت زنان در حاکمیت نباید به نقض حقوق و آزادی‌های سیاسی اساسی جامعه منجر شود یعنی نباید از حکومت هر زنی به



مرضیه وحید دستجردی اولین وزیر زن جمهوری اسلامی که اصولگرا بود



فانزه هاشمی اولین نماینده زن اصلاح‌طلب که شادنبه شانه یک روحانی قرار گرفت

حقوق مدرن است اما به شرطی که به امری صورتی یا تبلیغاتی بدل نشود. زنان نباید به «عده» تبدیل شوند و کیفیت حضور زنان مهم‌تر از کمیت آنان است. بدیهی است که دولت آقای روحانی باید به این مسئله توجه کند و جرات حضور حداکثری یک زن به عنوان وزیر را پیدا کند. به نظر ما این امر با توجه به سابقه عدم مخالفت حاکمیت با وزارت خانم دکتر مرضیه وحید دستجردی در دولت اسبق ممکن است و می‌توان مراجع محترم تقلید را نیز با استدلال به این کار قانع کرد. یکی از راهکارهای دینی در این مسیر نقد این نظریه است که «وزارت زن» از نوع «ولایت» است چرا که در جهان جدید «وزارت» بیش از آن که «ولایت» باشد «مدیریت» است و «مدیر» برخلاف «ولی»، مجری قانون است نه واضع قانون. همچنان که «قاضی» در جهان امروز (و حتی ایران اکنون) بیش از این که «ولی» باشد «مامور» تشخیص قانون و تطبیق آن است و نه «حاکم» بر جان و مال انسان. در واقع چنین اجتهاداتی می‌تواند در نهایت علمای نواندیش شیعه را قانع کند که «وزارت» زنان منافاتی با اصل «ولایت» ندارد.

اما دولت روحانی پایان جهان نیست. می‌توان در شهرداری تهران به جای نامزد کردن نمایندگان زن، همان فرد را به عنوان معاون شهرداری تهران انتخاب کرد و زمینه شهرداری او را فراهم کرد. می‌توان استاندار زن، معاون وزیر، فرماندار زن و شهردار زن داشت بدون آنکه فمینیست بود.

به نظر ما حضور زنان در عرصه عمومی بیش از آن که به حرکت‌های فمینیستی نیازمند باشد نیازمند جنبش‌های حقوق زنان است. رجوع به مسئله زنان از موضع حقوق هم راه را بر تقاسیم طبیعی و طبیعت‌گرایانه از تفاوت زن و مرد (که در صلاحیت علوم اجتماعی نیست) خواهد بست و هم مانع از غلبه رادیکالیسم و مارکسیسم بر علوم اجتماعی می‌شود و دانش را از شر ایدئولوژی نجات خواهد داد.

در تلقی «آزادخواهانه/اعتدال‌گرایانه» از مسئله زن: او اولاً یک «انسان» (دارای حقوق) ثانیاً یک «زن» (دارای طبیعت ویژه خود) و ثالثاً یک «مادر» (دارای تکلیف) است، همچنان که مرد به عنوان انسان و پدر دارای حق و تکلیف است و هیچ‌یک از این سه جایگاه نباید به سود جایگاه دیگر قربانی شوند. مبارزه با تبعیض جنسیتی از راه جنگ جنسیتی میان زنان و مردان نمی‌گذرد همچنان که مبارزه با تبعیض طبقاتی از راه جنگ طبقاتی میان پرولتاریا و بورژوازی نمی‌گذرد. راه‌حل در مصالحه اجتماعی و مشارکت اجتماعی است و به نظر ما این تنها موضعی است که یک اصلاح‌طلب مسلمان و مدرن می‌تواند از آن در جامعه امروز ایران دفاع کند.

نبی حبیبی، دبیر کل مؤتلفه ۵ مرداد در گفت‌وگو با روزنامه اعتماد به کاربرد نواصولگرایی واکنش نشان داد و گفت اگر مقصود آقای قالیباف از نواصولگرایی تغییر در اصول باشد، مطلقاً آن را قبول ندارم اما اگر منظورشان تحول در سلیقه‌ها و روش‌ها باشد این یک نیاز دائمی است که هر جریان سیاسی به آن محتاج است. من کلمه نواصولگرایی را نه به کار برده‌ام نه قبول دارم.

نئوری بقا

آیا اصولگرایان پیشنهاد محمدباقر قالیباف را درباره نواصولگرایی می‌پذیرند؟

مرجان زهرانی
خبرنگار سیاسی سازندگی

مرد نه چندان جوان اصولگرا علیه السبقون سیاست قیام کرده است. قیامی که نه با پشتوانه قرص و محکم ریش سفیدان است و نه همراهی مردم به آن وجاهت می‌بخشد. شکست‌خورده‌گان انتخابات هر کدام با منشی و به روشی در پی تجدید حیات خود هستند. عده‌ای به دنبال پارلمان اصولگرایی هستند. برخی دولت در سایه پیشنهاد می‌دهند و در این میان یک نفر رو به روی اصولگرایان ایستاده و نسخه نواصولگرایی می‌پیچد. محمدباقر قالیباف، سردار بهشت که اردیبهشت ۹۶ برای بار سوم ناکامی را تجربه کرد. محمدباقر قالیباف کاندیدای مستعفی اصولگرایان روز ۳۱ تیسر خطاب به «جوانان انقلابی و دلسوز ایران» نامه‌ای منتشر کرد. او در این نامه مدعی شد به این دلیل که جوانان در این مدت به صورت حضوری و غیرحضوری از «دغدغه‌های جدی خود درباره آینده کشور و انقلاب» سخن گفتند، از همین روی «دست به قلم» شده است تا «بخشی از نگرانی‌های خود را با آنان در میان بگذارد».

قالیباف ترجیح داد تا در این نامه که شکل و شمایل بیانیه داشت هم راه و رسم دیرین حمله به دولت را پیش گیرد و البته نقد «دوستان انقلابی» را هم جاشنی آن کند. او در این نامه مدعی شد که دولت برای «پوشاندن نا کارآمدی اقتصادی» چند وقت اخیر «دعوی سیاسی» به راه انداخته است و پس از آن دو پرسش مهم مطرح کرد، دو پرسشی که نشان می‌داد او همچنان دغدغه مناسب انتخابی و انتخابات دارد. پرسش اول قالیباف این بود: در شرایطی که «ناکارآمدی دولت زمینه را برای تغییر در وضع موجود در افکار عمومی کاملاً مهیا کرده بود، چه عواملی باعث شد که ما این فرصت بزرگ را هم مانند گذشته از دست بدهیم و در عمل اجازه بدهیم با تثبیت مدیریت خسته، بسته و زاویه‌دار با گفتمان انقلابی اسلامی و منافع ملی، زندگی جاری مردم و آرمانهای انقلاب اسلامی چهار سال دیگر در بیم و نگرانی سپری شود؟ و در پی این سؤال، پرسش بعدی را این گونه مطرح کرد که برای اصلاح این روند که سالهاست ادامه دارد و باعث شده جمهوری اسلامی نتواند در دوران پس از دفاع مقدس حتی یک دولت کارآمد در حل نیازهای مادی و معنوی مردم و نزدیک به افق آرمان‌های انقلاب اسلامی را تشکیل دهد، چه باید کرد؟»

این دو پرسش نشان داد سردار قالیباف بیش از این که در پی نقد درون‌گفتمانی باشد، همچنان بیش از هر چیز صرفاً به وجهه اجرایی توجه دارد و در پی برنامه ریزی مجدد برای فتح قوه مجریه است تا بازسازی یا نوسازی اصولگرایی، چه آنکه بعد از انتشار این نامه برخی به این باور رسیدند که قالیباف از هم اکنون برخی را برای ۱۴۰۰ آماده می‌کند و این تفاسیر و تعابیر صرفاً مقدمه چینی است.

پس از طرح این دو سؤال قالیباف مدعی شد که در این مدت در ضمن گفت‌وگو با جوانان دریافت است دلیل شکست‌های اخیر جریان اصولگرایی در جلب نظر مردم در انتخابات، «شکالات ساختاری، رویکردی و عملکردی در سطوح کلان و خرد» این گفتمان است. او پس از شرح موانع برای نگارش نامه نسخه‌پیچی خود را آغاز کرد و «جسارت خودانتقادی و متحول کردن اصولگرایی، بدون تضعیف این جریان در مقابل رقیب» را بزرگ‌ترین و اولین گام اصولگرایان دانست.

قالیباف حتی دستور آتش را هم صادر کرد و نوشت که «باید منتظر اقدامات از بالا به پایین در جریان اصولگرایی» ماند بلکه باید «فعالانه، آتش به اختیار و امدوارانه» وارد صحنه شد.

چرا که «تحلیل رفتارهای برخی دوستان اصولگرا نشان می‌دهد تصمیم‌گیری در این مورد در راس جریان همچنان دچار اختلال است.» گزاره‌هایی که نشان داد قالیباف نه تنها دیگر تمایل به حرف‌شنوی از رؤس این جریان ندارد بلکه می‌خواهد لیدر جریانی باشد که نام نواصولگرایی را برای آن برگزیده است. او حتی در فرمان آتش تاکید دارد نیازی نیست که منتظر اقدامات از بالا به پایین اصولگرایی بود. رأس این جریان که از ابتدا عمدتاً روحانیون جامعه‌تین بوده و هستند به اعتقاد قالیباف دیگر کارآیی لازم برای تصمیم‌گیری را ندارند چرا که در میان خودشان هنوز در گیر حل و فصل اختلافات اند. سردار پیشنهاد داد که برای انجام این رسالت مهم و به سر منزل مقصود رساندن آن، ویژگی‌ها و مبانی «نواصولگرایی» ترسیم شود و پس از آن پنج پرسش مطرح کرد. او اما مقصود خود از واژه «نواصولگرایی» را توضیح نداد و هیچ تعریف مشخصی از آن ارائه نکرد.

متن نامه او تنها بیانیه‌ای بود که با تکیه بر لفظ نواصولگرایی به انشاد درآمده و هیچ پشتوانه فکری و چارچوب ویژه‌ای برای آن متصور نشده است چه آن که صرفاً سولاتی را با مخاطبان خود در میان می‌گذارد بدون اینکه به ایده‌های خود در این مورد اشاره کند.

او در پرسش اول در مورد «ضعف‌های ساختاری، رویکردی و عملکردی» که باید اصلاح شود پرسید و این که «چتر نواصولگرایی باید شامل کدام گروه‌های جامعه باشد؟» او که در انتخابات هم نشان داد به تقسیم‌بندی و قطب‌بندی علقه و علاقه‌های ویژه دارد این گروه‌بندی را به روند نقد درون‌گفتمانی تسری داده و می‌خواهد نواصولگرایان خط و مرز مشخصی با اصولگرایان داشته باشند. قالیباف در سؤال دوم از لزوم «حضور چهره‌های جدید» برای رفتن به سمت نواصولگرایی سخن گفت و در مورد روش حرکت به سمت این مثنی جدید سؤال کرد. در سؤال سوم به موضوعی اشاره کرد که به نظر می‌رسد سال‌ها از سوی جریان اصولگرایی نادیده گرفته شده و آن «تعمیر سبک زندگی مردم» است که این سؤال را برای قالیباف ایجاد کرده که چگونه «بدون چشم‌پوشی از آرمان‌ها باید با این تغییر سبک زندگی مردم کنار آمد»

«شیوه تعامل نواصولگرایان با دولت و نسبت آن‌ها با رهبری انقلاب، نهادهای حاکمیتی و جریان‌های سیاسی رقیب» هم از دیگر سولات سردار بهشت بود که در این نامه تنها به طرح آن اکتفا کرد و پاسخی به آن نداد.

اما آنچه در گفته‌های قالیباف مغفول مانده و بیش از هر چیز به چشم می‌خورد، پیشوند نو در کنار واژه اصولگرایی است که مشخص نیست آیا با نو در ادبیات سیاسی و اقتصادی مترادف است؟ آیا قرار است این پیشوند به تغییرات اساسی و بنیادین در نگاه این جریان سیاسی به مسائل سیاسی-فرهنگی و حتی اقتصادی بینجامد یا تنها انتخاب واژه‌ای است برای تغییر در چپش منتقدان و موثران این جریان؟

● تنازع بقای سیاسی

پس از انتخابات چه کاندیداهایی خود را در معرض آرای مردم قرار دادند و چه کاندیداهایی که در میانه راه استعفا دادند یا برای مراعات حال اصولگرایی بر تمایل کاندیدا شدنشان غلبه کردند در پی تداوم حیات سیاسی شان هستند.

سید ابراهیم رئیسی که پس از انتخابات به موطن خود بازگشت حالا از مقر آستان قدس در تلاش است تا ریاست بر اصولگرایان خراسان را تا پایتخت گسترش دهد. در دو ماه

اخیر بسیاری برای دیدار و دست‌بوسی راهی آستان شدند. از محمد حسن باقری، رئیس ستاد کل نیروهای مسلح تا سردار قاسم سلیمانی و حتی فرهاد رهبر رئیس جدید اصولگرایی دانشگاه آزاد. چنانچه هم‌گرچه از رئیسی و قالیباف دعوت کرده است تا به آنها بیوندند اما چه کسی است که نداند جنس این دو دعوت متفاوت است. چرا که یکی کاندیدایی است که بنا بر آنچه رئیس ستاد انتخابات‌تاش بیان کرد به اجبار چنان و بسا دلخوری کنار رفت و دیگری کاندیدایی است که با تمام ابزار و ارکان از او حمایت شد و رای نیاورد و تازه پس از انتخابات بود که اصولگرایان یکی پس از دیگری اعتراف کردند سابقه اجرایی اندک و صیغه قضایی رئیسی او را از پیروزی دور کرد. بنابراین گرچه رئیسی در پایتخت نماند و راهی مشهد شد اما گویی پس از انتخابات تازه راه و رسم سیاست‌ورزی آموخته است که هم در بیانیه پس از اعلام نتایج و هم در گفت‌وگو با فارس و تسنیم مدعی شد که پیگیر مطالبات ۱۶ میلیون رای دهنده است و نشان داد می‌خواهد از حاشیه خود را به متن سیاست ارتقا دهد.

مصطفی میرسلیم اما راه دیگری را در پیش گرفته است. حضور او در انتخابات و امتناع از کاندیدایی، مؤلفه‌ای‌ها را هم به دو شقه تقسیم کرد. برخی پشتست او ایستادند و برخی حتی میرسلیم را کاندیدای مستقل خواندند. از همان زمان که بیانیه دادند میرسلیم کنار رفته است و پس از آن میرسلیم با پیام صوتی تاکید کرد هنوز در سفر انتخاباتی است و قصد کاندیدایی ندارد این اختلافات آغاز شد. پس از آن حمیدرضا ترقی معاون امور بین‌الملل حزب مؤتلفه اعلام کرد که میرسلیم کاندیدای مستقل بوده و کاندیدای مؤتلفه سید ابراهیم رئیسی بوده است.

حمیدرضا ترقی یک هفته پس از انتخابات در گفت‌وگو با خبر آنلاین مدعی شد که میرسلیم نامزد مستقلی بود که فقط با اکتفا به آرای خود حضور داشت و نامزد حزب مؤتلفه سید ابراهیم رئیسی بود. میرسلیم پس از این مدعا آرام آرام سکوت خود را شکست. در ابتدا مدعی شد که چنانچه از امکانات نیروهای نظامی در انتخابات بهره جسته است و رئیسی را مورد شدیدترین

اما راه و روشی که سردار قالیباف پیش گرفته متفاوت از دو کاندیدای شکست خورده است. او مدعی است. مدعی رهبری جریانی تازه. می‌خواهد حیات سیاسی خود را تداوم بخشد آن هم در حالی که بسیاری معتقد بودند با انصراف از انتخابات عمر سیاسی او به پایان خواهد رسید. قالیباف نمی‌خواهد حلالا که قریب به ۱۲ سال است لباس نظامی‌گری را از تن در آورده دچار سرنوشت محسن رضایی شود.

او می‌خواهد در همین قد و قامت باقی بماند تا مجبور نباشد به دلیل دور ماندن از مناصب انتخابی بار دیگر لباس رزم به تن کند. سردار، دلخور از اصولگرایی که قاضی رئیسی را بر یک نظامی که لباس نظامی از تن در آورده و دست به کار اجرایی شده است، ترجیح دادند و در لحظات آخر او را وادار به کاندیدایی کردند، در تلاش است تا به انزوا نرود. حالا می‌خواهد با تکیه بر بدنه اجتماعی حامی که تصور می‌کند اگر کاندیدایی نمی‌کرد به او رای می‌دادند، جریانی تازه را پیش ببرد، جریانی که البته هنوز موافقت چهره‌های متنفذ و موثر اصولگرا را به خود جلب نکرده است. این ایده قالیباف چندان که باید در میان سیاسیون با اقبال مواجه نشد و حتی آن‌ها که حیات سیاسی‌شان مدیون نواصولگرایی دهه ۹۰ است هم با او همراه و همساز نشدند.

● مخالفان چه می‌گویند؟

نبی حبیبی، دبیر کل مؤتلفه که اصولگرایان این حزب را اصولگرایان معتبر می‌دانند ۵ مرداد در گفت‌وگو با روزنامه اعتماد به کاربرد نواصولگرایی واکنش نشان داد و گفت «اگر مقصود آقای قالیباف از نواصولگرایی تغییر در اصول باشد، مطلقاً آن را قبول ندارم اما اگر منظورشان تحول در سلیقه‌ها و روش‌ها باشد این یک نیاز دائمی است که هر جریان سیاسی به آن محتاج است. من کلمه نواصولگرایی را نه به کار برده‌ام نه قبول دارم. این اصطلاحی است که آقای قالیباف به کار برده است. البته لابد تعریفی از این موضوع دارند اما من تحول در اصولگرایی را در اصول یک موضوع غیراصولگرایانه می‌دانم اما تحول در روش‌ها را لازم تلقی می‌کنم.»

حسین کنعانی‌مقدم از اعضای جبهه ایستادگی هم از مخالفان این تعبیر است. او در گفت‌وگو با ایسنا مطرح کرد: «برخی ایده عبور از اصولگرایی را مطرح می‌کنند و نظرشان تعریف اصولگرایی بدون روحانیت یا بدون جامعیت یا بدون حضور مجموعه‌هایی است که قبل و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی هسته مرکزی تفکر اصولگرایی را شکل دادند. این همان تفکر انحرافی بود که در گذشته نیز متأسفانه بعضی آن را مطرح کردند و می‌خواستند روحانیت را از صحنه سیاسی کشور خارج کنند. این کار غلطی است و نباید اتفاق بیفتد.»

البته اصولگرایانی که خود از جدیدالورودان به این جریان هستند هم چندان با قالیباف همراهی نکردند. نصرالله پژمانفر، عضو جبهه پایداری، نواصولگرایی را بازی با کلمات دانست و گفت در این جریان جدید حضور ندارم که تفکر آنها را بدانم اما می‌دانم دیدگاه‌های فکری آنقدر فاصله دارد که نمی‌توانند کنار هم جمع شوند تا حرکت دوم را شکل دهند.

جواد کریمی‌قنوسی عضو فراکسیون ولایی هم در گفت‌وگو با خانه ملت مدعی شد این کلیدواژه‌های ساختگی تنها ایجاد تفرقه می‌کند.

● تندروی، زابیده

نواصولگرایی سابق دهه ۶۰ هنوز اصطلاحی و اصولگرایی به معنا و مفهوم امروزی آن شکل نگرفته بود. هر چه بود راست و چپ سیاسی بود که بیش از هر چیز در ایده‌های اقتصادی یا یکدیگر تفاوت داشتند. همین قطب‌بندی‌ها آرام آرام، حزب جمهوری را به محاق بسرد تا خط و مرزهای سیاسی نیروهای انقلاب کم کم مشخص شود. چپ‌ها نیروهای موثر تا پیش از شکل‌گیری دولت هاشمی‌رفسنجانی و مجلس پنجم بودند. دوم خرداد ۷۶ اما همه چیز را دیگر گون کرد.

تلاش‌های دوم خردادی‌ها گروهی را بر مسند قدرت نشاند که در سیاست گرچه در سوی راست میدان نایب‌ستاده بودند اما سیاست‌های اقتصادی‌شان دیگر به چپ اوایل انقلاب هم شباهتی نداشت. از سویی آنها توسعه سیاسی را اولویت می‌دانستند، از آزادی‌های سیاسی و اجتماعی سخن می‌گفتند و بر قانون اساسی تاکید ویژه داشتند. لیدری این جریان را سید محمد خاتمی از پاستور برعهده گرفت و اصولگرایان در مواجهه با این ایده‌های تازه شکست‌سنگینی را تجربه کردند. پس از آن مجلس ششم با اکثریت اصلاح‌طلب هم بازل این شکست را تکمیل کرد. همان زمان بود که ایده نواصولگرایی برای اولین بار مطرح شد.

«شورای هماهنگی نیروهای انقلاب اسلامی» در مواجهه با همین شکست و با لیدری علی‌اکبر ناطق‌نوری و مدیریت محمدرضا باهنر شکل گرفت. آن‌ها انتخابات سال ۸۱ شوراهای به ائتلاف آبادگران ایران اسلامی با محوریت محمود احمدی‌نژاد سپردند و در نهایت موفق شدند ۱۴ کرسی از ۱۵ کرسی شوراهای شهر تهران را در اختیار بگیرند. محمود احمدی‌نژاد از همین شورا به شهرداری تهران رسید و راهش برای پاستور هموار شد. بنابراین از دل اولین ترمیم و بازسازی جریانی به وجود آمد که بعدها به سوم‌توری‌ها شهرت یافتند.

آن‌ها با همین شکل و شمایل برای مجلس هفتم و ریاست جمهوری سال ۸۴ برنامه‌ریزی کردند. سال ۸۲ با کمک نهادهای نظارتی و رد صلاحیت‌های گسترده توانستند به مجلس هفتم راه پیدا کنند. سال ۸۴ بود که در خلال انتخابات اختلافاتی بروز کرد.

خروجی شورای هماهنگی نیروهای انقلاب اسلامی برای ریاست‌جمهوری سال ۸۴ علی‌لاریجانی بود و پیران اصولگرا لاریجانی را گزینه مطلوب می‌دانستند. گزینه جوانان این جریان به ویژه آبادگران انقلاب اسلامی و جمعیت ایشارگران در ابتدا قالیباف بود که در دقیقه ۹۰ ائتلاف با رایحه خوش خدمت به احمدی‌نژاد تبدیل شد و سوم تیر او را به ریاست جمهوری رساند. حاصل اولین ترمیم اصولگرایی به میان دادن به نیروهایی جوان رسید که بعدها مشخص شد خط و ربطشان مورد پسند اصولگرایان هم نیست با این وجود در حمایت از او لاقلاً تا چهار سال اول دولت نهم کم نگذاشتند.

در دهه ۹۰ نیروهایی تندرو از دل سیاست سربر آوردند که در اثر محدودیت‌های سیاسی اصلاح‌طلبان یا کاندیدایی اصولگرایان سنی مورد توجه قرار گرفتند. آن‌ها در مجلس نهم نقش موثری داشتند و اغلب در دوره‌ای که سنی‌ها احمدی‌نژاد را ترک کردند شانه به شانه او ایستادند. جبهه پایداری هم نمونه دهه ۹۰ اصولگرایانی است که پس از کاندیدایی نیروهای اصیل و انقلابی سربر آوردند و طرحی نو از اصولگرایی را به وادی سیاست عرضه کردند. اصولگرایی که مدعی بازگشت به اصول بود اما تعبیری آغشته به تندروی از اصول داشت و البته دو سال ابتدای کار حسن روحانی دامن گیر دولت یازدهم شد. با این عقبه تاریخی هر بار صحبت از نو کردن گفتمان اصولگرایی به میان آمده جریانی تندرو از دل آن سربر آوردند. این بار اما پرچم‌دار این اصولگرایی نو، محمدباقر قالیباف است. کسی که در جریان مناظرات انتخاباتی سال ۹۶ نشان داد می‌خواهد احمدی‌نژاد ثانی باشد. او می‌خواهد با تکیه بر عدالت محوری و سخنگویی از محرومان و البته بگم بگم‌ها راه محمود احمدی‌نژاد را ادامه دهد با یک تفاوت. او نه به اندازه احمدی‌نژاد و یارانش جسارت رویارویی با کلونی‌های قدرت را دارد و نه می‌تواند روی طبقه‌ای ویژه حساب باز کند اما می‌خواهد همچنان زنده بماند. او حیات سیاسی‌اش را به سرمداری نواصولگرایان گره زده است.



تیم آقای روحانی فهرست زنان توانمند را در چندین مرحله از طیف‌های مختلف زنان از جمله نمایندگان زن مجلس درخواست کرد. فراکسیون هم چنین اقدامی را انجام داد اما اقدام چندان منسجم و یکپارچه نبود و بیشتر به صورت انفرادی صورت گرفت. به نظر می‌شد که بهتر از این کار کرد و من خودم چندین بار در این خصوص و برای انسجام بیشتر تذکر دادم اما به هر حال این هم تجربه‌ای شد.

گفت‌وگو با پروانه مافی نماینده تهران و عضو شورای مرکزی حزب کارگزاران سازندگی ایران

فراکسیون امید بهتر می‌توانست کار کند

هرماه یکی از نمایندگان عضو حزب کارگزاران سازندگی ایران در گفت‌وگو با سازندگی به موکلین خود گزارش می‌دهد



زینب صفری خبرنگار پارلمانی سازندگی

«پروانه مافی» نماینده تهران چندان از روند رایزنی‌های فراکسیون زنان برای حضور وزیر زن در کابینه دوازدهم راضی نیست. وی می‌گوید اقدامات فراکسیون زنان در این راستا چندان منسجم و یکپارچه نبوده و بیشتر به صورت انفرادی صورت گرفته است در حالی که می‌شد بهتر از این‌ها کار کرد. او در رابطه با چالش کابینه معتقد است که کابینه باید پاسخگوی مطالبات مردم باشد و افرادی بر مسند قرار بگیرند که دقیقاً شعارها و وعده‌های آقای روحانی را در آن حوزه خاص نمایندگی کنند. مافی از همین رهگذار هشدار می‌دهد اگر ترکیب کابینه منطبق با رای مردم پیش نرود، دیگر نمی‌توان با قاطعیت از رای‌آوری گزینه اصلاح‌طلبان برای سال ۱۴۰۰ سخن گفت. او همچنین در واکنش به بحث «چرخش به راست» روحانی در چالش کابینه می‌گوید که بعید می‌داند این چرخش از جانب آقای روحانی صورت گیرد و تأکید می‌کند حتی اگر این اتفاق بیفتد، جریان راست سیاسی قلباً آماده پذیرش آقای روحانی نیست.

امید در چالش کابینه رعایت شده است؟ عملکرد فراکسیون از نظر من مطلوب بوده است. اساساً تلاش فراکسیون مبتنی بر عدم ورود به حیطه اختیارات رئیس‌جمهور در انتخاب کابینه بوده و صرفاً بر تبادل افکار و ارائه اولویت‌ها و خواست مردم تأکید شده است. در خصوص کابینه شنیده‌ها را از آنچه به نظر من در عمل تجلی پیدا می‌کند، تفکیک می‌کنم. بله قبلاً دارم که بر اساس شنیده‌های موجود، کابینه آتی در قیاس با کابینه فعلی گرایش بیشتری نسبت به جریان راست خواهد داشت. اما به نظر می‌رسد اینها بیشتر فشار رسانه‌ای جریانی خاص است. حسن روحانی به خوبی می‌داند که ۲۴ میلیون رای‌دهنده در انتخابات اخیر به چه علت به ایشان رای داده‌اند و چه انتظاراتی از ایشان دارند. یقیناً آقای روحانی خودشان به خوبی می‌داند که ۲۴ میلیون رای‌دهنده‌ای که به قول خود ایشان از میان دو طرز تفکر یکی را انتخاب کرده‌اند، چه مطالباتی دارند و چه افسردگی می‌توانند در جهت تحقق این مطالبات گام بردارند. جایگاه افراد در آفرینش حماسه ۲۹ اردیبهشت هم مشخص است. به طور مثال ببینید جایگاه آقای فلان در جریان رقابت‌های انتخاباتی و در میان طرفداران و حامیان آقای روحانی کجاست؟ همین جایگاه را با جایگاه آقای فلان یا بسیاری دیگر از افرادی که حمایت آنها شور و نشاط عظیم و حماسه ۲۹ اردیبهشت را آفرید، مقایسه کنید. همه چیز روشن است. بنابراین معتمد آقای روحانی خودش به خوبی به شرایط واقف است و خواست و مطالبات واقعی مردم را می‌داند. از این جهت است که می‌گویم میان شنیده‌ها و کابینه‌ای که نهایتاً معرفی خواهد شد، باید تفکیک قائل شویم.

اینکه اصلاح‌طلبان انتظارات خودشان در رابطه با ترکیب کابینه را بیان کنند به اعتقاد شما سه‌م خواهی است؟ اتفاقاً این کار کاملاً در راستای تلاش بر پایبندی به شعارهای پیش از انتخابات و مطالبات مردمی است. شما تصور کنید تمام ظرفیت‌ها و تشکیلات یک جریان برای شخصی در یک انتخابات بسیج

شود و این تشکیلات به بهترین نحو انسجام و برنامهریزی را از خود نشان دهد و به بیان مطالبات و مشکلاتی که گریبان‌گیر اکثریت مردم است بپردازد. مردم هم به واسطه این انسجام و همت و تلاش برای بیان دغدغه‌هایشان به میدان بیایند و شخص مورد حمایت آن جریان سیاسی را که البته از ویژگی‌های ذاتی خاص و منحصر به فردی هم برخوردار است، انتخاب کنند. حالا پس از پیروزی در انتخابات چه کسی باید دغدغه‌ها و مطالبات مردم را که تا همین چندین پیش هر روز بر زبان‌ها جاری و ساری بوده نمایندگی کند؟ می‌خواهم بگویم مسئله پیچیده‌ای نیست. متأسفانه برخی‌ها در دوران تسلط و حاکمیت خودشان بر قوه مجریه و سایر نهادها حتی یک نفر از جریانات منتقد را به کوچکترین رده‌های مدیریتی راه نداده‌اند، اما اکنون مدعی شده‌اند که روحانی باید کابینه فراجحای داشته باشد و از منتقدین خود که تا دیروز و در ایام انتخابات هر آنچه در توان داشتند رو کردند تا روحانی ناکام بماند، در کابینه‌ای که قرار است تحقق بخش عده‌های انتخاباتی باشد استفاده کند.

باز هم تأکید می‌کنم که اصلاح‌طلبان بحث جناحی و جریانی ندارند و معتقدند اگر واقعاً آقای روحانی از میان اصولگرایان کسی را سراغ دارد که با وعده‌های پرشور طرح‌شده در جریان انتخابات همراهی کند، حتماً از خودش استفاده کند. از طرف دیگر باید در کمال آرامش و در بستر تعامل و گفت‌وگو تعارفات معمول و رایج را هم کنار گذاشت. چون معتقدم مطالبات مردمی و خواست افرادی که ساعت‌ها پای صندوق‌های رای منتظر ماندند تا نظر و طرز تفکر مطلوب‌شان را حاکم بر کشور کنند، باید خط قرمز سیاستمداران باشد.

فکر می‌کنید تبعات بی‌توجهی به خواست اصلاح‌طلبان به عنوان مهمترین پایگاه رای آقای روحانی در چالش کابینه چیست؟ مهمترین مشکلی که در اثر بی‌توجهی به خواست اصلاح‌طلبان ظهور پیدا می‌کند، از دست دادن سرمایه اجتماعی به عنوان بزرگ‌ترین جریان اصلاحات است.

واقعیتی که هم در انتخابات اخیر و هم در انتخابات سال ۹۲ وجود داشت این بود که بسیاری از افراد قصد رای دادن و شرکت در انتخابات را نداشتند. این اصلاح‌طلبان و حامیان واقعی آقای روحانی بودند که با تلاش و کوشش و بعضاً ساعت‌ها پیگیری توانستند بسیاری از افراد را به پای صندوق‌های رای بکشانند و برای رای دادن به آقای روحانی اقناع کنند. چندین مورد را خودم از نزدیک شاهد بوده‌ام. در جریان انتخابات اخیر وقتی برای سخنرانی و حمایت از آقای روحانی به خوزستان سفر کرده بودم با خیل عظیمی از افراد روبه‌رو شدم که به علت دلخوری‌هایی که وجود داشت و یا برخی از شعارها و وعده‌های آقای روحانی که طی ۴ سال اول تحقق پیدا نکرده بود، ابتدا قصد شرکت در انتخابات نداشتند. اما بسیار تلاش شد و دانشجویان هم بدون چشم‌داشت به میدان آمدند و در نهایت در همان مراسم آن جمعیت که قصد شرکت در انتخابات نداشتند یک‌صدا حمایت خود از آقای روحانی را اعلام کردند. این فقط یک مصداق بود. از این مصداق‌ها فراوان وجود دارد. در صورتی که به خواسته‌های این افراد توجه نشود،

سال ۱۳۹۸ و ۱۴۰۰ مسیر بسیار سختی پیش‌رو خواهیم داشت و اصلاً بعید نیست که مردم از ما روی گردان شوند و این خسران بسیار بزرگی خواهد بود. موضوع وزیر زن و اهل سنت در کابینه دوازدهم یکی از خواسته‌های مهم اصلاح‌طلبان بود که ظاهراً منفی است. فکر می‌کنید چرا آقای روحانی از این خواست عقب‌نشست؟ بله، این موارد چه در جلسات قبل از انتخابات با آقای روحانی و چه در جلسات پس‌انتخاباتی با ایشان از جانب فراکسیون امید و دیگر اصلاح‌طلبان خارج از مجلس به ایشان منتقل شد. اما خب واقعیت دیگری هم وجود دارد که بالاخره آقای روحانی هم برای پیش‌سپرد اهداف کابینه باید با مجموعه‌ای از ارکان نظام هماهنگی داشته باشد و نظرات آنها را هم جلب کند. ظاهراً ایشان موفق به جلب نظر این افراد و ایجاد هماهنگی نشده‌اند. البته به نظر من رایزنی بهتر و درازمدت‌تری می‌توانست زمینه مناسب‌تری را فراهم آورد و نتایج بهتری را به همراه

داشته باشد. هرچند همچنان معتقدم تا آخرین لحظه باید منتظر ماند و چه بسا در روز معرفی وزرا اتفاقات جدیدی بیفتد و گام‌هایی به جلو برداشته شود. من در این حوزه ناامید نیستم.

در مورد وزیر زن فکر می‌کنید ما هنوز زنان توانمند در این سطح نداریم یا نگاه‌ها در این باره تنگ‌نظرانه است؟ به نظر من ریشه در وجود نگرش تنگ‌نظرانه به زنان دارد. بخشی از جامعه ما همچنان نمی‌خواهد زنان را در اجتماعات و تصمیم‌گیری‌ها دخیل کند. دوست دارم زن صرفاً در خانه بنشیند و پخت و پز کند و از اظهارنظرآتش در این زمینه هم چندان آباپی ندارد. نمونه‌هایش را هم دیده‌ایم. اما واقعیت جامعه چیز دیگری می‌گوید. امروز دیگر نسل سوم و چهارم انقلاب این طرز تفکر را نمی‌پذیرد. دلایل روشنی هم دارد. نتایج آزمون‌های استخدای، کنکور سراسری و وجود صدها و بلکه هزاران مدیر موفق زن در روستاها و بخش خصوصی ناقض این طرز تفکر است و به همین دلیل باید برای حرکت در مسیر منویات مقام معظم رهبری در راستای جذب حداکثری و دفع حداقلی، این تغییر نگاه را در جامعه به وجود بیاوریم و احساس شور و ایجاد انگیزه را در نیمی از جمعیت کشور با انتخاب وزیر زن به همراه داشته باشیم. برای حل این مشکل هم باید بیش از این گفت‌وگو کرد. نه فقط در ایام انتخابات و با احیاناً در زمان چالش کابینه، بلکه حل چنین مشکلاتی که ریشه در سنت‌ها دارد، نیازمند گفت‌وگوی مستمر و پیوسته است.

فراکسیون زنان در این زمینه رایزنی‌ای صورت نداد؟ تیم آقای روحانی فهرست زنان توانمند را در چندین مرحله از طیف‌های مختلف زنان از جمله نمایندگان زن مجلس درخواست کرد. فراکسیون هم چنین اقدامی را انجام داد اما اقدام چندان منسجم و یکپارچه نبود و بیشتر به صورت انفرادی صورت گرفت. به نظر من می‌شد که بهتر از این کار کرد و من خودم چندین بار در این خصوص و برای انسجام بیشتر تذکر دادم اما به هر حال این هم تجربه‌ای شد.

ترکیب کابینه باید چه ویژگی‌هایی داشته باشد تا بعد از پایان دولت دوازدهم

اصلاح‌طلبان همچنان امیدوار باشند که مردم باز هم به آنها و یا گزینه مورد حمایت‌شان رای خواهند داد؟

کابینه باید پاسخگوی مطالبات مردمی باشد. مردم باید احساس کنند افرادی بر مسند قرار گرفته‌اند که دقیقاً شعارها و وعده‌های آقای روحانی را در آن حوزه خاص نمایندگی می‌کنند. به طور مثال حضور آقای ظریف در مسئولیت وزارت خارجه دقیقاً منطبق بر شعارها و وعده‌های پیش از انتخابات در حوزه سیاست خارجه از جمله رفع تحریم‌ها و تعامل سازنده با جهان است و یا گزینش آقای زنگنه برای مدیریت حوزه نفت و گاز کشور کاملاً در راستای تحقق وعده‌های آقای روحانی در حوزه بهره‌برداری همه‌جانبه از میادین مشترک نفتی و گازی و پویایی در عرصه دیپلماسی انرژی است. اما اگر مردم احساس کنند که رای‌شان بی‌فایده بوده و پس از ۴ سال تغییرات چندان‌را احساس نکنند، دیگر نمی‌توان با قاطعیت از رای‌آوری گزینه اصلاح‌طلبان برای سال ۱۴۰۰ سخن گفت.

با توجه به آنچه تا الان از ترکیب کابینه به گوش می‌رسد فکر می‌کنید این تحلیل که آقای روحانی به سمت جریان راست سیاسی و اصولگرایان متمایل شده است درست باشد؟

همانطور که گفتیم احساس می‌کنم اینها بیشتر گمانه‌زنی‌های رسانه‌ایست. آن هم از سمت یک جریان خاص که به صورت هدفمند صورت می‌گیرد. باز هم تکرار می‌کنم که معتقدم باید بین شنیده‌ها و آنچه در واقعیت به وقوع می‌پیوندد تمایز قائل شد. بعید می‌دانم این چرخش از جانب آقای روحانی صورت گیرد. زیرا حتی اگر فرض بگیریم که این اتفاق هم رخ دهد، جریان راست سیاسی آماده پذیرش آقای روحانی نیست. بلکه همواره سعی می‌کند فاصله خود را با وی داشته باشد و این را خود حسن روحانی بهتر از هر کسی می‌داند و از طرفی نیز طرز تفکر و رویکرد آقای روحانی متمایل به نوگرایی و تحول‌خواهی است. چیزی که چندان با جریان راست سیاسی همخوانی ندارد، بلکه خواسته و مطالبه اصلاح‌طلبان است.

تهران در انتظار شهردار جدید

محمدعلی نجفی که حائز بیشترین رای اعضای شورا شد برنامه‌های خود را برای اداره شهر تهران می‌نویسد

❖ فریاد رحمانی

خبرنگار سیاسی سازندگی

پنجاهمین شهر ثروتمند جهان، ابرشهری که خیلی‌ها می‌گویند شهری سوخته است رویش هم چیزی نزدیک به ۶۰ هزار میلیارد تومان بدهی تلنبار شده است. تهران؛ کمتر از یک‌ماه دیگر مدیری جدید به خود می‌بیند. مدیری که قرار است تهران را تحویل بگیرد که به گفته بسیاری از ناظران و کنشگران شهری، ملو از تخلف‌ها و ساخت و سازهاست. سمتش «شهردار تهران» است؛ اما در نام سهل است و در بطن ماجرا، خود به اندازه اداره یک کشور کوچک در دسرس دارد. نزدیک به دو دهه است که شهرداران تهران از سوی نمایندگان پایگاه اصولگرایان اداره می‌شود. بیش از یک دهه اما؛ یعنی نزدیک به دوازده سال است که محمدباقر قالیباف مدیریت پایتخت ایران را بر عهده دارد. مدیریت یکپارچه همسو با اصولگرایان و البته یارانش در شورای شهر. همان شورای که به‌خصوص در دوره‌های سوم و چهارم نقش اساسی را از منظر پایگاه سیاسی، در انتخابش به عنوان شهردار تهران داشتند.

❖ هفت نامزد و یک صندلی

اما حالا و با گذشت دوازده سال از مدیریت تهران به سبک قالیباف، ورق برگشته است. آن‌ها با انتخاباتی که مردم تهران با رای خود توانستند ترکیب شورای پنجم شهر را تغییر دهند و اصلاح‌طلبان را راهی ساختمان بهشت کنند. بر اساس قانون، شوراهای شهر مسئول انتخاب شهردار هستند، درباره تهران هم در ابتدا حدود ۲۴ گزینه اغلب از میان اصلاح‌طلبان مطرح و سپس به هفت گزینه نهایی ختم شد. محمدعلی نجفی، حسین مرعشی، الهه کولایی، محمدعلی افشانی، حبیب‌الله بیطرف، محمد شریعتمداری و محسن مهرعلیزاده هفت کاندیدای اصلی برای شهرداری تهران هستند. نام‌های دیگری همچون عباس آخوندی و یا محسن هاشمی هم برای این سمت عنوان شده بود که آنان اعلام کردند قصدی برای کاندیداتوری شهرداری تهران ندارند.

از میان آن هفت نفر اما؛ محمدعلی نجفی گزینه‌ای قطعی برای کاندیداتوری شهردار تهران است. آنجا که روز یکشنبه حسین مرعشی که خود جزو یکی از گزینه‌های محتمل برای تصدی پست شهرداری تهران است، به خبرگزاری ایسنا گفت که «آقای نجفی روز گذشته (شنبه‌پیش) نامزدی این سمت را پذیرفتند و اکنون در حال تنظیم

برنامه خود برای ارائه است.» ارائه برنامه هفت کاندیدایی که نیمه‌های تیرماه از سوی اعضای منتخب شورای شهر پنجم نام و تعدادشان نهایی شده بود، جزء یکی از شروط اصلی شورا برای نامزدداشت. نامزدهایی که مرعشی و محمدعلی نجفی بالاترین میسزان رای اعضای منتخب شورای پنجم شهر را توانستند از آن خود کنند. نجفی با ۲۱ رای و حسین مرعشی با ۲۰ رای بیشترین آرا را به خود اختصاص دادند و الهه کولایی ۱۶ رای، محمدعلی افشانی ۱۴ رای، حبیب‌الله بیطرف ۱۲ رای، محمد شریعتمداری ۱۱ رای و محسن مهرعلیزاده ۹ رای به دست آوردند. البته مرعشی این را هم گفته بود که تمامی هفت کاندیدا به جز خود او، مشغول تنظیم برنامه‌هایشان برای اعضای منتخب شورای شهر هستند. این گفته او شاید به معنی انصرافش از نامزدی برای پست شهرداری تهران باشد. او حتی ۲۵ تیرماه در گفت‌وگو با روزنامه قانون تاکید کرده بود که «بن که من چرا علاقه‌مند به حضور در شهرداری نیستم بحث امروز و دیروز نیست. اساسا معتقدم باید آزاد بود. آزادی را با چیزی عوض نمی‌کنم؛ هر حال حاضر هر جا دلم بخواهد می‌روم، هر مصاحبه‌ای که بخواهم انجام می‌دهم اما وقتی مسئولیتی را می‌پذیری در قید و بند قرار می‌گیری. مسن آزادی خود را نمی‌خواهم از دست بدهم.» نامزدها تا ۲۰ تیر فرصت دارند برنامه و کادر پیشنهادی خود را برای شهرداری تهران ارائه دهند. این برنامه‌ها به مدت یک‌هفته توسط نامزدها در جلسه شورای شهر مطرح و مورد بررسی قرار می‌گیرد. پیشتر گفته شده بود که تعداد نامزدها از هفت نفر به دو نفر می‌رسد و از بین این دو نفر، گزینه نهایی شهرداری، برگزیده می‌شود؛ هر چند هر دوی این افراد در اولین جلسه شورای شهر جدید حضور خواهند یافت و برنامه‌های خود را برای رای‌گیری نهایی اعضا اعلام خواهند کرد.

❖ کار دشوار منتخبان شورای شهر

با این حال محمدعلی نجفی پا به میدان گذاشته و برای تکیه زدن بر صندلی ساختمان خیابان بهشت تهران، اعلام آمادگی کرده است. نامزدی که تقریبا توانست رای همه اعضا را به‌دست بیاورد. حالا هم، این نقطه، دقیقا همان جایی‌ست که اعضای شورای شهر نشان می‌دهند که به قول معروف چند مرده جلاچند. آیا رای‌شان به همان یک‌دستی لیست امید است یا اینکه الهه راستگویی دیگر قرار است از دل این شورا متولد شود. بررسی گرایش‌های سیاسی و حزبی ترکیب جدید شورای شهر پنجم چیزی شبیه این است؛ یازده نفر مستقل،

چهار نفر نزدیک به حزب کارگزاران سازندگی و ۶ نفر هم همسو با حزب اتحاد ملت ایران اسلامی. رای اولیه و یا سوری منتخبتان شورای شهر تهران نشان از قوت گرفتن انتخاب محمدعلی نجفی به عنوان شهردار تهران است. برآوردهای اولیه از واکنش تحلیلگران شهری و سیاسی به این رای ابتدایی شورای شهر، حکایت از قطعی بودن این رای دارد. مگر آنکه رخدادی مانند ماجرای انتخاب شهردار در دوره کنونی شورای شهر تهران، به وجود بیاید و نامیدی بماند برای میلیون‌ها تهرانی که به لیست امید رای دادند. تا این جای کار همه چیز بر اساس اسانامه و میثاقنامه پیش رفته است. همان روشی که همگان انتظار داشتند. نخستین آزمون شورای شهر پنجم هم عمل به میثاقنامه ۱۶ بندی بود. موضوعی که تاکید بر حضور نیاقتن هیچ یک از منتخبتان شورای شهر در شهرداری تهران است. مرتضی الویری، رئیس سنی منتخبتان شورای شهر تهران هم پیشتر با اشاره به تعیین ۱۶ بند برای انتخاب شهردار تهران از سوی اعضای شورای شهر، در مورد حذف بند ۱۶ مشخصه‌های عمومی شهردار، مبنی بر منع انتخاب شهردار از میان اعضای شورای شهر که با انتقادهای فراوانی مواجه شد، گفته که «حذف بند ۱۶ به نفع یا علیه هیچ نامزدی نبود، اما اعتقاد داشتیم که جای این بند در میان شاخصه‌های عمومی شهردار آینده تهران نیست.»

او در پاسخ به این سوال که آیا حذف بند ۱۶ تناقضی با میثاقنامه‌ای که به اعضای شورای شهر پنجم پیش از نهایی شدن لیست امید رسید، دارد یا خیر توضیح داده که «اگر فردی می‌خواهد از شورا به شهرداری برود دو قفل را باید باز کند؛ در مرحله اول باید رای کافی برای شهردار شدن داشته باشد و در مرحله دوم باید نظر شورا را برای استعفا جلب کند. در نتیجه اگر کسی از اعضای شورای شهر بخواهد شهردار تهران شود باید این دو قفل را باز کند.»

❖ رقابت مسالمت‌آمیز دو حزب همسو

نجفی و مرعشی به نوعی نمایندگان حزب کارگزاران برای شهرداری تهران هستند. از آنجایی هم که حسین مرعشی گویا تمایلی برای تصدی این پست ندارد، نجفی به تنهایی از سوی کارگزاران در صحنه حضور دارد و برای ارائه برنامه‌هایش به منتخبتان شورای شهر پنجم اعلام آمادگی کرده است. این حزب کرباسچی برای کل حزب کارگزاران سازندگی عهده داشت. به گواه بسیاری از تحلیلگران هم کارنامه خوبی از خود به جای گذاشت. به خصوص در شرایطی که جنگ تحمیلی علیه ایران تمام شده و یک شبه ویرانه انتظار او را می‌کشید.

اما حزب اتحاد ملت هم نامزدهایی برای ارائه به شورای شهر دارد. این همان کاری مسالمت‌آمیز در یک جناح است و البته کاری دشوار پیش‌روی اعضای شورای شهر پنجم. در این میان برخی از وجود اختلاف میان این دو حزب صحبت می‌کنند. اختلاف بر سر اجماع روی گزینه نهایی. تمامی این گمانه‌زنی‌ها در شرایطی است که اواسط تیرماه علی شکوری‌راد دبیر کل حزب اتحاد ملت ایران اسلامی گفته بود که «حزب اتحاد ملت گزینه اختصاصی برای شهرداری تهران ندارد.» او این را هم توضیح داده که «به نمایندگانی که عضو حزب اتحاد هستند و یا تفکری نزدیک به این حزب را دارند مشورت‌های تخصصی برای انتخاب شهردار مناسب را می‌دهیم. نهایتا امیدواریم به شورای شهر دوره پنجم پس از آغاز فعالیت خود به گزینه اجماعی برسیم.»

شکوری‌راد پیش از این اظهاراتش هم این بحث را مطرح کرده بود که نجفی هم از گزینه‌های مورد حمایت حزب اتحاد ملت ایران اسلامی است. آنطور که او در ۱۳ تیرماه به روزنامه اعتماد گفته بود «آقایان حجتی، نجفی و مرعشی هر سه گزینه حزب اتحاد هم هستند. یعنی این‌طور نیست که گزینه حزب اتحاد فقط آقای حجتی باشد و آقای نجفی و مرعشی گزینه ما نباشند. هر یک از این سه نفر اگر شهردار شوند موفق خواهند بود و ما خاطر جمع خواهیم بود که این حیثیتی که پای شورای پنجم گذاشته شده، حفظ می‌شود. چون برای ما حفظ این حیثیت از همه مهم‌تر است.» گرچه حزب اتحاد ملت ایران اسلامی از نامزدی و یا حتی شهردار شدن نماینده رقیبش یعنی محمدعلی نجفی حمایت کرده است؛ اما تلویحا به این موضوع هم اشاره کرده که برخی اختلاف‌ها میان دو حزب وجود دارد. آنجا که او بیان کرده که «اختلاف معناداری میان ما و آنها (حزب کارگزاران سازندگی) نیست. اختلاف همیشه وجود دارد ولی معنادار که منجر به تلافی بشود، نداریم. همین الان هم با کارگزاران تعامل و گفت‌وگو داریم و مسائل را مطرح می‌کنیم. این‌طور نیست که

❖ اگر رقابتی هم باشد به منازعه برسد» واکنش‌ها به نامزدی نجفی برای شهرداری تهران

همزمان با اینکه حسین مرعشی از قول محمدعلی نجفی خبر آمادگی او برای نامزدی شهرداری تهران را اعلام کرده؛ واکنش‌های زیادی نسبت به لحن و نوع بیان خبر مرعشی مطرح شد. واکنش‌هایی که رنگ و بوی انتقاد داشت. اما یک روز پس از این رخدادها، یعنی در روز دوشنبه نهم مرداد، نجفی در گفت‌وگو با خبرگزاری ایسنا، گفت که «من همانند سایر کاندیداهای شهرداری، برنامه‌های خود را تقدیم شورا خواهم کرد و اگر تشخیص اعضای شورا بر خدمت من در مدیریت شهری باشد، حتما در مورد مسائل شهر تهران با مردم سخن می‌گویم.» آنگونه که او در پاسخ به این سوال که آیا اظهارات برخی افراد در روزهای اخیر به نقل از او مورد تایید است یا خیر؟ توضیح داده است «دوستان همواره به من محبت داشته دارند و از آنها تشکر می‌کنم، اما بنده در مدیریت شهری فعلا سمت و جایگاهی ندارم که بخواهم سخنگو داشته باشم.» خیلی‌ها می‌گویند نجفی را شهردار تهران بدانند؛ آن هم به دو دلیل. یکی رای قاطع منتخبتان شورای شهر پنجم به کاندیداتوری او و دوم تمایلش برای تصدی این پست است. آنجا که او کمتر از یک‌ماه قبل، گفته بود «پیشنهاد شهرداری بشود، روی آن فکر می‌کنم.» این عضو ارشد حزب کارگزاران سازندگی که حالا مشاور رئیس جمهوری است، این را هم گفته بود که «صحبت جدی شهردار شدن من برای تهران نشده است اما اگر پیشنهاد شود روی آن فکر می‌کنم. البته بین اعضای شورای شهر وقتی صحبت از کاندیدها بوده نام بنده نیز مطرح شده، اما صحبت جدی نشده است.»

حسین مرعشی از چهره‌های اصلی و تاثیرگذار حزب کارگزاران سازندگی هم درباره دو گزینه محسن هاشمی و محمدعلی نجفی برای تصدی پست شهرداری تهران هم تاکید کرده بود «پس از محسن هاشمی نیز گزینه برتر برای شهردار، از نظر من محمدعلی نجفی است. در حال حاضر تمام تلاش خود را به کار بسته‌ام که اگر سازمان برنامه و بودجه به آقای نجفی پیشنهاد نشد سمت شهرداری را بپذیرد.» مرعشی پیشتر این را هم تلویحا اعلام کرده بود که؛ باید برای شهرداری تهران منتظر گزینه‌ای بود که یا نزدیک به حزب کارگزاران است یا نزدیک به اتحاد ملت. در همین حال برخی از چهره‌های سیاسی از جمله علی مطهری، نایب رئیس مجلس، و غلامحسین کرباسچی، دبیر کل حزب کارگزاران سازندگی، تاکید

اخبار و حاشیه‌های تایید نشده درباره گزینه نهایی شهرداری تهران همچنان شنیده و گفته می‌شود. اما انتخاب نهایی با منتخبتان پنجمین دوره شورای شهر تهران است که قرار است با رای و نظر نهایی خود امید از دست رفته تهرانی‌ها را دوباره به تهران و مردمانش بازگردانند.

کرده‌اند که شهردار آینده تهران نباید قصد نامزدی در انتخابات ریاست جمهوری را داشته باشد. موضوعی که شاید محمدعلی نجفی تمایلی برای دستیابی به آن پست نداشته باشد.

❖ همه چیز درباره محمدعلی نجفی

تهرانی اصیل و تهران‌زاده است. از پایه‌گذاران اصلی حزب کارگزاران سازندگی است و ریشه حزبی و سیاسی‌اش کارگزاران است. نگاهی به کارنامه کاری‌اش نشان از سابقه مدیریتی و اجرایی فراوانی دارد. ۹ سال وزیر آموزش و پرورش بوده است و با همه دولت‌ها تعامل داشته است. جست‌وجو درباره سوابق کاری و تحصیلی نجفی این نتایج را در برداشت: نجفی در حال دفاع از پایان‌نامه دکتری خود در دانشگاه‌ام آتی آمریکا بود که به دلیل انقلاب بازگشت و هر چند دیگران در موقعیت‌های مشابه از عنوان «دکتر» استفاده کردند اما او چنین نکرد. دانشگاه صنعتی شریف با او چون واجد مدرک دکتری برخورد کرد و به این اعتبار در ۳۰ سالگی وزیر علوم و آموزش و عالی هم شد. اما به عنوان «مربی» از دانشگاه شریف بازنشسته شده نه استادیار و دانشیار. نجفی دبیر سابق ستاد هماهنگی اقتصادی، سرپرست سابق وزارت علوم، تحقیقات و فناوری جمهوری اسلامی ایران و از بنیان‌گذاران حزب کارگزاران سازندگی، عضو هیئت علمی (بازنشسته) دانشکده ریاضی و علوم کامپیوتر دانشگاه صنعتی شریف و رئیس سابق سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری است. نجفی از ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۴ در دولت‌های دکتر باهنر، مهدوی کنی و مهندس موسوی وزیر فرهنگ و آموزش عالی و از ۱۳۶۷ تا ۱۳۷۶ در دولت‌های موسوی و مرحوم آیت‌الله هاشمی‌رفسنجانی وزیر آموزش و پرورش کشور بود و در دولت اول سیدمحمد خاتمی رئیس سازمان برنامه و بودجه بود. در ۱۳۸۶ به عضویت در سومین دوره شورای شهر تهران درآمد و در ۲۹ مرداد ۱۳۹۲ به دلیل انتصاب به عنوان معاونت رئیس‌جمهوری از این سمت استعفا کرد. این کارنامه شاید خط بطلانی باشد بر ادعاهایی که نجفی را مرد کارهای اجرایی نمی‌دانند.

اخبار و حاشیه‌های تایید نشده درباره گزینه نهایی شهرداری تهران همچنان شنیده و گفته می‌شود. اما انتخاب نهایی با منتخبتان پنجمین دوره شورای شهر تهران است که قرار است با رای و نظر نهایی خود امید از دست رفته تهرانی‌ها را دوباره به تهران و مردمانش بازگردانند.



محمدعلی نجفی با شعار مهمی روبه‌روست که باید آن را عملی کند؛ شعار «تهران، شهر انسان‌محور» همان مهمی است که او باید برای اجرایی شدن آن تلاش بسیار کند. امروز تمامی شهروندان تهران را اسیر فیزیک شهر می‌بینیم که حقیقت حیات و زندگی شهر را تحت‌الشعاع قرار داده است.

محمدعلی نجفی چگونه شهرداری خواهد شد؟

شهردارِ شهرِ شهروندمدار

محمد عطر یانفر
رئیس اسبق شورای شهر تهران



با وجود اینکه باید مدل مدیریتی‌اش را تغییر می‌داد اما به اعتبار گستردگی جمعیت و اینکه مرکز سیاسی نظام جمهوری اسلامی ایران است، مورد توجه جامعه قرار گرفت و دولت و مراکز حاکمیتی میهمان شهر تهران شدند. اگرچه مدیریت شهری تهران در گذشته بسیار مورد توجه مسئولان نظام بود اما آنچه که در دوره اول از اهمیت ویژه برخوردار است، ایفای نقش مستقیم مردم در انتخاب مدیریت شهرشان بود. امروز پس از چهار تجربه نسبتاً قابل توجه، در پی انتخاباتی پرتنش و حساس اصلاح‌طلبان عهده‌دار مسئولیت شورای شهر پنجم در تهران و برخی دیگر از استان‌های کشور شدند. این مأموریت برای اصلاح‌طلبان امتحان بزرگی است؛

اگرچه اصلاح‌طلبان در دوره نخست این مأموریت را پذیرفتند اما به دلیل تجربه اول، نقش موسسی که شورای شهر آن دوره داشت و برخی از گرفتاری و اشکالات توفیق نیافتند که از خود کارنامه درخشانی به جای گذارند و عملکردشان در دوره‌های بعدی نسبت به دوره نخست ضعیف‌تر شد. اصلاح‌طلبان در امر مدیریت شهری و مدنی ادعاهای بزرگ دارند و با وجود اینکه قادر نبودند در دوره نخست موفقیتی که با استاندارهایشان سازگار باشد را به دست آورند اما براین باور هستند که قادرند در مقام پرسشگری و پاسخگویی در میانه مردم به خوبی ظاهر شوند. این مقدمات اصلاح‌طلبان را به مرحله‌ای حساس وارد کرد و در شورای پنجم اصلاح‌طلبان به سمتی پیش خواهند رفت که دست به انتخابی برتر زده و از خود کارنامه‌ای درخشان به جای گذارند.

انتخاب شهردار تهران از دو جهت حائز اهمیت است؛ در وهله اول اینکه شهرداری تهران بیش از یک دهه در اختیار اصولگرایان و تحت مدیریت آمرانه محمدباقر قالیباف بود و از مسائل و گرفتاری‌های بسیار رنج می‌برد. در چنین شرایطی، شخصی که بناسد سکان شهرداری را به دست گیرد، پس از دوازده سال وارد عرصه نوینی خواهد شد و باید این گرفتاری‌ها را به شکلی ترمیم و هموار کرده و مصائب را کاهش دهد. در وهله دوم، این تجربه در مقطعی شکل می‌گیرد که فضای سیاسی ایران به نحوی هوشمندانه به سمت اصلاح‌طلبان متمایل شده است. انتخاب اعضای شورای شهر تهران که اصلاح‌طلبان را به قدرت رساند، باوری

جدی را در میان مردم به وجود آورده که انتخاب‌شان باید به نتیجه مثبت بینجامد. از همین رو، مسئولیت اصلاح‌طلبان در برابر مردم دوچندان است. سرنوشت انتخابات پنجمین دوره شورای شهر در کنار انتخابات دوازدهمین دوره ریاست‌جمهوری خواه یا ناخواه تأثیرات بسزایی بر مسائل سیاسی انتخابات سال ۱۴۰۰ گذاشت؛ مأموریت و تجربه موفق این شورا و شهرداری تهران قادر است فضای سیاسی را در عرصه رقابت‌های انتخاباتی به نفع اصلاح‌طلبان تغییر دهد. از این حیث، ارائه برنامه‌ای دقیق که بتواند رضایت عمومی شهروندان را جلب و برخی مشکلات که از سوی مدیران پیشین ایجاد شده را ترمیم کند از یک سو، امید اصلاح‌طلبان به نقش آفرینی در صحنه سیاسی کشور پس از رخدادهای سال ۸۸ از سوی دیگر، مأموریت شهردار و شهرداری تهران را بیش از گذشته برجسته می‌کند. اکنون اعضای شورای شهر پنجم با تکیه بر تجارب پیشین و آزمون‌هایی که اصلاح‌طلبان از سر گذرانده‌اند، از میان لیستی که بیش از بیست گزینه را برای شهرداری در برداشت به جمع‌بندی رسیده و براساس مسیری که قابل دفاع و احترام است در نهایت به چهار چهره سیاسی، موفق و لایق دست یافتند؛ گزینه نخست برای تصدی سمت شهرداری تهران محسن هاشمی است که به واسطه صلاحیت فردی و اجرایی پیشین‌اش و شرافت خانوادگی به عنوان فرزند لایق آیت‌الله هاشمی‌رفسنجانی توانست با اختلافی فاحش بیشترین رای را در شورای شهر پنجم به دست آورد. در کنار محسن هاشمی، نام محمدعلی نجفی، حسین مرعشی و محمود حجتی به چشم می‌خورد که هر کدام با تجارب سیاسی، اقتصادی و اجرایی‌شان توانستند در این لیست ارتقا یافته و در مرحله انتخاب نهایی قرار گرفتند. در گام نخست به دلیل میثاق و همدلی میان اعضای شورای شهر پنجم قرار براین شد که اعضای این شورا برای تصدی مقامات دیگر از سمت خود انصراف ندهند، بر پایه این تفاهم طبیعی است که محسن هاشمی به دلیل مسئولیت و مأموریتی که مردم به عهده او گذاشته‌اند، در مقام کاندیدا خودش را مطرح نکند.

به باور اصلاح‌طلبان، سه نامزد دیگر قادرند به درستی شهر را اداره کنند. با این حال تصمیم دولت تأخیر و امید در تشکیل کابینه دوازدهم بر آن بود تا محمود

حجتی کماکان به عنوان وزیر در این دولت نقش آفرینی کند. در چنین شرایطی گزینه نهایی از میان حسین مرعشی و محمدعلی نجفی خواهد بود؛ دو چهره برجسته سیاسی که اگرچه در احزاب اصلاح‌طلب نیر عضویت دارند اما همواره نماد اصلاح‌طلبی به شمار آمده و طی دوران مختلف تلاش کردند تا تمامی احزاب و گروه‌ها را مدیریت کنند. شورای شهر پنجم که خود ترکیبی از تمامی احزاب و گروه‌های سیاسی اصلاح‌طلب است، این دو چهره سیاسی را به عنوان نماینده همه احزاب اصلاح‌طلب انتخاب کردند. در چنین شرایطی نباید وزن کثیفی‌های حزبی را ملاک قرار داد، چرا که امروز این دو چهره سیاسی، نماد اصلاح‌طلبی بوده و بناسد مسئولیت مهمی را به عهده گیرند. در گام نخست اگرچه حسین مرعشی گزینه نهایی قلمداد می‌شد اما به دلایلی که ذکر آنها در این مقال نمی‌گنجد، خود را از این مأموریت معاف داشته و قرعه به نام محمدعلی نجفی افتاده است.

نزدیک به چهار دهه از عمر سیاسی محمدعلی نجفی می‌گذرد؛ سال‌هایی که او در موقعیت‌های مؤثر و برجسته در عالی‌ترین سطح قدرت سیاسی و اجرایی کشور ایفای نقش کرده است. موقعیت‌هایی که هیچگاه ناشی از رانت یا روابط سیاسی نبود بلکه این چهره خدوم و هوشمند با ضرب هوشی بالا همواره مورد عنایت رهبران سیاسی نظام و رهبران قرار گرفته است. در طول این ۳۸ سال محمدعلی نجفی فارغ از اینکه در مقام استاد برجسته دانشگاه صنعتی توانست نسلی هوشمند به جامعه تحویل دهد، در چهار موقعیت مسئولیت کلیدی و مؤثر بر عهده داشت؛

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، نجفی توانست با سکانداری وزارت علوم در شرایطی حساس و پرتنش که با انقلاب فرهنگی و تعطیلی دانشگاه‌ها همراه بود، با مدیریتی کارآمد علاوه بر بازگشایی دانشگاه‌ها، سابقه خوبی نیز به جای بگذارد. از جمله مسئولیت‌های خطیر او، ریاست وزارت آموزش و پرورش در دولت سازندگی بود؛ سرپرستی بیش از ۱۵ میلیون دانش‌آموز و مدیریت بالغ بر دو میلیون مدیر و دبیری که وظیفه تربیت فرزندان این مرز و بسوم را به عهده دارند. وزارت آموزش و پرورش از جمله وزارتخانه‌های دشواری است که تاکنون هیچ وزیری جز آقای نجفی نتوانسته از آن سربلند بیرون

بیاید؛ شخصی که تمامی جناح‌های سیاسی از او به نیکی یاد می‌کنند. این کارنامه نشان از آن دارد که او به خوبی توانسته در این سمت به خوبی مدیریت کند و اکنون نیز هر زمان که رهبران سیاسی کشور به دنبال شخصیتی برجسته باشند، بلافاصله محمدعلی نجفی به ذهن‌شان خطور می‌کند.

او در ادامه مسئولیتش در دولت اصلاحات، توانست بر مسند ریاست سازمان مدیریت برنامه‌ریزی تکیه زده و با فراست بنیان‌های جریانی نیرومند نظام برنامه‌ریزی کشور را رقم زند. شخصیت‌های برجسته‌ای که در این حوزه از آنها به نیکی یاد می‌شود، اشخاصی هستند که به نوعی در دوران ریاست نجفی بر سازمان برنامه با او همکاری داشته‌اند.

در مقطعی دیگر در دولت تدبیر و امید، محمدعلی نجفی مسئولیت سازمان میراث فرهنگی را برعهده داشت، لیکن به دلیل عارضه قلبی قادر به اتمام مأموریتش نشد و اکنون مصمم است تا به عرصه سیاست بازگردد. نجفی به عنوان مدیری برجسته با سوابق علمی درخشان، عملکردا و واقع‌بین همواره مورد توجه جامعه سیاسی و مدیریتی بوده است. این چهره سیاسی، قوت برنامه‌ریزی بالایی دارد و در هر مقامی بالنده و موفق گام‌های مؤثری برداشته است. صداقت، آرامش، عشق به خدمت و بهره‌بری از تمامی ظرفیت‌های فکری از جمله ویژگی‌های نجفی است که از آن در پیشبرد اهداف و منافع کشور استفاده می‌کند. شخصیت شجاعی است؛ آرامش بی‌ظنیری دارد و هرگاه به جمع‌بندی برسد در راه تحقق آن با شجاعت گام برمی‌دارد، ویژگی‌ای که زبانزد تمامی گروه‌ها و جریان‌های فکری کشور است. این موقعیت را برای آقای نجفی، طبیعی و عادی می‌دانم چراکه در سمت‌هایی دشوارتر نیز توانسته گام‌های مؤثر بردارد، برخلاف شهرداران پیشین که از سطوح پایین‌تر به این مقام اجرایی دست یافتند. این نخستین بار است که یک چهره سیاسی و اجرایی با سابقه طولانی مدت موفق شهرداری تهران را عهده‌دار می‌شود. تجارب نجفی در مدیریت کلان و نظام برنامه‌ریزی کشور موجب شد تا او به کار جمعی اعتقاد پیدا کند و گام‌های مؤثری بردارد. نجفی طی خدمت در شورای شهر سوم توانست با مفاهیم مدیریت شهری و مباحث اجتماعی و فرهنگی از نزدیک آشنا شود. در این دوران به دلیل جامعیت

و قدرت برنامه‌ریزی وی، تمامی نمایندگان شورای شهر اعم از اصلاح‌طلب و اصولگرا از ظرفیت و توانمندی‌اش استفاده می‌کردند. با نگاهی به کارنامه اجرایی محمدعلی نجفی، این پیام به ذهن متبادر می‌شود که او قادر است به عنوان مدیری برجسته در شهر تهران حاضر شده و موفق عمل کند؛ اگرچه که در شرایط فعلی دست‌اندازهای بسیاری پیش رویش قرار دارد. از یک سو، شهر تهران بدهکار است و از سوی دیگر این نهاد خدماتی که در زمان غلامحسین کرباسچی به یک نهاد اجتماعی ارتقا یافته بود، با حجمی انبوه از بوروکراسی سنگین همراه است و پیام‌های تلخی از فساد سازمان یافته در این نهاد به گوش می‌رسد و بسیاری براین باورند که شبکه گسترده‌ای از فساد در شهرداری وجود دارد که محمدعلی نجفی برای مبارزه با آن باید روبین‌تن باشد تا بتواند راه‌های برون‌رفت از این مسائل ناهنجار را بیابد. علاوه بر این جامعه سیاسی ایران نزدیک به سه دهه از جنگ عبور کرده و به همین نسبت الگوهای زندگی در شهر تهران تغییر کرده است. جامعه نسل نبرو در شهر تهران نیز در انتظار هستند تا با ورود شهردار جدید و تغییر در سیستم شهرداری خدمات متناسب به خود را دریافت کنند. اکنون محمدعلی نجفی با شعار مهمی روبه‌روست که باید آن را عملی کند؛ شعار «تهران، شهر انسان‌محور» همان مهمی است که او باید برای اجرایی شدن آن تلاش بسیار کند. امروز تمامی شهروندان تهران را اسیر فیزیک شهر می‌بینیم که حقیقت حیات و زندگی شهر را تحت‌الشعاع قرار داده است؛ از تفریح شهری گرفته تا ساخت‌وسازهای بی‌رویه و تغییر الگوهای زندگی در شهر تهران و هجوم امکانات فیزیکی به سمت شهروندان. مردم در هراس به سر می‌برند و شهر باید به محلی برای آرامش و زندگی بدون دغدغه بدل شود؛ شهری پویا با رعایت حقوق تمامی اقشار جامعه. گرفتاری‌ها بسیار است اما معتقدم نجفی به دلیل سوابق اجرایی گسترده‌اش باید برای تهران برنامه‌ای درست تدوین کند؛ تنها راه نجات تهران این است که تمامی نیروهای شایسته اصلاح‌طلب در حوزه مدیریت شهری به کمک شهرداری بیایند. شورای شهر نیز باید از این فرصت استفاده کرده و به جای مع‌گیری و نظارت نامناسب، تمامی همتش را صرف حمایت و همکاری با شهردار کند.



همانطور که جبهه اصلاحات به شکل جبهه‌ای پیروز شده است به شورا و شهرداری تهران هم باید جبهه‌ای نگاه کنیم. هم بنده و هم دکتر نجفی بیش از آنکه نگاهمان حزبی باشد، در عرصه سیاست نگاهمان جبهه‌ای و در عرصه خدمت نگاهمان ملی است.

گزارش سخنگو

۲

نگاه کارگزاران به شهرداری جبهه‌ای است نه حزبی

گفت‌وگو با سیدحسین مرعشی



زینب صفری: قرار است امروز ۵ کاندیدای شهرداری تهران برنامه‌های خودشان برای اداره پایتخت را به شورای شهر منتخب تحویل بدهند. هر چند تعداد کاندیداهای منتخب اعضای شورای شهر شهرداری تهران ۷ نفر بود اما با قطعی شدن حضور حبیب‌الله بیطرف و محمدشیر بعتمداری در دولت دوازدهم، حالا فقط محمدعلی نجفی، حسین مرعشی، الهه کولایی، افشانی و مهرعلیزاده در دور رقابت باقی مانده‌اند. آنطور که حسین مرعشی به سازندگی می‌گوید، محمدعلی نجفی هم میلی به حضور در دولت نداشته و با توجه به رای ۲۱ نفره اعضای شورا به او، احتمال شهردار شدنش بیشتر از سایرین است. با این حال مرعشی با لحن معناداری می‌گوید که دلش برای هر کسی که شهردار تهران شود خواهد سوخت. چرا که به گفته او، شهرداری تهران نزدیک به ۱۰ میلیارد یورو بدهی دارد و شهردار آن در حالی که نمی‌تواند عوارض و سایر منابع درآمدی را افزایش دهد، باید برنامه‌هایش را نیز اجرا کند. از همین رهگذر مرعشی معتقد است مهم‌ترین سوالی که شهردار تهران باید پاسخ دهد، این است که چه راه‌حلی برای تامین و تجهیز منابع تهران خواهد داشت. گفت‌وگو سازندگی با حسین مرعشی را در ادامه می‌خوانید:

شهرداری و در کل علنی شدن بحث‌های درون شورا به عنوان یک مطالبه مطرح شد. چقدر این انتظار درستی است؟ و شورا در ادامه کارش باید چطور پیش برود که هم انتظاراتی که از آن می‌رود را پاسخ دهد و هم دچار حاشیه نشود؟

در برآورده کردن انتظارات نباید شورای شهر به سیاست‌های عامه‌پسندانه گرایش پیدا کند. چون این خطر وجود دارد که ما برای راضی شدن افکار عمومی به کارهای زود بازده غیر ضروری یا با اولویت کم دست بزنیم. این خطر بزرگی است که شورا باید از آن پرهیز کند. شورا باید به آخر کار نگاه کند. اگر قرار باشد به دنبال کارهای تبلیغاتی و سطحی و زودگذر بروسیم و از کارهای اصلی دور بمانیم تبعات زیادی خواهد داشت.

این شهر مسائل اجتماعی مهمی دارد. مسئله امید و نشاط و مسئله ایجاد فضای اجتماعی خوب و پاتوق‌هایی که مردم بنشینند و با هم حرف بزنند. باید سعی کنیم چهره‌ی نامناسب اجتماعی را تصحیح کنیم و کارهای زیادی در عرصه فرهنگ و عمران باید انجام دهیم. یک بار دیگر باید برگردیم و مسائل اجتماعی و فرهنگی را بازنویسی کنیم. یک بار دیگر انسان‌ها را محور شهر و محلات و مجتمع‌های مسکونی قرار دهیم. این‌ها کارهایی است که باید واقعی و اصیل باشند. به دلیل اینکه پاسخگوی افکار عمومی باشیم نباید به کارهای قشری و سطحی و زودگذر نگاه کنیم و از کارهای اساسی برای شهر غافل شویم.

ما تا الان با شورای شهری مواجه بودیم که حتی توان پرسیدن یک سوال ساده از شهردار تهران را نداشت، چه برسد به استیضاح او به خاطر برخی تصمیمات غلط. فکر می‌کنید شورای شهر در این دوره به جایگاه واقعی نظارتی و سیاست‌گذاری خودش برمی‌گردد؟

این شورا پشتوانه اجتماعی بسیار خوبی برای تحقق این امر دارد. شخصیت‌های برجسته‌ای هم در آن حضور دارند و ترکیب خیلی خوبی هم از تجربه و جوانی در کنار هم جمع شده‌اند. من امیدوارم فقط جسارت این راه‌ها داشته باشند که به موقع و محکم در مباحث نظارتی وارد شوند.

فکر نمی‌کنید بکندست بودن شورا و همراهی آن با شهردار مانع تحقق این موضوع شود؟

نه، البته هنوز این شورا درباره عنصر جسارت امتحان خودش را پس نداده است. اگر عنصر جسارت در شورا ضعیف نباشد می‌تواند نظارت خیلی نیرومندی اعمال کند.

مسئولیت این بار سنگین را بپذیریم. اما دوستانم را هم تنها نخواهم گذاشت. گفته بودم که اگر این بار زمین بماند من این بار را بر می‌دارم. نه فقط آقای دکتر نجفی بلکه هر کدام از کاندیداهای دیگر هم آمادگی داشته باشند این مسئولیت را بپذیرند و شورا هم به آنها رای بدهد مورد حمایت بنده هم خواهند بود.

حضور دکتر نجفی در دولت کلا منتفی شده است؟

اطلاعاتی که من دارم این است که خود آقای دکتر نجفی علاقه‌مند نبود در دولت حضور داشته باشد. به همین دلیل احتمال شهردار شدن ایشان بیشتر است. اما هر کدام از دوستان حالا چه دکتر نجفی، یا آقای افشانی، یا خانم کولایی (دکتر بیطرف و شیرعتمداری هم در دولت ماندگار شده‌اند) هر کدام آمادگی داشته باشند شهرداری را بپذیرند و شورای شهر هم روی او توافق کنند مطلوب است و من کمک خواهم کرد.

گذشته از این‌ها در این دور از شورای شهر و انتخاب شهردار، بحث‌ها به نسبت دوره‌های قبل خیلی بیشتر عمومی شدند و به شدت از طرف مردم در فضای مجازی دنبال می‌شدند. از گزینه‌های شهرداری تا نحوه انتخاب آنها و اعضای شورا و سابقه آنها و اظهاراتشان و... همه با حساسیت دنبال می‌شود. فکر می‌کنید دلیل آن چیست؟

ببینید، در شورای اول دوستان ما نه شورا توفیق زیادی نداشتند. و شورای اول در نهایت منحل شد. در انتخابات شورای دوم نمایندگان شورا با رای اقلیتی و پایینی انتخاب شدند و در دوره‌های بعد از آن هم شورا در دست اصولگرایان باقی ماند. اما دوره قبل هم مباحث مربوط به شهرداری تا حدودی جدی شد. چون اکثریت و اقلیت شورا تنها یک رای با هم فاصله داشتند و بحث‌ها جدی‌تر شد. اما در این دوره اعضای شورا رای میلیونی داشتند و کف آرای آنها بیش از یک میلیون بود. این اولین بار است که میزان آرا نمایندگان شورا بالاتر از متوسط آرای نمایندگان مجلس قرار گرفته است. یعنی مردم به شورای شهر تهران و اهمیت آن پی بردند و در انتخابات رای دادند. این توجه مردم به شورا را می‌رساند و این باعث می‌شود مباحث مربوط به شهرداری هم به عنوان اولین خروجی مهم شورای شهر تهران مورد توجه عموم مردم قرار بگیرد.

در قالب همین انتظارات از شورای شهر و توجه به عملکرد آن بحث شفاف شدن آرای اعضای شورا به کاندیداهای

و هم باید جساب مراجعینی را بدهد که طلبشان را می‌خواهند.

بنابراین معتقدید نحوه درآمدزایی و مدیریت هزینه‌ها در شهرداری مهم‌ترین بخش برنامه‌های پیشنهادی کاندیداهای شهرداری باید باشد...

بله دقیقاً. نکته این است که توجه کنید این شورای شهر منتخب قرار نیست به راحتی رای بدهند که چیزی در تهران گران شود. اگر شهردار بخواهد عوارض را گران کند این شورا بعید است به آن رای بدهد. چون اقتصاد تهران الان در شرایطی نیست که اگر عوارض گران شود مردم بتوانند پرداخت کنند. هزینه‌های اداره شهر در سال به ازای هر تهرانی دو میلیون و پانصد هزار تومان است. اگر بعد خانوار را سه در نظر بگیریم یعنی هر خانواده تهرانی باید هفت و نیم میلیون تومان در سال یعنی ماهی هفتصد هزار تومان به شهرداری پرداخت کنند. این غیر از بدهی‌های دوره آقای قالیباف است.

خوب با این حساب باید چه کرد؟ یعنی باید به بودجه دولتی چشم داشت؟ دقیقاً موضوع این است که هر کس بخواهد شهردار شود باید بگوید چطور می‌خواهد پول و منابع بیآورد. مهم‌ترین سوالی که باید جواب داده شود چگونگی تامین و تجهیز منابع است.

پاسخ خود شما به این سوال چیست؟ پاسخ من این است که هزینه‌های شهر را باید کاهش دهیم و این هزینه‌ها را منطقی کنیم و از هر گونه ریخت و پاش اضافی پرهیز کنیم. دوم باید در عین اینکه چیزی از درآمدهایمان را از دست نمی‌دهیم به فکر تامین درآمدهای پایدار جدید باشیم و به سمت کارهایی برویم که ارزش افزوده ایجاد کنند. به علاوه تا می‌توانیم باید اجازه بدهیم خدمات توسط مردم تولید شود و به خود مردم واگذار شود. مردم خودشان با هم معامله کنند و حضور و مداخله شهرداری در این مناسبات باید به حداقل برسد. شهرداری باید حداقل عوارض را از مردم بگیرد و حداکثر سرویس را به مردم بدهد.

وضعیت آقای نجفی به چه صورتی است؟ اگر ایشان در آخرین زمان باقی‌مانده بالاخره به دولت بپیوندند وضعیت گزینه‌های شهرداری تغییر می‌کند. در این صورت احتمال شهردار شدن شما جدی‌تر خواهد شد. فکر می‌کنید شرایط به این سمت پیش خواهد رفت؟

من از ابتدا هم گفتم، من صرفاً برای همراهی با منتخبان محترم شورای شهر تهران حضور پیدا کردم. و آمادگی ندارم

چینش برنامه‌های پیشنهادیمان نداشته‌اید؟ ببینید، برنامه‌های شهری در واقع برنامه‌های شهرداری است و نه برنامه شهردار. برنامه‌های مصوب شهر است و تقریباً در رئوس کار به نقاط مشترک می‌رسیم. مهم این است که ببینیم کدام یک از این گزینه‌ها قدرت بیشتری برای اجرای برنامه‌ها دارند. به اعتقاد من برنامه‌ها خیلی مهم نیست بلکه راهکارهای تجهیز منابع مهم است.

با صراحت بگویم مشکل شورای شهر پنجم و شهردار آینده تهران حجم زیادی از بدهی‌هایی است که شورای شهر آن را ۲۵ هزار میلیارد تومان اعلام کرد اما آنطور که از بدنه کارشناسی شهرداری به بیرون درز کرده است این بدهی‌ها رقم ۴۰ هزار میلیارد تومان است. این به اندازه دو سال بودجه شهرداری تهران است. اگر امکان‌پذیر بود با روش‌های معمول مثل تراکم‌فروشی و تبدیل باغ‌ها به برج این منابع را تامین کرد حتماً آقای قالیباف این کار را کرده بود و نمی‌گذاشت پرونده شهرداری‌اش با ۴۰ هزار میلیارد تومان بدهی بسته شود. بنابراین تهران کشش تامین این منابع را در گذشته نداشته است. به همین دلیل آقای قالیباف با هر هدفی (چه آماده کردن کرسی شهرداری برای رسیدن به ریاست جمهوری و چه خدمات شهری به مردم) که این پروژه‌ها را کلید زده باشد، شهردار تهران در سال‌های اخیر نتوانسته منابع مورد نیاز را برای پرداخت هزینه‌ها تامین کند و این بدهکاری‌ها به وجود آمده است.

مهم‌ترین مسئله‌ای که شهردار آینده تهران باید به آن پردازد تجهیز منابع هم برای پرداخت بدهی‌های گذشته و هم اداره جاری شهر و هم طرح‌های آینده است. من فکر می‌کنم این کار آتقندر سخت است که اگر کسی با عدد و رقم و سختی‌های تامین منابع آشنایی داشته باشد به سختی زیر بار این مسئولیت سنگین خواهد رفت. لذا مسئولیت شهرداری تهران آس دهن‌سوزی نیست و سمتی نیست که کسی بخواهد برای آن رغبت داشته باشد. ببینید، این بدهی حدود ده میلیارد یورو است. در حالی که قرارداد توتال که در مهم‌ترین بخش اقتصادی ایران یعنی نفت بسته شده است تنها ۴ میلیارد یورو است. به همین دلیل می‌گویم که از حالا شهردار تهران هر کسی باشد دلم برایش می‌سوزد، چون او بعد از استقرار در شهرداری هم باید به فکر منابع درآمدی شهر باشد که خدمات شهری لنگ نماند، هم باید به فکر ۴ سال آینده باشد که باید گزارش دهد چه کرده است و چه چیزی را به شهر اضافه کرده

را کم کنیم و دیگر اینکه باید بخشی از فعالیت‌های اقتصادی که می‌تواند توسط مردم انجام شود مثل خدماتی که مردم می‌توانند تولید کنند و بفروشند را به بخش خصوصی وارد کنیم و شهرداری را در موضوعاتی که لازم نیست وارد نکنیم.

جهت‌گیری دیگر در برنامه‌های من این است که بار هزینه‌های همه پروژه‌های عمرانی شهرداری را به جای اینکه متوجه عموم مردم کنیم باید بر دوش خود این پروژه‌ها بگذاریم. مثلاً پروژه نواب در دوره شهرداری کرباسچی طوری طراحی شد که همه هزینه‌های پروژه را خودش تامین کرد و هیچ باری بر دوش شهردار نگذاشت. مدل کاری من هم این است که همه پروژه‌ها در شهرداری باید زمینه اقتصادی داشته باشد و منافع برای شهر ایجاد کند.

مورد دیگر توسعه گردشگری تهران است. باید تلاش کنیم هتل‌سازی و گردشگری را در تهران تشویق کنیم. این شهر به اندازه کافی منزل مسکونی و مال‌ها و مراکز خرید مختلف دارد ولی تهران فاقد هتل و مراکز اقامتی است که هم اشتغال‌زا است و هم تهران را به قطب گردشگری بین‌المللی تبدیل می‌کند. باید هتل‌سازی را در تهران تشویق کنیم و زمینه گردشگری را در این شهر فراهم کنیم.

در بخش حمل و نقل عمومی هم باید ناوگان‌های جدید حمل و نقل چه خطوط اتوبوس و چه ریلی گسترش پیدا کند. باید ظرفیت مترو را به ۱۲ میلیون سفر در روز افزایش بدهیم. و همچنین مترو را به شهرهای حومه تهران برسانیم. همچنین کاهش آلودگی هوا و توسعه فضای سبز هم از اولویت‌های دیگر بنده هستند.

بسیار توجه به اینکه دو نفر از هفت گزینه نهایی از حزب کارگزاران هستند، چقدر برنامه‌های شما برآمده از نگاه حزبی است؟

ببینید، همانطور که جبهه اصلاحات به شکل جبهه‌ای پیروز شده است به شورا و شهردار تهران هم باید جبهه‌ای نگاه کنیم. هم بنده و هم دکتر نجفی بیش از آنکه نگاهمان حزبی باشد، در عرصه سیاست نگاهمان جبهه‌ای و در عرصه خدمت نگاهمان ملی است. حزب کارگزاران هم بر همین نکته تاکید داشته که ما جبهه‌ای پیروز شدیم و باید جبهه‌ای هم ادامه راه را مدیریت کنیم. مطلقاً نباید به آینده تهران با نگاه حزبی نگاه کنیم. من اگر شهردار تهران بشوم منتخب جبهه اصلاحات خواهم بود، ولی شهردار همه مردم تهران اعم از اصلاح‌طلب و اصولگرا و ... خواهم بود.

بنابراین شما دو نفر هماهنگی‌ای برای

از آخرین تحولات شورا و انتخاب شهرداری بگوید. انتخاب شهردار دقیقاً در چه مرحله‌ایست؟

شورای منتخب پیش‌بینی‌هایی کردند که بر اساس آنها کارها جلو می‌رود. شورای محترم ۷ نفر را در نهایت انتخاب کردند و این افراد تا امروز باید برنامه‌هایشان را به شورا ارائه می‌کردند و شورا هم بعد از بررسی برنامه‌ها به انتخاب شهردار نهایی خواهد رسید. قرار است بعد از دریافت برنامه‌ها و بررسی آنها، دیدار حضوری هم به کاندیدها بدهند و در نهایت برای انتخاب شهردار به جمع‌بندی برسند.

همچنان دکتر نجفی را شهردار تهران می‌دانید؟

این انتخاب باید توسط اعضای شورا انجام شود. اما پیش‌بینی من این است که دکتر نجفی با توجه به اینکه در مرحله اول هم ۲۱ رای و در واقع همه آرای منتخبین شورا را به دست آورد، احتمال بیشتری دارد که به عنوان شهردار انتخاب شود.

بنابراین موضوع را هنوز قطعی نمی‌دانید. چون هفته گذشته از شما اظهار نظری دیدیم که با قطعیت گفته بودید آقای نجفی شهردار تهران است...

نه، قطعی نیست. من گفته بودم آقای نجفی نامزدی را بپذیرفته و برنامه‌هایش را می‌نویسد. تاکید من بر این است که همه در جهت تقویت شورای منتخب حرکت کنیم. مسئولیت سنگینی بر دوش این منتخبین است. هر حرکتی که موقعیت شورا و اقتدار شورا را تضعیف کند منجر به تضعیف اداره شهر در آینده خواهد شد. همه ما تابع تصمیم نهایی شورا خواهیم بود و سیاست ما تقویت شورا است. اصلاً حضور خود من در این جمع کاندیدها بیش از آنکه با هدف شهردار شدن باشد با هدف همراهی و تقویت دوستانم در شورا است.

خود شما برنامه‌تان را آماده کرده‌اید؟

من یک برنامه خیلی خلاصه به عنوان رئوس سیاست‌ها و جهت‌گیری‌های خودم در شهرداری آماده کرده‌ام.

جزئیات آن را می‌گویید؟

اولین موضوعی که از نظر من دارای اهمیت است این است که باید هزینه‌های اداره شهر را منطقی کنیم. تشخیص من این است که در حال حاضر شهر گران اداره می‌شود، چون شهروندان باید این هزینه‌ها را پرداخت کنند باید آن را منطقی کنیم و مطمئن باشیم اقلامی که شهرداری هزینه می‌کند حتماً مورد نیاز است. یک راه منطقی کردن هزینه‌ها این است که هزینه‌های زائد و موازی کاری‌ها

چه چیزی؟ چه راستی؟

چگونه می توان احزاب سیاسی را طبقه بندی کرد؟



احمد نقیب‌زاده
استاد علوم سیاسی دانشگاه تهران
عضو شورای مرکزی حزب کارگزاران

به رادیکالیسم دارند و حاملان اندیشه‌های راست هم از استعداد غلو و اغراق در داده‌های احساسی خود مثل برتری نژادی یا افتخارات نیاکاتی برخوردارند. نکته دیگر که باید در نظر گرفته شود مقبولیت عام در ارزش‌های آنهاست که به صورت پارادایم یا مد و الگوی زمانه جلوه گر شده و فضای مطلوبی برای آنها به وجود می‌آورد. مثل دهه ۱۹۳۰ که فضای مطلوبی برای راست‌گرایی به وجود آورد. نکته سومی که ما مورد توجه قرار خواهیم داد تنوعات و صور مختلفی است که ذیل چپ یا راست تعریف می‌شوند. برای مثال محافظه کاری یا رنگ و بوی فلسفی هم صورتی از راست است که متولیان خاص خود را پیدا می‌کند. در نهایت پرداختن به همین متولیان و شخصیت‌های بارز است که باید ترجمان نله‌های راست و چپ قسراً گیرد. یعنی بدون حضور آنها بسیاری از مفاهیم گنگ و عقیم باقی می‌مانند.

مارشیه راست و چپ را به انقلاب فرانسه باز گردانیم ولی در واقع تولد بورژوازی و مواضع آن در برابر اشرافیت بستر اجتماعی این دوگانگی در آغاز قرون جدید بود. خانواده سلطنتی تنودورها سال ۱۶۰۱ میلادی جای خود را به سلسله استوارت‌ها داد و از همین تاریخ پارلمان انگلستان هم صحنه مجادله اشراف و طرفداران سلطنت از یک سو و بورژوازی طرفدار تقویت پارلمان از سوی دیگر قرار گرفت. درست است که کسی به آنها لقب راست و چپ نمی‌داد ولی بورژواهای انگلستان خواهان تغییر وضع موجود و طرفدار حقوق مردم بودند که از خصلت‌های چپ بوده و هست. در آن طرف هم راست پایگاه‌های اجتماعی خود را از دیگران تفکیک می‌کرد. کلیسا، سلطنت و اشراف در اتحاد با یکدیگر از حفظ وضع موجود طرفداری می‌کردند. تحولات فکری هم در راه بود و می‌رفت تا آزاداندیشی را در آستانه انقلاب کبیر فرانسه به عنوان خصلت فرهنگی بورژوازی معرفی کند. به عبارت دیگر

فلسفه لیبرالیسم که تأثیر ژرفی بر فرهنگ اروپاییان برجای گذاشت تا به امروز نماد راست و راستگرایی تلقی شده است. امروز معرفی بورژوازی به عنوان پایگاه اجتماعی چپ فقط باعث خنده می‌شود ولی در آن زمان این پیوند واقعیت انکارناپذیری بود که کسی در آن تردید روا نمی‌داشت. شتاب تحولات اما به قدری بود که چپ‌گرایی را به پایگاه‌های اجتماعی جدید و ایدئولوژی‌های مناسب و متامل مجهز کرد. انقلاب صنعتی به خلق طبقه نوینی انجامید که روزبه‌روز بر انسیجام آن افزوده می‌شد و آن را به سازمان‌های قوی مدافع آن نیز مجهز می‌ساخت. اما مهمتر از همه اینها ایدئولوژی سوسیالیسم بود که ارزش‌های چپ را به اوج مقبولیت اجتماعی می‌رساند. ابتدا گروهی از سوسیالیست‌های هومانیست و عدالت‌خواه مانند اوبه، سن سیمون و فوریه بودند که اندیشه‌های خود را در دفاع از انسانیت و حفظ صلح در جامعه ترویج می‌کردند تا آنکه پیغمبر چپ‌گرایان زمان یعنی کارل مارکس حضور خود را با صدور مانیفست کمونیسم در بجموحه انقلابات ۱۸۴۸ اعلام داشت. او بر عکس سوسیالیست‌های انسان‌دوست که آنها را سوسیالیست‌های تخیلی می‌نامید، سازه فکری خود را محصول نگاه علمی و تا حدی پوزیتیویستی می‌دانست که بر ماتریالیسم تاریخی و نیروها و ابزارهای تولید استوار است. از آن تاریخ تقابل سوسیالیسم علمی (مارکس) و سوسیالیسم تخیلی (غیر مارکسیست) در همه جا پذیرفته شد. رادیکالیسمی که در انگاره مارکس وجود داشت هیچ جایی برای میان‌روها در محفل او باقی نمی‌گذاشت. از مانیفست کمونیسم در سال ۱۸۴۸ تا امروز مارکسیسم مدعی انحصار جریان‌های واقعی چپ بوده است. یعنی اگر گروهی از چپ‌گرایان یا اندیشه‌های مدعی چپ را در زیر چتر حمایت و پذیرش خود قرار ندهند آنها لیاقت یا شرایط لازم برای چپ بودن را ندارند. چنانکه لنین سال ۱۹۱۹ برای تعیین

مرزهای خود با جریان‌های سوسیالیست که آنها را رویزیونیست می‌خواندند ۲۱ شرط گذاشت و به دنبال آن عده زیادی از اعضای احزاب مختلف سوسیالیست اروپا این حزب را ترک کرده و با پذیرش ۲۱ شرط لنین که یکی هم پذیرش رهبری حزب کمونیست روسیه (بلشویک) بود حزب کمونیست را در کشور خود تأسیس کردند. سال ۱۹۲۱ در جریان کنگره تور اکثریت حزب سوسیالیست فرانسه از آن حزب انشعبا کرده و حزب کمونیست فرانسه را پی افکندند که یکی از معتبرترین احزاب یورو کمونیست را تشکیل می‌داد. همین اتفاق هم در همین سال برای حزب سوسیالیست ایتالیا افتاد و از دل آن حزب کمونیست ایتالیا که از قضا جزو معتبرترین احزاب کمونیست اروپای غربی بود متولد شد. در حقیقت مارکس به سنگ محک چپ تبدیل شد و تا امروز هم باقی ماند. یعنی میزان چپ بودن هم به دوری و نزدیکی با مارکس سنجیده می‌شد. ولی این بدان معنا نیست که مدعیان دیگری برای جریان چپ وجود نداشته است. همه احزاب سوسیالیست که عضو انترناسیونال دوم هم بودند (تأسیس ۱۸۹۰) خود را مارکسیست می‌دانستند. ولی وقتی مارکسیسم به دلایل مختلف از جمله اخبار وحشتناکی که از پشت پرده آهنگین می‌رسید اعتبار خود را از دست داد، دست کم در اروپای باختری بسیار بودند کسانی که از مارکسیسم روی برتافتند یا زندگی کمونیستی در شوروی را انحرافی از مارکسیسم اصیل معرفی کردند. از جمله فیلسوف اصالت وجودی فرانسوی یعنی سارتر حزب کمونیست فرانسه را ترک کرد و قبول کرد که چشم‌های خود را بر واقعیات تلخ نبندد. قضیه به اینجا ختم نمی‌شد. حزب سوسیال دموکرات آلمان هم در کنگره باد-گادسبرگ ۱۹۵۹ رسماً با مارکسیسم وداع کرد و اشعار داشت که اوضاع بسا دوران مارکس تفاوت بنیادی کرده است و گفته‌های آن فیلسوف دیگر برای مسائل امروز راهگشا نیست. اندکی

بعد حزب کارگر انگلستان که آن هم عضو بین‌الملل دوم بود در کنگره اسکار بوروی ۱۹۶۳ اعلام داشت دیگر نمی‌توان راه‌حل مسائل قرن بیستم را در گورستان هایگیت (محل دفن مارکس) جست‌وجو کرد و ما دیگر پیوندی بسا ایدئولوژی مارکسیسم نداریم. در واقع زمانه دیگر پذیرای ایدئولوژی‌های متصلب و افراطی نبود و چپ ملایم مقبولیت بیشتری داشت. اگر تفسیر مورس دوروزه را بپذیریم چپ هیچگاه از زندگی بشر رخت برنخواهد بست، فقط تفسیر آن تابعی از شرایط زمانه خواهد بود. ولی برخلاف آمد عادت این انترناسیونال سوم بود که منحل شد (کنفرانس تهران ۱۹۴۳ برای نشان دادن حسن نیت استالین به غربی‌ها) و این احزاب کمونیست بودند که پس از فروپاشی شوروی تا سرحد نابودی اقول کردند، در حالی که احزاب سوسیالیست کم و بیش توانستند موقعیت خود را حفظ کنند.

اگر چپ یک چهره شاخص داشت، راست هیچگاه قرین چنین افتخاری نبوده است. دانشمندانی مانند دورکیم و ماکس وبر وجود داشتند که در طیف چپ نمی‌گنجیدند ولی روشنفکر و نظریه‌پرداز شاخص راست که به تنهایی پرچمدار راستگرایی باشد وجود نداشت. در دهه ۱۹۳۰ که جنبش‌های فاشیستی با جاذبه‌های کاریزماتیک صحنه‌گردان سیاست شدند گاه مشاهده می‌شد که فیلسوف شهری چون هایدگر هم متهم به عضویت در حزب نازی آلمان بشود یا فیلسوفی مانند شارل موراس اقلام مورد نیاز حکومت ویشی را در اختیار آن بگذارد یا حتی به نظریه‌پرداز «انقلاب ملی» مارشال پتن شهرت یابد، ولی در مقایسه با چپ خیلی چشم‌گیر نبود. ولی از زاویه حزب احزاب راست و میانه‌وزنه‌ای کمتر از احزاب چپ نداشتند، خصوصاً که بعد از جنگ جهانی اول احزاب کاتولیک هم که از توفیق بالایی برخوردار بودند در طیف راست قرار می‌گرفتند. ظهور شخصیت‌های بزرگی

هر هفته در این صفحه دکتر احمد نقیب‌زاده استاد علوم سیاسی و عضو شورای مرکزی حزب کارگزاران سازندگی ایران در مجموعه مقالاتی آموزشی به مبانی تحزب خواهند پرداخت.

مانند دوگل و روشنفکران بزرگی مانند ریمون آرون هم در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم بر وجه راست افزود. دو قطبی راست و چپ در تمامی سال‌های پس از جنگ جهانی دوم در همه کشورهای سرمایه‌داری بر فضای سیاسی غلبه داشت ولی این چپ به‌جز احزاب کمونیست، چپی نبود که مورد قبول شوروی یا مارکسیست‌ها باشد. نه تنها مارکسیست‌ها اقبالی به احزاب سوسیال دموکرات نشان نمی‌دادند بلکه آنها را رابیندگان آراه پروولتاریاهم خطاب می‌کردند. یعنی حضور آنها سبب می‌شود تا کارگران و سایر گروه‌های چپ به جای احزاب کمونیست رای خود را به این احزاب بدهند. شکی نیست که احزاب چپ در درون جوامع سرمایه‌داری تخلف آشکاری نسبت به اصول خود آنها است. زیرا اگر هم قدرت را قبضه می‌کردند چاره‌ای جز تن دادن به قانون اساسی سرمایه‌داری نداشتند. اغلب نمایش‌های چپ‌گرایی آنها پس از قبضه کردن قدرت، باعث ناهمسامانی‌های اقتصادی زیادی می‌شود. روی کار آمدن حزب سوسیالیست فرانسه در سال ۱۹۸۱ که با برنامه‌های ملی کردن مؤسسات مالی، کاهش مالیات‌ها، افزایش بیمه‌ها و غرامت‌های دیگر همراه بود باعث خالی شدن خزانه دولت شد و اندکی بعد همان دولت سوسیالیست مجبور شد گام به عقب گذاشته و مالیات‌ها را افزایش داده و برنامه خصوصی‌سازی مؤسسات را به اجرا گذارد. تجربه دهه ۱۹۶۰ نشان می‌دهد که هرگاه وضعیت اقتصادی خوب باشد موضع احزاب راست و چپ به هم نزدیک می‌شود و هرگاه بحران‌های اقتصادی به‌سراغ جوامع اروپایی می‌آید در درون احزاب راست و جناح راست راست و چپ ملایم و در احزاب چپ دو جناح چپ و چپ میانه شکل می‌گیرد. چنانکه جناح راست راست به رهبری مارگارت تاچر در بجموحه بحران‌های اقتصادی دهه ۱۹۷۰ شکل گرفت و تحرک تازه‌ای به حزب محافظه کار داد. جناح چپ چپ هم به رهبری فوت در حزب کارگر شکل گرفت. لازم است به نقش اقتصاد در رونق احزاب چپ و راست توجه کنیم.

از چپ و راست چه می‌ماند؟ چنانکه دیدیم چپ و راست بیشتر در عالم مجازی و ذهنی نمود دارد. هزاران نوع چپ و هزاران نوع راست را می‌توان از هم تفکیک کرد. ولی آیا عناصر ثابتی وجود دارد که در همه جا معیار تشخیص چپ و راست شود؟ در درجه اول پایگاه اجتماعی آنهاست که از جامعه‌های دیگر متفاوت است. مثلاً در غرب نظامیان، کلیسا و سلطنت در افق راست قرار دارند، در حالی که در کشوری مانند ایران دست کم تا انقلاب اسلامی دین در طیف چپ قرار می‌گرفت. همین الان هم وضعیت عجیبی است. به جناحی راست اطلاق می‌شود که یکی از خواسته‌هایش عدالت اجتماعی است و در سیاست خارجی هم از مستضعفان حمایت می‌کند. در حالی که عدالت اجتماعی و دفاع از محرومان جزو عناصر چپ‌گرایی است و برعکس جناحی که راست شناخته می‌شود بیشتر دارای گرایش‌های لیبرالی است که از عناصر راست محسوب می‌شود. در یک کلام می‌توان گفت یک معیار جهانشمول وجود دارد و آن اینکه چپ به وضعیت مردم محروم توجه دارد و راست به افتخارات حوزه‌های انتزاعی مانند عظمت ملی.



کارل مارکس و ریمون آرون دو نماد چپ و راست مدرن هستند

زوال برجام؟

اراده سیاسی حامی برجام در آمریکا در حال تضعیف است



رحمن قهرمان پور
پژوهشگر مسائل بین‌الملل

موظف به اجرای آنها باشند. حتی هدف اعطای کنگره در این قانون یعنی حرکت به سمت تدوین یک استراتژی برای مهار ایران در منطقه هدفی است که در چند دهه گذشته و در دولت‌های مختلف دنبال شده و هدف جدیدی نیست. این اقدام نه تنها جدید نیست که غیرمنتظره هم نیست. به هر حال بعد از روی کار آمدن ترامپ و وعده‌های او درباره تقابل با ایران انتظار می‌رفت آمریکا بار دیگر به سیاست مهار ایران و روش دیپلماسی اجبار روی آورد و ایسن اتفاق هم افتاد یا حداقل اینکه گام اول در این راستا برداشته شد. اما کاری که دموکرات‌ها و جمهوری‌خواهان منتقد ترامپ کردند این بود که با مواضع تند او علیه ایران و کره شمالی همراهی کردند تا علیه روسیه شود. شاهد این مدعا آنکه در این قانون به صراحت دست ترامپ در دور زدن یا نادیده گرفتن تحریم‌های اعمال شده علیه روسیه بسته شده اما درباره تحریم‌های ایران و کره شمالی رئیس‌جمهور اختیارات بیشتری در لغو تحریم‌ها دارد. به یک معنا ترامپ با این قانون در دامی افتاد که خودش در چند ماه گذشته آن را پهن کرده بود، دامی برای تقابل با ایران و کره شمالی به قصد حاشیه‌ای کردن موضوع مداخله روسیه در انتخابات ریاست‌جمهوری ۲۰۱۶ آمریکا. اگر روسیه به تنهایی تحریم می‌شد امکان داشت ترامپ با توسل به بهانه‌هایی از زیر بار اجرا یا تصویب این قانون شانه خالی کند، اما چون خود ترامپ به صراحت از تهدید ایران و کره شمالی سخن گفته و آن را پذیرفته لذا چاره‌ای جز تصویب و اجرای این قانون ندارد.

اما نگاهی که در حد نگاه اول خوش‌بینانه نیست می‌گوید حتی اگر تحریم‌های اعمال شده اخیر تازه نباشند، حرکت در خلاف مسیری هستند که با برجام آغاز شد و لذا در صورت تداوم می‌تواند زمینه‌های ساقط کردن برجام از حیز انتفاع را فراهم کند. به عبارت دیگر شاید بتوان گفت آمریکا

در مسیری حرکت می‌کند که منافع ایران از قبل برجام را به حداقل برساند و ایران را وادار به خروج از برجام کند. لذا ایران باید با واکنش قاطع از ادامه این روند جلوگیری کند.

اما فارغ از اینکه معتقد به کدام‌یک از این دو دیدگاه باشیم باید توجه داشته باشیم که تصویب قانون جدید آن اراده سیاسی لازم برای تداوم اجرای برجام و اعتمادسازی لازم برای این کار در آینده را به صورت جدی تضعیف می‌کند؛ اراده‌ای که تضمین‌کننده رفع اختلاف‌نظرها درباره متن برجام است. حتی اگر هدف دموکرات‌ها از تصویب این قانون تنبیه روسیه باشد، باز هم نافی اثر منفی آن بر میراث سیاسی اواما و دموکرات‌ها درباره برجام نیست. چه بسا اگر ایران یک دیپلماسی عمومی قوی یا لابی در داخل آمریکا داشت می‌توانست مانع از گنجاندن ایران در این قانون شود. اما دموکرات‌ها با این کار نشان دادند که برای تضعیف ترامپ حتی از تضعیف برجام هم ابایی ندارند و هدف اصلی و اساسی آنها نه حفظ برجام بلکه تضعیف ترامپ است. واقعیت ناخوشایند نفوذ لابی‌ها در نظام سیاسی و نظام تصمیم‌گیری آمریکا بار دیگر نشان می‌داد که اگر کشوری در داخل آمریکا لابی‌های قدرتمند نداشته باشد، حتی نمی‌تواند به قول و وعده حکومت (قوه مجریه) آمریکا اعتماد کند و این همان ایراد جدی است که فوکویاما در اثر بحث‌برانگیز خود یعنی نظم و زوال سیاسی آن را نشانه زوال نظام سیاسی آمریکا می‌داند. زوالی که باعث می‌شود حتی دموکرات‌های کنگره انگیزه‌های برای حفظ میراث بزرگ اواما و دموکرات‌ها در سیاست خارجی نداشته باشند. حتی این میراث در مورد کوبا هم حفظ نشد. بدون شک این نوع اقدامات بر تصویر جهان از بزرگ‌ترین لیبرال دموکراسی دنیا تاثیر منفی خواهد گذاشت. اما واقعیتی است که به هر حال وجود دارد و ایران در هر نوع برخوردی با تحریم‌های یکجانبه آمریکا در سال‌های آینده و نیز در مقابل آمریکا

باید آن را در نظر داشته باشد. در آشفته‌بازار حاکم بر کاخ سفید که هرچندماه یک بار مسئولان آن عوض می‌شوند و ترامپ آن را کم و بیش مثل شرکت‌های تجاری خود اداره می‌کند لابی‌های پرنفوذی هستند که می‌توانند سیاست‌گذاری‌ها را تغییر یا تحت تاثیر قرار دهند و کشوری مثل ایران که لابی قدرتمندی ندارد، قاعدتا بیشتر از فرصت با تهدید مواجه است و این چیزی است که نگران‌کننده است. به هر حال نقش شخص اواما در ایجاد و حفاظت از اراده سیاسی حامی برجام انکارناپذیر است و حالا که او رفته است ترامپ نه تنها انگیزه‌های برای حفظ و حمایت این اراده سیاسی ندارد، بلکه در اداره روند سیاست‌گذاری در کاخ سفید هم به مشکل برخورد کرده است. در حالی که سیاستمداران حرفه‌ای و کارکنان کاخ سفید می‌توانند با انواع ترفندها او را دور بزنند و خواسته‌های خود را در روند تصمیم‌گیری وارد کنند، آن هم در حالی که می‌دانند ترامپ تصور می‌کند خیلی باهوش است و کسی نمی‌تواند او را دور بزند. متأسفانه ترامپ هنوز در فضای تجارت سیر می‌کند و مثل خیلی از سیاستمداران تازه کار تصور می‌کند وقتی در تجارت برنده بوده به طریق اولی می‌تواند در کار سیاست که به مراتب ساده‌تر است حتما برنده باشد. این فرض نادرست یک تهدید جدی برای ماست که نه تنها لابی قدرتمند طرفدار ایران در آمریکا نداریم بلکه مخالفان قدرتمندی مثل اسرائیل هم داریم که پیوسته علیه ایران تبلیغ می‌کنند و اخیرا پول اعراب هم در خدمت این دستگاه‌های بانفوذ تبلیغاتی و لابی‌ضدایرانی قرار گرفته است. به تعبیر دقیق و هوشمندانه دکتر هادیان متأسفانه هزینه دشمنی با ایران در دنیا کمتر و چه بسا بتوان گفت خیلی کمتر است. لذا اتفاق و توافق مهمی مثل برجام در جلوی چشم ما تضعیف می‌شود، بی‌آنکه بتوانیم مثل روسیه ابزار عملی قدرتمندی برای مقابله با واشنگتن داشته باشیم یا مثل هند بتوانیم طی دو دهه نفوذ

خود را در محافل تصمیم‌گیری بین‌المللی افزایش دهیم. لذا آنهایی که معتقدند هدف این قطعنامه عصبانی کردن ایران و تحریک او به خروج از برجام است باید به این پرسش جواب دهند که ما تا کجا نباید عصبانی شویم؟ و پایین‌تر از حد عصبانی شدن چه کارهایی را باید انجام دهیم تا آن اراده سیاسی نیم‌بند موجود بین‌المللی در حمایت از برجام حفظ شود و بتواند در برابر اقدامات آمریکا و دولت ترامپ ادامه حیات دهد؟ پس حتی اگر قطعنامه اخیر به خودی خود چندان نگران‌کننده نباشد، در یک زنجیره بزرگ‌تر می‌تواند حلقه‌ای از حلقه‌های این زنجیره باشد که به تدریج به پای برجام بسته می‌شود. در نوشتار پیشین اشاره کردم که حضور موثر و جدی ایران در منطقه می‌تواند یک مانع جدی در مقابل دولت ترامپ و تلاش‌های کنگره برای تضعیف اراده سیاسی حامی برجام باشد. واضح است که میان طرح چنین ادعایی و عملی کردن آن فرسنگ‌ها راه است و اهل فن هم از موانع موجود به خوبی آگاهند اما حداقل آنهایی که مدافع برجام هستند باید در رفع این موانع پیش قدم شوند. حالا دیگر فهمیدن و اثبات این فرض چندان پیچیده نیست که دولت ترامپ در مسیر مهار ایران و استفاده از دیپلماسی اجبار در حرکت است و به محض اینکه آرامشی ولو موقت در روابط کاخ سفید با کنگره و رسانه‌ها برقرار شود ترامپ در مقابله با ایران هیچ تردیدی نخواهد داشت. بگذریم از اینکه برخی‌ها معتقدند حتی ممکن است دولت ترامپ مقابله با ایران را وجه‌المصلحه روابط خود با دموکرات‌ها و جمهوری‌خواهان ناراضی قرار دهد و در خاورمیانه درست کند. دو سال گذشته مخالفان برجام در ایران قوی‌تر از الان بودند اما در حال حاضر بخش قابل توجهی از اصول‌گرایان هم پذیرفته‌اند که برجام به منافع ملی گره خورده و یک مسئله فراجناحی است. در

چنین شرایطی حامیان برجام باید فرصت گفت‌وگو و هماهنگی با این طیف (حامی مشروط یا مخالف معتدل) را از دست ندهند و طرحی فراگیر و ملی برای مقابله با اقدامات تضعیف‌کننده برجام ارائه دهند. دیپلمات‌ها ما باید از لاک محافظه‌کاری سنتی خود تا حدی بیرون آمده در عرصه عمومی شفاف‌تر از گذشته درباره تهدیدات احتمالی پیش‌روی برجام حرف بزنند. مخصوصاً آنهایی که معتقدند برجام بزرگترین میراث آقای روحانی است، حداقل برای حفظ این میراث ابتکار عمل به خرج دهند. زمانی مرحوم هاشمی گفته بود بزرگترین ضعف ما در مملکتداری تاخیر در تصمیم‌گیری است. تصمیمی را که در ضرورت آن اجماع نظر داریم به موقع نمی‌گیریم و به تاخیر می‌اندازیم و فرصت‌ها از دست می‌رود. بعدها محمد البرادعی هم در یکی از گزارش‌های آژانس بین‌المللی انرژی اتمی درباره اجرای توافق جامع پارلمانی توسط ایران اشاره کرده بود که یکی از مشکلات ما با ایران، دیر تصمیم گرفتن ایرانی‌هاست! چیزی را که ما از آنها می‌خواهیم و خودشان هم می‌دانند که باید انجام دهند آن قدر به تاخیر می‌اندازند که طرف مقابل هم دچار سوءتفاهم می‌شود و تصور می‌کند کاسه‌ای زیر نیم کاسه است. وضعیت کنونی ما هم کم و بیش همین است. می‌دانیم که اراده سیاسی شکل گرفته در حمایت از برجام در داخل آمریکا در حال تضعیف است ولی تصمیم نمی‌گیریم و منتظریم تا دولت ترامپ تصمیم‌های بعدی خود را هم بگیرد و ما بعد از آن تصمیم بگیریم چه کنیم. فرض این نیست که هر چه سریع‌تر هر تصمیمی را اتخاذ کنیم بلکه با تصویب این تحریم‌های جدید باید این فرض را اثبات شده بدانیم که اراده سیاسی حامی برجام در آمریکا دیگر کارآمدی گذشته را ندارد و نمی‌توان تا اطلاع ثانوی روی حمایت آن از برجام حساب باز کرد.



شده‌اند؟ آیا کنگره نمی‌توانست روسیه را به تنهایی تحریم کند؟ برخی با استناد به اینکه هدف اصلی در این قانون روسیه است و افزودن ایران و کره شمالی برای جلوگیری از توتی آن توسط ترامپ بوده، ادعا می‌کنند تحریم‌های اعمال شده علیه ایران در این قانون جدید و گسترده نبوده و ادامه تحریم‌های قبلی است. به باور این عده کنگره به این دلیل ایران و کره شمالی را به قانون تحریم جدید اضافه کرده که بگوید حتی اگر تهدید روسیه خیلی آشکار نباشد، تهدید موشکی ایران و کره شمالی قابل انکار نیست. نگاهی به متن قانون هم نشان می‌دهد بخش اعظم آن اختصاص به روسیه دارد. همین‌طور پنج مورد یا موضوعی که کنگره به خاطر آنها مقامات و شرکت‌های ایرانی را تحریم کرده عبارتند از: (۱) اقدامات بی‌ثبات‌کننده ایران در منطقه نظیر حمایت از حماس، حزب‌الله و پشمارا و برخی گروه‌های عراقی. (۲) ادامه فعالیت‌های موشکی ایران و افزایش قدرت ایران در تولید موشک‌هایی که می‌توانند در آینده قابلیت حمل وسیله انفجاری نامتعارف یعنی کلاهک هسته‌ای را داشته باشند. (۳) حمایت ایران از اقدامات تروریستی. (۴) اقدامات مرتبط با نقض حقوق بشر و (۵) اقدامات مرتبط با انتقال و خرید سلاح از ایران. نه تنها این پنج عنوان تازه نیست، بلکه تحریم‌های بین‌المللی تصویب‌شده در شورای امنیت هم نیست که همه دولت‌ها

اعتدالیون انگلیسی

حزب لیبرال دموکرات بریتانیا از جمع سوسیالیسم دفاع می کند

احسان پناه بر
روزنامه‌نگار

حزب لیبرال دموکرات بریتانیا با خط مشی میانه و چپ میانه، سومین حزب مطرح بعد از احزاب محافظه کار و کارگر در مجلس عوام بریتانیا است. این حزب در سال ۱۹۸۸ در پی ادغام حزب لیبرال بریتانیا و حزب سوسیال دموکرات تشکیل شد. ریاست کنونی این حزب بر عهده سِر وینس کیپل است. این حزب بارها در صحنه سیاسی بریتانیا شاهد صعود و نزول خود بوده است و بارها تقسیم شده و سپس تجدید سازمان یافته است.

تاریخچه

حزب لیبرال دموکرات بریتانیا در ۳ مارس ۱۹۸۸ و در پی ادغام دو حزب لیبرال و سوسیال دموکرات تشکیل شد. در واقع حزب لیبرال در سال ۱۸۵۹ و در پی فعالیت سه حزب آزادی، رادیکال، و پیلایت تأسیس شده بود، درحالی که حزب سوسیال دموکراتیک در سال ۱۹۸۱ و توسط اعضای سابق حزب کارگر، نخست وزیران و اعضای کابینه، و همچنین برخی از جدانشدگان از حزب محافظه کار تأسیس شد. در واقع برخی از اعضای حزب کارگر که از آن جدا شده بودند و حزب سوسیال دموکراتیک را تأسیس کرده بودند دریافتند که باید با حزب لیبرال که در اصول کلی خط مشی مشابه داشت ائتلاف کنند تا از قرار گرفتن در مقابله یکدیگر در انتخابات جلوگیری به عمل آورند. این ائتلاف را دیوید استیل (از حزب لیبرال) و روی جنکینز (از حزب سوسیال دموکراتیک) که بعداً دیوید اوزنر جای وی را در این سمت گرفت) رهبری می کردند. هر چند که این دو حزب رویکرد و دیدگاه‌های خاص خود را داشتند، در انتخابات سال‌های ۱۹۸۳ و ۱۹۸۷ رویکردی کلی و مشترک را اتخاذ کردند. در سال ۱۹۸۷ و در پی شکست در انتخابات آن سال، استیل پیشنهاد داد که هر دو حزب با هم ادغام شوند و تشکیل یک حزب واحد را بدهند. اگرچه این امر ابتدا با مخالفت اوزنر مواجه شد، اکثریت اعضای هر دو حزب با آن پیشنهاد موافقت کردند و در مارس ۱۹۸۸ این حزب به رهبری مشترک استیل و رابرت مک‌لینان (که در سال ۱۹۸۷ به جای اوزنر به رهبری حزب سوسیال دموکراتیک رسیده بود) تشکیل شد. در ابتدا نام حزب تازه‌تأسیس حزب سوسیال لیبرال دموکرات بود که در سال ۱۹۹۸ این حزب به حزب لیبرال دموکرات تغییر نام داد. لوگوی این حزب به شکل پرندۀ زردرنگی است که به پرندۀ آزادی مشهور است. این حزب اکنون عضو ائتلاف احزاب لیبرال و دموکرات اروپا و بین‌الملل لیبرال است.

خط مشی

خط مشی کلی حزب لیبرال دموکرات از ایده‌های لیبرالیستی همچون آزادی اندیشه و بیان، اعمال محدودیت در قدرت دولت‌ها، نقش بارز قانون، اقتصاد آزاد، تفکیک قوا، و پلورالیسم سرچشمه می‌گیرد. در واقع این حزب در خط مشی خود از دو رویکرد و جهان‌بینی کلی سوسیال لیبرال و لیبرالیسم کلاسیک (که

حامی لیبرالیسم اقتصادی است) پیروی می‌کند. ریشه رویکرد سوسیال لیبرالیسم در این حزب به ویلیام پوریج که یکی از کسانی است که پیش‌نویس طرح دولت رفاه ملی را نوشت، و همچنین اندیشه‌های جان مینسارد کینز بر می‌گردد. این حزب در راستای اندیشه‌های لیبرالی‌اش در اقتصاد، در سال ۲۰۰۴ کتابی موسوم به «کتاب نارنجی» را که در آن از اقتصاد بازار آزاد و خط مشی‌های سوسیالیستی حمایت می‌کرد، منتشر کرد. انتشار این کتاب نشان‌دهنده حرکت این حزب به سمت چپ میانه بود. این حزب همچنین از اصلاح اساسی در نهادهای سنتی بریتانیا همچون کلیسای انگلستان، نظام انتخاباتی، جرم‌زدایی از مواد مخدر، محیط زیست‌گرایی، اصلاح نظام بانکی، تخریب تصاعدی مالیات، و حقوق بشر حمایت می‌کند. حزب لیبرال دموکرات حامی استفاده از یورو-واحد پول اتحادیه اروپا- در بریتانیا و همچنین ماندن بریتانیا در اتحادیه اروپا است.

این حزب در وبسایت خود به آدرس libdems.org.uk خود را چنین معرفی می‌کند: «حزب لیبرال دموکرات تنها حزب در بریتانیا است که برای بریتانیایی آزاد، فارغ از تعصب، و متحد مبارزه می‌کند. ما در این حزب می‌خواهیم آینده‌های درخشان‌تر با نظام آموزشی و بهداشتی فاخرتر، محیط زیستی پاکتر، و اقتصادی خلاقانه‌تر را در سایه بریتانیایی عادلانه که در آن مردم نسبت به یکدیگر نخبه‌پرستانه رفتار می‌کنند، هدیه کنیم.» منظور از آزاد، آزادی در دل و ذهن، افق‌های باز و رو به جلو و مدرن، جهانی سبز، و اروپایی متحد است. این حزب معتقد است که بریتانیا می‌تواند به کمال مطلوب خود برسد اگر در دنیای به سرعت متغیر کنونی بتواند اخلاق، کار، آینده‌نگر، و نسبت به فرصت‌های جهانی شدن حساس باشد. همچنین بریتانیایی بدون مرزهای تعصب به معنای بریتانیایی با تنوع بالا، مهربان، و بخشنده است. این حزب برای آزادی و حقوق اقلیت‌ها مبارزه می‌کند.

برخی اقدامات و تلاش‌های حزب

■ مخالفت با جنگ عراق در سال ۲۰۰۳
■ مخالفت با طرح خروج بریتانیا از اتحادیه اروپا (برگزیت)
■ کمک مالی به مدارس به منظور کاهش تعداد دانش‌آموزان هر کلاس به ۲۰ نفر و همچنین ارتقا کیفیت آموزشی در مناطق کمتر توسعه یافته؛
■ طرح ایجاد کارگاه‌های آموزشی برای حدود ۸۰۰ هزار دانش‌آموز به منظور ارتقای سطح مهارت‌ها و تجربیات آنان؛
■ تلاش برای برچیدن تبعیض مذهبی در پذیرش مدارس دینی و عبادت جمعی در مدارس؛
■ کاهش نیرو در وزارت بهداشت به نصف و همچنین لغا یا کاهش بودجه سازمان‌های غیر انتفاعی و غیر دولتی؛
■ طرح لویچی برای اصلاح نظام قضایی مانند پایان دادن به گرفتن DNA از شهروندان عادی، فرمان‌های کنترل شهروندان و غیره؛
■ تلاش برای راه‌اندازی دادگاه ویژه مواد مخدر و تنبیهات غیر مجرمانه برای تمرکز بر بازپروری معتادین به مواد مخدر؛
■ تلاش این حزب برای فشار بر دولت به منظور کاهش برنامه‌های هسته‌ای

حزب لیبرال در سال ۱۸۵۹ و در پی فعالیت سه حزب آزادی، رادیکال، و پیلایت تأسیس شده بود، درحالی‌که حزب سوسیال دموکراتیک در سال ۱۹۸۱ و توسط اعضای سابق حزب کارگر، نخست وزیران و اعضای کابینه، و همچنین برخی از جدانشدگان از حزب محافظه‌کار تأسیس شد

بریتانیا؛

■ تلاش موفق حزب در ایجاد ممنوعیت برای شرکت‌های بریتانیایی نسبت به فروش سلاح و مواد شیمیایی به خارج از کشور؛
■ فعالیت برای اصلاح نظام انتخاباتی نخست‌نفری بریتانیا (موسوم به «همه مال برنده است»)، رأی بدیل، و نمایندگی تناسبی (تصاحب کرسی در پارلمان به نسبت تعداد آرا مأخوذه)؛
تعیین شبکه‌ای به هم پیوسته از نواحی حفاظت شده دریایی تا سال ۲۰۲۰ به منظور حفاظت از محیط زیست.

ساختار حزب

نخستین رهبر این حزب تازه‌تأسیس جرمنی جان دروهم اش‌دون، معروف به پدی اش‌دون بود که این سمت را تا سال ۱۹۹۹ برعهده داشت. در انتخابات پارلمان اروپا در سال ۱۹۸۹، این حزب حدود ۶ درصد آرا را به خود اختصاص داد که جایگاه چهارم را بعد از حزب سبز برای این حزب رقم زد. روند رو

رسانه‌ها

جهان وطن‌گرایی

این حزب تمامی برنامه‌ها و راهبردهای خود را از طریق وبسایت خود به نشانی libdems.org.uk منتشر می‌کند. همچنین حزب لیبرال دموکرات بریتانیا یک ارگان رسمی با نام «شهریه تاریخ لیبرال» (Journal of Liberal History) دارد که به صورت فصلنامه منتشر می‌شود. این نشریه به تحقیق و تحلیل درباره تاریخ لیبرالیسم و موضوعات مربوط به آن می‌پردازد. این نشریه که از سال ۱۹۹۳ منتشر می‌شود شامل مقالات، پژوهش‌های عملی، زندگی‌نامه بزرگان و نخبگان لیبرال، روزنامه‌ها، مرور کتاب‌های منتشر شده، و غیره است. همچنین به نظر می‌رسد که روزنامه گاردین و هفته‌نامه اسپکتاتور به طور غیررسمی از حزب لیبرال دموکرات حمایت می‌کنند

که تا سال ۲۰۰۶ در این سمت باقی ماند توانست پیشرفت‌های قابل توجهی را برای حزب به ارمغان بیاورد؛ این حزب توانست در انتخابات عمومی سال ۲۰۰۱ تعداد کرسی‌های مجلس را به ۵۲ برساند و در میزان آرا هم پیشرفت داشته باشد (۱۷/۸ درصد). دلیل این پیشرفت‌ها دلزدگی رای‌دهندگان از دو حزب کارگر و محافظه‌کار بود. این رای‌دهندگان مخالف جنگ عراق بودند و از حقوق و آزادی‌های مدنی، اصلاحات انتخاباتی، و نظام دولت باز حمایت می‌کردند. چارلز کندی به خاطر مخالفتش با جنگ عراق در سال ۲۰۰۴ از سوی مجله اسپکتاتور به عنوان «نماینده مجلس سال» انتخاب شد. همچنین در پی تلاش‌های کندی، در سال ۲۰۰۱ گروهی از اعضای حزب محافظه‌کار به حزب لیبرال دموکرات پیوستند. همچنین این حزب تحت رهبری کندی توانست ۲۲ درصد آرا و ۶۲ کرسی را در انتخابات سال ۲۰۰۵ به‌دست بیاورد. در سال ۲۰۰۶ و در پی رسوایی اعتیاد به الکل کندی، منزیس کمپل رهبری حزب را بر عهده گرفت که در سال ۲۰۰۷ این سمت به نیک کیلگ رسید. وی با اخذ ۵۱۱ رای توانست در این سمت انتخاب شود و تا سال ۲۰۱۵ آن را حفظ کند. وی که با شعار دفاع از آزادی‌های مدنی پا به عرصه گذاشته بود، در جلسه معارفه‌اش گفت که با تمام وجود لیبرال است و از پلورالیسم در بریتانیا دفاع می‌کند. وی در پی ائتلاف با حزب محافظه‌کار به سمت معاون نخست‌وزیر، دیوید کامرون منصوب شد. در پی استعفای کیلگ در ۸ می ۲۰۱۵، حزب تیم فارون را به رهبری خود انتخاب کرد. در زمان فارون، حزب با افت و خیزهای زیادی همراه بود، چنانکه در انتخابات محلی نتیجه قابل قبولی را کسب کرد، اما در انتخابات ۲۰۱۷ نتیجه بر وفق مراد حزب نبود. بعد از استعفای فارون، کیپل توانست نظر حزب را به خود جلب کند و رهبری آن را بر عهده بگیرد، سمتی که تاکنون در اختیار وی است. وینس کیپل بین سال‌های ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۵ وزیر بازرگانی بریتانیا بود. همچنین ریاست حزب اکنون بر عهده دیک نیوای است. روسای حزب بر کرسی ریاست

حزب لیبرال دموکرات در راستای اندیشه‌های لیبرالی‌اش در اقتصاد، در سال ۲۰۰۴ کتابی موسوم به «کتاب نارنجی» را که در آن از اقتصاد بازار آزاد و خط مشی‌های سوسیالیستی حمایت می‌کرد، منتشر کرد. انتشار این کتاب نشان‌دهنده حرکت این حزب به سمت چپ میانه بود.

هیئت‌رئیس در دفتر مرکزی این حزب در لندن تکیه می‌زنند. آنها برای یک دوره دو ساله که از اول ژانویه شروع و در ۳۱ دسامبر به اتمام می‌رسد انتخاب می‌شوند. تاکنون ریاست حزب بر عهده افراد ذیل بوده است: سر ایان رینگلورث (۱۹۹۰-۱۹۸۸)، چارلز کندی (۱۹۹۴-۱۹۹۱)، رابرت مک‌لینان (۱۹۹۸-۱۹۹۵)، دیانا مدوک و باروس مدوک (۲۰۰۰-۱۹۹۹)، ناوینست دولکیا و بارون دولکیا (۲۰۰۴-۲۰۰۱)، سیمون هیوز (۲۰۰۸-۲۰۰۵)، رابرت اسکات (۲۰۱۰-۲۰۰۹)، تیم فارون (۲۰۱۴-۲۰۱۱)، سارا بریتون (۲۰۱۵ تاکنون). هیئت‌رئیس فدرال که ریاست آن را اکنون سارا بریتون بر عهده دارد، در واقع بدنه اصلی حاکمیت و قانون‌گذاری حزب را تشکیل می‌دهد و شامل ۳۰ عضو ارشد از تمامی احزاب زیرمجموعه در بریتانیا است که هر دو سال یک‌بار انتخاب می‌شوند. اعضای رهبران این حزب در مجلس اعیان هم به ترتیب ذیل بوده‌اند: روی جنکینز (۱۹۹۷-۱۹۸۸)، ویلیام راجرز (۲۰۰۱-۱۹۹۷)، شرلی ویلیامز (۲۰۰۴-۲۰۰۱)، تام مک نالی (۲۰۱۳-۲۰۰۴)، جیم والاس (۲۰۱۶-۲۰۱۳)، و دیک نیوای (۲۰۱۶ تاکنون). حزب لیبرال دموکرات در واقع حزبی فدرالی است متشکل از احزاب زیرمجموعه آن در انگلستان، اسکاتلند، و ولز. احزاب پارلمانی زیرمجموعه این حزب در مجلس عوام، مجلس اعیان، پارلمان اسکاتلند، و مجلس ولز واحدهایی نیمه خودمختار هستند. رهبران این احزاب در مجلس عوام و پارلمان اسکاتلند به ترتیب رهبران حزب فدرال و حزب لیبرال دموکرات اسکاتلند هستند. همکاری همه احزاب زیرمجموعه از طریق هیئت‌رئیس فدرال حزب تعیین می‌شود. این حزب اکنون بالغ بر ۱۰۰ هزار عضو ثبت‌نام کرده دارد. این حزب همچنین دارای جناح جوانان است که به منظور حمایت از حزب در مدارس و دانشگاه‌ها تشکیل شده است. حزب لیبرال دموکرات در ایرلند شمالی سازمان می‌یابد، اما در این منطقه به رقابت انتخاباتی نمی‌پردازد و تنها بسا حزب اتحاد ایرلند شمالی همکاری می‌کند. حزب لیبرال دموکرات عضو بین‌الملل لیبرال و ائتلاف احزاب لیبرال و دموکرات اروپا است.

دو گل در سال ۱۹۵۸ و در شرایطی که الجزایر شاهد شورش‌های فراگیر بود و فرانسه را خطر جنگهای داخلی تهدید می‌کرد، به مقام نخست‌وزیری فرانسه رسید. در سپتامبر همان سال او طرح جدیدی را ارائه کرد که بر اساس آن نظام سیاسی فرانسه از نظام پارلمانی به ریاست‌جمهوری تغییر کرد.

مظهر ناسیونالیسم مدرن

چه کسی به فرانسه پس از جنگ جهانی دوم هویت داد؟

شادی آذری
روزنامه‌نگار

بسیاری، فرانسه را با نام شارل دو گل می‌شناسند. او یکی از معروف‌ترین روسای جمهور فرانسه است که تجربه نخست‌وزیری این کشور را نیز در کارنامه خود دارد. دو گل توانست جمله معروف «فرانسه از آن من است» را به واقعیت تبدیل کند تا جایی که نامش همواره در تاریخ این کشور به یادگار باقی مانده است. او که در ابتدا به عنوان یکی از افسران ارتش فرانسه در جنگ جهانی اول حضور داشت، در نبرد ورودون زخمی شد. پس از آن در جنگ جهانی دوم نیز به عنوان فرمانده نیروهای فرانسه آزاد حضور داشت. با وجود همه این‌ها، بیش از آنکه دو گل به عنوان یک جنگجو شناخته شود، به عنوان یک سیاستمدار معروف شده است. او توانست پس از جنگ جهانی دوم طی چند دوره ریاست جمهوری‌اش با مقاومت در برابر فشارهای آمریکا، فرانسه را در حوزه سیاست خارجی به استقلال برساند. او کنده، رئیس جمهوری وقت آمریکا را سرزنش می‌کرد؛ زیرا از نظر او رئیس جمهور وقت آمریکا واقعیت‌های ملی را نادیده گرفته بود.

دو گل در کتاب خاطرات امید خود چنین می‌نویسد: «به او گفتم که برای شما دخالت نظامی در این منطقه در درسی بی‌پایان خواهد بود؛ زمانی که ملت‌ها از خواب غفلت بیدار شوند، هیچ قدرت خارجی با هر امکاناتی، امکان تحمیل خود را ندارد. شما این را متوجه خواهید شد.»

● سالهای آغازین زندگی

شارل آندره ژوزف ماری دو گل، کسی که همگان او را به نام ژنرال دو گل می‌شناسند، در سال ۱۸۹۰ میلادی در منطقه صنعتی شهر لیل فرانسه و در خانواده‌ای کاتولیک، سنت‌گرا و میهن‌پرست به دنیا آمد. مادر او، ژان میلو، زنی از خانواده‌ای صنعتگر بود و پدرش هانری دو گل استاد ادبیات و فلسفه در کالج ژرژوئیت بود که بعدها مدرسه خود را تأسیس کرد. او مردی بود که با وجود خانواده سنتی، در عقاید سیاسی فردی مترقی محسوب می‌شد. او فرزندانش را تشویق می‌کرد تا درباره تاریخ و فلسفه بحث کنند، شارل خیلی زود با تاریخ فرانسه آشنا شد و در دهسالگی تاریخ جنگ‌های صد ساله و یادداشتهای فرسوار درباره قرون وسطی را خواند و بعد به خواندن آثار نیچه، کانت و گوته روی آورد. وقتی که شارل یازده‌ساله شد، خانواده‌اش به پاریس نقل مکان کردند. شارل نوجوان عادت داشت تا از برج کلیسای نوتردام بالا برود تا بتواند شهر را تماشا کند. او در کالج استانیسلاس در پاریس تحصیل کرد و از سال ۱۹۰۶ بر تلاش‌هایش در مدرسه افزود تا بتواند به جایگاهی دست یابد که در یک آکادمی نظامی آموزش‌های نظامی ببیند. سرانجام این تلاش‌ها در کنار علاقه او به تاریخ و باورش به عظمت فرانسه باعث شد تا وارد مدرسه نظامی سنت سیر شود. او در ۱۹۱۲ تنها دو سال پیش از آغاز جنگ جهانی اول از این مدرسه فارغ‌التحصیل شد.

● ورود به ارتش

شارل دو گل هنگام جنگ جهانی اول در ارتش مشغول به کار شد و در این جنگ سه بار متحمل جراحت شد. سرانجام در نزدیکی ورودون شکست خورد و به دست آلمان‌ها اسیر شد. دو گل جوان پیش از رهایی سه بار اقدام به فرار کرد اما هر سه بار با شکست روبه‌رو شد.

دو گل در سال ۱۹۴۰ میلادی، به عنوان

جوان‌ترین ژنرال فرانسه، به وزارت دفاع دولت این کشور دست یافت و به هنگام بروز تهدیدات جدی آلمان به فرانسه در جریان جنگ جهانی دوم، پیشنهاد اختصاص بیشترین بودجه دولتی را برای مدرنیزه کردن ارتش فرانسه داد. در پی شکست نیروهای فرانسوی از آلمان در این جنگ، دو گل به جای تسلیم و همکاری با رئیس و فرمانده پیشین خود، مارشال پُتن، که به مصالحه با آلمانی‌ها تن در داده بود و حکومت ویشی را تشکیل داد، با یک هوپیمای بریتانیایی به لندن فرار کرد و رهبری نهضت مقاومت فرانسه را برعهده گرفت.

دو گل در روز ۱۸ ژوئن ۱۹۴۰ از لندن خطاب به مردم فرانسه با گریه چنین گفت: «هر چه اتفاق افتد، مقاومت فرانسه نباید از بین برود». شارل دو گل که بسیاری از دوستانش را در جنگ از دست داده بود، از آن پس نه پشتوانه مالی قابل توجهی یافت و نه قدرت لازم و پس از چندی توسط حکومت ویشی را به عنوان خیانت‌کار به مرگ محکوم شد.

پس از آن همواره خود را مهره برجسته یک قدرت عظیم معرفی می‌کرد و به فرماندهی نیروهای فرانسه آزاد ادامه داد. نشان دو گل آراسته به صلیب لورین برگرفته از نشانه‌های تاریخی است که شارل دو گل زیر نشان آن برای ترفیع منزلت فرانسه مبارزه کرد. نام شارل دو گل برگرفته از دو کلمه «سارلمانی» و «گل» (نام باستانی سرزمین فرانسه) است. او به رغم حضورش در لندن، با سیاست‌های بریتانیا در رابطه با فرانسه مخالفت می‌کرد و روش خاص خود را در پیش می‌گرفت. چرچیل روزی با لحن شکوه آمیزی چنین بیان داشت: «ز بین تمامی نشان‌هایی که مجبور به تحمل آنها شدم، هیچ کدام به اندازه لورین سنگین نبود». در سال ۱۹۴۴ با وجود اینکه پیش از آن به عنوان خیانت‌کار شناخته شده بود، در پی حملات نیروهای متحدین به فرانسه بازگشت و به عنوان قهرمان ملی شناخته شد و با از میان رفتن حکومت ویشی دو گل به ریاست دولت موقت جمهوری فرانسه رسید اما در ۱۹۴۶ به‌خاطر اختلافاتش با پارلمان بر سر بودجه نظامی به مدت بیش از ۱۰ سال از سیاست کناره‌گیری کرد.

● نخست‌وزیر و رئیس‌جمهور دو گل

دو گل در سال ۱۹۵۸ و در شرایطی که الجزایر شاهد شورش‌های فراگیر بود و فرانسه را خطر جنگهای داخلی تهدید می‌کرد، به مقام نخست‌وزیری فرانسه رسید. در سپتامبر همان سال او طرح جدیدی را ارائه کرد که بر اساس آن نظام سیاسی فرانسه از نظام پارلمانی به ریاست‌جمهوری تغییر کرد. این طرح با استقبال همگان مواجه شد و دو گل به عنوان نخستین رئیس‌جمهوری پنجمین جمهوری فرانسه انتخاب شد. دو گل که مدت‌ها بر این باور بود که مسئولیت مستعمرات باید از دوش فرانسه برداشته شود، خیلی زود استقلال ۱۲ مستعمره آفریقایی را اعلام کرد و آن‌ها را آزاد گذاشت تا انتخاب کنند که آیا همچنان به فرانسه وابسته بمانند یا نه.

او با رهبران نظامی خود مشورت و با انقلابیون الجزایر صلح کرد. دو گل پس از ریاست‌جمهوری سیاست خارجی مستقل خود را در پیش گرفت و کشور فرانسه تحت اداره او با کشورهای بلوک شرق و چین ارتباط

نزدیک برقرار کرد و نیز ورود بریتانیا را به بازار مشترک اروپا و تو کرد، اقدامی که خشم بسیاری را در پی داشت. او طی چند دوره‌ای که رئیس‌جمهوری فرانسه بود توانست کشورش را از یک کشور جنگ‌زده به یکی از کشورهای پیشرفته جهان تبدیل کند. در مورد ژنرال دو گل دیدگاه‌های گوناگون و به غایت متناقض ابراز شده است. برخی او را وحدت‌سستیز و دیگرانی او را آرمانخواه دانسته‌اند. برخی از هوادارانش او را پایه‌گذار وحدت اروپا و برخی دیگر او را عامل تأخیر در فرآیند ساخت اروپای واحد می‌دانند. دو گل می‌کوشید خود را رهبری علاقمند به دیگر ملت‌ها نشان دهد و به همین دلیل در مسافرت‌هایش به آمریکای لاتین، مکزیک، روسیه، لهستان و هر جای دیگر چند کلمه از زبان آنها را یاد می‌گرفت تا با آنها با زبان خودشان صحبت کند.

نماد ملی‌گرایی فرانسوی را می‌توان در اندیشه دو گل برای ساخت اروپایی بدون اتکا به آمریکا و شوروی دانست؛ این نگاه آمریکاستیز دو گل مخالفت‌هایی را برانگیخت. دکترین ملی‌گرایی برای بسیاری از منتقدان ژنرال دو گل نوعی ترمز بازدارنده برای ساخت اروپا به شمار می‌رفت.

در روز ۲۸ اکتبر سال ۱۹۶۲ میلادی ژنرال شارل دو گل، رئیس‌جمهور فرانسه با استفاده از هیجان عمومی ناشی از سوءقصد نافرجام علیه جانش در ۲۲ اوت سال ۱۹۶۲ با برگزاری یک همه‌پرسی اصلاح قانون اساسی فرانسه را به تصویب مردم رساند. براساس این تغییر قانون اساسی، انتخاب رئیس‌جمهور فرانسه با برگزاری انتخابات عمومی مستقیم صورت می‌گرفت و دیگر نمایندگان مجلس نقشی در انتخاب رئیس‌جمهور نداشتند. طرح این لایحه با مخالفت شدید مجلس و جناح چپ روبه‌رو شده بود زیرا از تأسیس یک رژیم بناپارتنیست استبدادی بیم داشتند. اما این لایحه در جریان همه‌پرسی عمومی با ۶۲/۲۵ درصد آرای مثبت به تصویب رسید.

انتخاب رئیس‌جمهور براساس برگزاری انتخاب عمومی موجب تحکیم موقعیت ریاست جمهوری در جریان جمهوری پنجم شد و به حکومت مجلس که هنگام جمهوری چهارم برقرار بود و باعث ضعف دولت‌ها و سیاست فرانسه شده بود، برای همیشه خاتمه داد. دلیل موفقیت ژنرال شارل دو گل در این همه‌پرسی به چند ماه قبل و به شب ۲۲ اوت سال ۱۹۶۲ میلادی بازمی‌گردد.

● داستان سوء قصد

در آن شب ژنرال دو گل همراه همسرش از کاخ الیزه عازم اقامتگاه شخصی‌اش در کلمبی بود. یک خبرچین که هرگز هویتش مشخص نشد به گروهی که قصد ترور ژنرال دو گل را داشتند، مسیر حرکت او را که در آخرین لحظات تعیین می‌شد، اطلاع داد. این عده به رهبری یک افسر ناراضی از سیاست دو گل در الجزایر عضو یک جنبش مخفی به نام شورای مقاومت ملی بودند. هنگامی که اتومبیل حامل ژنرال دو گل و همسرش به منطقه پوتی کلامار در حومه جنوبی پاریس رسید، یک گروه کماندویی شامل ۶ نفر با مسلسل به سوی آن آتش گشودند. اما مهارت راننده و اقبال ژنرال دو گل موجب شد تا او از این سوءقصد جان سالم به در برد. سوءقصدکنندگان خیلی زود دستگیر شدند، اما این حادثه هیجان زیادی در افکار عمومی فرانسه که ژنرال دو گل را به عنوان قهرمان جنگ جهانی دوم شناخته بود و او را ناجی فرانسه می‌دانست، ایجاد کرد.

● دو گل در ایران

ژنرال دو گل رئیس‌جمهور سابق فرانسه در ۲۴ مهر ۱۳۴۲ برای دیداری ۴ روزه از ایران در رأس هیأتی به تهران آمد؛ ده‌ها خبرنگار و عکاس فرانسوی او را در این سفر همراهی می‌کردند. او در جریان این سفر ضمن دیدار با مقامات ایرانی در تهران از آثار تاریخی اصفهان و شیراز نیز دیدن کرد.

مورخان روابط ایران و فرانسه در دوران حکومت ژنرال دو گل که سیاستی مستقل از ابرقدرت‌های شرق و غرب در پیش گرفته بود را مثبت ارزیابی می‌کنند و سفر شاه ایران به فرانسه و نیز سفر چهار روزه رئیس‌جمهور این کشور به ایران را نشانه‌ای از گرمی روابط عنوان می‌کنند.

«دوآورد سابلیه» خبرنگار روزنامه لوموند که در آن سفر همراه هیأت دو گل به ایران سفر می‌کند در گزارش خود از این سفر مسافرت سال ۱۹۶۳ ژنرال دو گل به ایران را یکی از سفرهای فراموش‌نشده‌ای می‌خواند.

«ریموند دارول» عکاس آژانس عکس سیگما که یکی از همراهان ژنرال دو گل در سفر به ایران بوده است از دو گل در فرودگاه مهرآباد، مراسم و تشریفات رسمی استقبال در دربار، سفر به شیراز و اصفهان عکس‌های بسیاری گرفته است.

● شکست ژنرال

جنبش دانشجویی-کارگری ماه مه ۱۹۶۸ فرانسه مجموعه حوادثی را به دنبال داشت که در طول ۴ هفته این کشور را همچون طوفانی درنوردید و نقطه اوج این جنبش در فاصله یک هفته‌ای سوم تا دهم ماه مه به وقوع پیوست؛ خیزشی که از اعتراض یک گروه دانشجویی شروع شد و میلیون‌ها نفر از مردم شهرنشین فرانسه را به میدان مبارزه کشاند.

هرچند رویدادهای مه ۱۹۶۸ فرانسه هرگز به عنوان انقلاب شناخته نشد ولی تأثیر آن بر روابط انسانی و زندگی مدنی جامعه از هیچ انقلابی کمتر نبود. در مورد جنبش ۱۹۶۸ نظرات و عقاید متضاد و متضادی مطرح می‌شود، برخی آن را گسترش دامنه آزادی و شکوفایی و بالندگی انقلاب کبیر فرانسه تعبیر کردند و در برابر برخی دیگر جنبش را غوغای عوام، روان‌پریشی توده‌ای یا کارناوال نام نهادند.

در نهایت پس از اعتراضات ماه مه ۱۹۶۸ فرانسه و شکست در رفراندوم سال ۱۹۶۹، دو گل جهت اصلاحات سیاسی استعفا کرد. او در نهایت در ۹ نوامبر ۱۹۷۰ دو هفته قبل از تولد ۸۰ سالگی‌اش در فرانسه از دنیا رفت. شارل دو گل فردی است که جمله معروف «فرانسه از آن من است» را به واقعیت تبدیل کرد. کتاب خاطرات امید، اثر دو گل، به عنوان یک اثر ادبی، خاطرات اوست که به نگارش در آمده است.

در سال جاری اخباری مبنی بر تخریب مقبره دو گل منتشر شد که خشم بسیاری را در فرانسه برانگیخت. رسانه‌های فرانسه اعلام کردند: افراد خرابکار روی مقبره رفته و صلیب مقبره را شکستند.

همچنین رادیو اینفوی فرانسه به نقل از پاسکال ببو، شهردار محلی منطقه اعلام کرد: «به نظر می‌رسد که این اقدام سیاسی نبوده است. اما با این حال بسیاری از سیاستمداران فرانسوی این اقدام را محکوم کردند.»

در همین راستا ژنرال دارمنن، وزیر بودجه و دارایی فرانسه در پیامی در توئیتر با اشاره به این حادثه نوشت: شرم بر کسانی که مقبره ژنرال دو گل را مورد حمله و خرابکاری قرار دادند. ژنرال دو گل هنوز برای بسیاری از فرانسوی‌ها نماد استقلال از آمریکا، پیشرفت اقتصادی و پایان عصر مستعمرات است.

The Economist

سخنگوی نئولیبرال‌ها

اکنونیست یکی از منابع مطالعات اقتصادی کارل مارکس بود

احسان پناه‌بر
روزنامه‌نگار

اکنونیست در میان نشریات با شمارگان بالا در دنیا است و به خاطر کیفیت بالای آن در ارائه مطالب، خوانندگان بسیاری در مناطق انگلیسی‌زبان بخصوص ایالات متحده دارد. در نتیجه درآمد این نشریه بالا ارزیابی می‌شود. سود خالص نشریه از فروش و تبلیغات بالغ بر ۴۰ میلیون دلار در سال ارزیابی می‌شود. در ژانویه ۲۰۱۲ بخشی که منحصراً به تحولات چین مربوط می‌شد به اکنونیست اضافه شد. این امر باعث شد که شمارگان این نشریه افزایش چشمگیری داشته باشد.

اکنونیست هم‌ساله و از سال ۲۰۰۲ جوایزی تحت عنوان «جوایز خلاقیت اکنونیست» در بخش‌های علوم زیستی، رایانه و ارتباطات، انرژی و محیط زیست، نوآوری‌های اقتصادی و اجتماعی، نوآوری در زمینه پیشرفت کسب و کار، و غیره به برندگان اعطا می‌کند. همچنین این نشریه در سال ۱۹۹۹ رقابتی را در زمینه نویسندگی با عنوان «جهان در سال ۲۰۵۰» به منظور انتخاب بهترین مقاله برگزار کرد. جایزه نفر اول ۲۰ هزار دلار و چاپ مقاله در شماره سالانه اکنونیست تعیین شد. در نتیجه این فراخوان، حدود ۳ هزار مقاله از سراسر دنیا دریافت شد.

● انتشار گزارشات جنجال برانگیز

یکی از ویژگی‌های بارز هفته‌نامه اکنونیست اتهامات مکرری است که علیه شخصیت‌ها، مقامات، و کشورها مطرح می‌کند و آنها را به فساد و با عدم صداقت متهم می‌کند. در سال ۲۰۰۷، اکنونیست در مقاله‌ای با عنوان «لفوئیتز را بیرون کنید» به شدت نسبت به عملکرد و رسوایی پال ولفوئیتز، رئیس وقت بانک جهانی، انتقاد کرد. در گزارشی که اکنونیست در آن سال منتشر کرده بود، از زبان هفت مدیر بانک جهانی ادعا شده بود که ولفوئیتز قوانین آن سازمان را زیر پا گذاشته و استانداردهای اخلاقی سازمان متبوع‌اش را نادیده گرفته است. در پی انتشار این گزارش، پال ولفوئیتز مجبور به کناره‌گیری از سمتش شد. در موردی دیگر، اگرچه این هفته‌نامه در ابتدا از حمله آمریکا و متحدانش به عراق در سال ۲۰۰۳ دفاع کرد، اما بعدها اعلام کرد که «این عملیات از همان ابتدا هم اشتباه بوده است». وی با انتشار گزارشی نسبت به اعمال مجرمانه سربازان آمریکایی و همچنین دولت جورج بوش انتقاد کرد. این هفته‌نامه، به همراه دیگر نشریات همچون نیویورکر، نسبت به شکنجه زندانیان در زندان ابوغریب و سوءاستفاده از آنان به شدت به دونالد رامسفیلد، وزیر دفاع وقت، تاخت. این رسوایی توانست پایه‌های وزارت وی را سست کند تا اینکه در سال ۲۰۰۶ و در پی فشارها مبنی بر بی‌کفایتی وی در سمت وزیر دفاع مجبور به استعفا شد.

۱۳ سال پیش که جیمز ویلسون دست به انتشار نخستین شماره اکنونیست زد، شاید در ذهنش هدفی به کوتاهی دوره مبارزه با قوانین ذرت در سر داشت، اما دیری نپایید که این نشریه توانست با خلاقیت و تدبیر سردبیران و مدیرانش به سرعت به یکی از معتبرترین و مهم‌ترین نشریات روزگار خود بدل شود. با گذشت این همه سال می‌توان دید که این نشریه بر سنت‌ها، ارزش‌ها، و شخصیت‌های مطرح خود وفادار بوده است، کما اینکه همچنان بر لیبرالیسم کلاسیک تأکید دارد، هرچند که راه را برای نئولیبرالیسم باز گذاشته است. این اقتصاددان پیرو دانا می‌تواند سرمشق خوبی برای روزنامه‌نگاری نوین باشد چرا که به خوبی توانسته است سنت و مدرنیته را در اصول، ساختار، و اندیشه‌هایش تلفیق کند و همچنان به شکلی پویا به تحلیل و بررسی حوادث پرشمار جهان امروز بپردازد.

● ساختار سازمانی دفتر مرکزی این نشریه در محله وست مینستر لندن واقع است. گروه اکنونیست مالکیت هفته‌نامه اکنونیست را بر عهده دارد. ۵۰ درصد از سهام این شرکت در اختیار خانواده روتشیلد و خانواده آنبلی است. ۵۰ درصد باقیمانده نیز در اختیار سرمایه‌گذاران دیگر شامل دبیران و کارکنان این هفته‌نامه است. در حال حاضر این نشریه به سردبیری زانی میتون بدوس، فارغ‌التحصیل اقتصاد و فلسفه از دانشگاه آکسفورد، منتشر می‌شود. فهرست سردبیران این نشریه از آغاز تا کنون بدین شرح است: جیمز ویلسون (۱۸۴۳-۱۸۵۷)، ریچارد هولت هاتون (۱۸۵۷-۱۸۶۱)، والتر بچت (۱۸۶۱-۱۸۷۷)، دنیل کانر لاتبری (۱۸۷۷-۱۸۸۱)، اینگلیس پالگریو (۱۸۷۷-۱۸۸۳) مشترک با کانر لاتبری، ادوارد جانستون (۱۸۳۳-۱۹۰۷)، فرانسیس ریگلگی هرست (۱۹۰۷-۱۹۱۶)، هاردلی وینرز (۱۹۱۶-۱۹۲۱)، سِر والتر لیتون (۱۹۲۱-۱۹۲۸)، جفری کروزر (۱۹۲۸-۱۹۵۶)، دونالد تیرمن (۱۹۵۶-۱۹۶۵)، سِر آلاستر برنت (۱۹۶۵-۱۹۷۴)، اندرو نایت (۱۹۷۴-۱۹۸۶)، روبرت پنانت رئا (۱۹۸۶-۱۹۹۳)، بیل اموت (۱۹۹۳-۲۰۰۶)، جان میلکرویت (۲۰۰۶-۲۰۱۴)، و زانی میتون بدوس (۲۰۱۵ تا کنون). این نشریه در طول عمر ۱۷۰ ساله خود افراد سرشناسی را در استخدام داشته است؛ افرادی چون آنتونی گاتلب مورخ برجسته بریتانیایی و والتر بچت روزنامه‌نگار برجسته بریتانیایی و سردبیر اکنونیست که توانست آن را به یکی از بهترین نشریات زمان خود بدل کند. اکنونیست به یادبود وی همچنان ستون مربوط به وی را با نام وی-که در واقع نام مستعار ستون‌نویس کنونی است- حفظ کرده است.

نویسندگان جوان و بی‌تجربه برای گزارش‌ها و تحلیل‌هایش استفاده می‌کنند، به این شیوه متوسل شده است تا به خوانندگان القا کند که افراد مسن و باتجربه نویسندگان آن مطالب هستند. به دلیل اینکه جنس صفحات اکنونیست به طور تدریجی از کاغذ سنتی روزنامه به صفحات گلاسه رنگی تغییر یافته است، این نشریه بیشتر مایل است که به‌طور سنتی خود را «روزنامه» بنامد تا مجله خبری. توجه ویژه این مجله به اقتصاد باعث شده است که همواره تیمی آشنا به علم اقتصاد و مسائل بنیادی اقتصاد سنتی در این نشریه حضور داشته باشند. بنابراین این نشریه به تعریف و توضیح واژه‌های تخصصی و بنیادی علم اقتصاد نمی‌پردازد. همین دلیل باعث شده است که خوانندگان آن-خصوصاً آنهایی که به مباحث اقتصادی علاقه‌مندند-را بیشتر قشر تحصیل کرده و تاجرین و سیاستمداران تشکیل دهند. همچنین این نشریه معمولاً نقل‌قول‌های کوتاه آلمانی و فرانسوی را در مقاله‌هایش ترجمه نمی‌کند. اکنونیست همچنین در نگارش خود سعی دارد به نوعی لطفه‌گویی را چاشنی نوشته‌ها و مطالب خود کند. مطالب و ستون‌های این نشریه اغلب بدون اسم نویسنده چاپ می‌شوند. حتی نام دبیر بخش نیز ذکر نمی‌شود. این رویکرد از گذشته در این نشریه حاکم بوده است. تنها در زمانی نام نویسنده ذکر می‌شود که نویسنده فردی مطرح باشد که از وی دعوت شده تا برای نشریه مطلبی بنویسد. ذکر گمنامی نویسنده و دبیر انتقاداتی را البته در پی داشته است، اما اکنونیست معتقد است که این رویکرد را به منظور احترام به «لحن جمعی» و «تلاش‌های مشارکتی» اتخاذ کرده است.

پیشرفت ما می‌شود». در سال ۱۹۵۹، رینولد استون، طراح بریتانیایی، نشان این نشریه را طراحی کرد. این نشریه به‌طور عمده به چاپ تحلیل‌ها و گزارشات حوادث عمده جهان، سیاست، و اقتصاد علاقه‌مند است، اما بخش‌هایی هم درباره موضوعاتی چون علم و تکنولوژی، کتاب، و هنر دارد. پنج بخش اصلی این هفته‌نامه به این شرح است: کشورها و نواحی، کسب و کار، امور مالی و اقتصاد، علم و فناوری، و بخش سایر. هر سه ماه یکبار این نشریه بخشی ویژه را به پیشرفت‌ها و دستاوردهای اخیر در علم و دانش اختصاص می‌دهد. قسمتی در بخش اقتصاد تحت عنوان «آمار اقتصادی» وجود دارد که شامل آمار و ارقام، جداول، و نمودارهای مربوط به کسب و کار، امور مالی و اقتصاد است.

هفته‌نامه اکنونیست وبسایتی به نشانی economist.com دارد که در آن علاوه بر خبرها و تحلیل‌های سیاسی و اقتصادی، به انتشار فایل‌های صوتی، ویدئویی، رادیو، سرگرمی و مطالب آموزشی همانند آمادگی برای آزمون GRE و GMAT، آرشو، نشریه و دیگر مطالب خواندنی می‌پردازد. اکنونیست علسی رگمن اینک از ستون‌نویس‌ها و گزارشگران متعددی بهره می‌برد، در شیوه نگارش سعی دارد به شکل یکنواختی مطالب را سازمان دهد و از لحنی نسبتاً واحد استفاده کند. این یکنواختی را گروهی از نویسندگان و ویراستاران گمنام تنظیم می‌کنند چنانکه گویی همه نشریه را تنها یک فرد به رشته تحریر درآورده است. این شیوه البته منتقدانی دارد که می‌گویند خلاقیت زبانی نویسندگان از بین خواهد رفت. همچنین برخی منتقدان این شیوه مجله را متهم می‌کنند که چون از

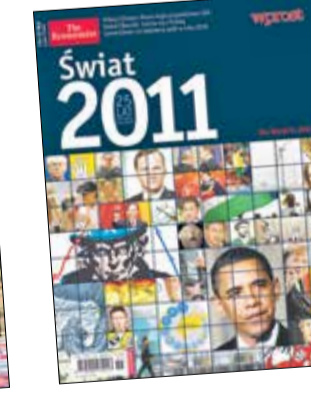
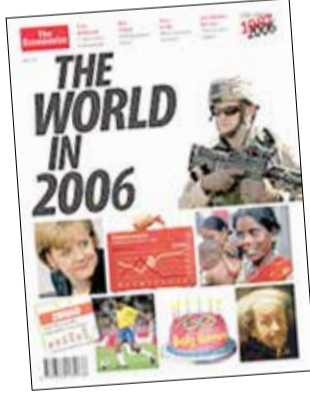
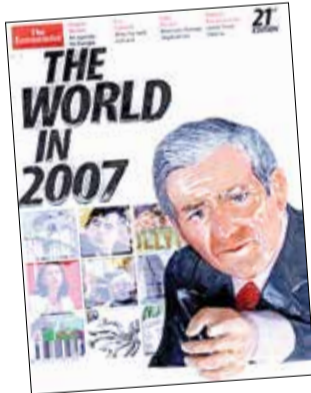
این هفته‌نامه به‌طور کلی از تجارت آزاد، جهانی‌سازی، و مهاجرت آزاد طرفداری می‌کند، چیزی که از آن به مشی نئولیبرالی یاد می‌شود. این هفته‌نامه خبری همچنین از طرفداران محیط زیست (محیط زیست‌گرا) است به طوری که از قانون مالیات انتشار کربن به منظور مبارزه با گرم شدن زمین حمایت می‌کند. این نشریه همیشه در مشی خود لیبرالی، و نه محافظه‌کارانه، عمل کرده است چنانکه کارل مارکس آن را ارگان اروپایی طبقه اشراف می‌نامد. اکنونیست حامی مشی‌های نئولیبرال مانند قانونی کردن مواد مخدر، اصلاح قانون سلامت و خانواده، و کنترل بر حمل سلاح گرم بوده است. این نشریه از هر سه حزب مطرح بریتانیا-حزب کارگر در سال ۲۰۰۵، حزب محافظه‌کار در سال‌های ۲۰۱۰ و ۲۰۱۵، و حزب لیبرال دموکرات در سال ۲۰۱۷- حمایت کرده است.

● ساختار و نگارش

اکنونیست به‌طور هفتگی در روزهای پنج‌شنبه و به‌طور همزمان در شش کشور منتشر می‌شود. شمارگان این نشریه اکنون حدود ۱/۵ میلیون نسخه است که اداره حسابرسی و نظارت بر شمارگان نشریات انگلستان (ABC) بر آن نظارت می‌کند. اکنونیست در هر شماره خود و در صفحه فهرست مطالب به ذکر بیانیه مأموریت خود با خط ایتالیک می‌پردازد؛ این بیانیه که معمولاً در گوشه سمت چپ پایین نقش می‌بندد عنوان می‌دارد که «اکنونیست که آزاد، مقالاتی درباره تجارت و پیمان‌نامه‌های خارجی، مقاله‌ای درباره اقتصاد سیاسی که مربوط به قیمت‌ها، دستمزدها، و مالیات‌ها می‌شد، گزارش‌هایی از پارلمان، گزارش‌هایی از پیشرفت‌ها برای تجارت آزاد، گزارش‌ها و اخبار دیگر مناطق پادشاهی مثل اسکاتلند و ایرلند، مباحث و مقالاتی درباره علم روز مانند شیمی و زمین‌شناسی، موضوعات مربوط به کشاورزی، مسائل مربوط به مستعمره‌های بریتانیا، و گزارش‌های حقوقی، معرفی کتاب‌هایی در زمینه علم اقتصاد، گزارش‌هایی مربوط به تجارت همراه با آمار و ارقام، و نامه‌هایی از سوی خوانندگان نشریه تأکید ورزند. این نشریه جزو یکی از معتبرترین و مهمترین منابع اطلاعات مالی و اقتصادی برای کارل مارکس بوده است. چنانکه خود وی می‌گوید: «نشریه اکنونیست چاپ لندن که ارگان اروپایی اشرافیت مالی است به بهترین نحو دیدگاه‌های این طبقه را بازتاب می‌دهد» (کارل مارکس، هجدهمین برومر لویی بناپارت، ۱۸۵۲).

● رویکرد و خط مشی

اگر آرشو این نشریه (شماره ۲۸ فوریه ۲۰۰۹) را ورق بزنیم، اکنونیست خود به توصیف تاریخی رویکردهایش پرداخته است؛ این نشریه علاوه بر دفاع و ترویج اصول تجارت آزاد و بازار آزاد، در مشی خود رادیکال بوده است. در واقع این نشریه در طول تاریخ خود به مشی رادیکال میانه نزدیک بوده است. این نشریه خود را دشمن امتیازات بی‌پایه، پرطمطراق، و قابل پیش‌بینی بودن می‌داند و در بعضی از مواقع از محافظه‌کارانی چون رونالد ریگان و مارگارت تاچر نیز دفاع کرده است. همچنین این نشریه پشتیبان سیاست‌های آمریکا در جنگ ویتنام بوده است، و از اهداف لیبرال زیادی حمایت کرده است؛ مثلاً از همان روزهای اول تاسیس با اعدام به مخالفت پرداخته، خواستار اصلاحاتی در نظام حقوقی بوده و با استعمار هم به مبارزه پرداخته است. اکنونیست در ابتدای تاسیس خود از مشی لیبرالیسم اقتصادی حمایت می‌کرد.



سازمان بدون برنامه

فرمانده اقتصاد دولت کدام نهاد است؟



دبير گروه اقتصاد

این برنامه یک روز است؛«ساعت ۵ از خواب بیدار می‌شود. ساعت شش از خانه بیرون می‌زند و با راننده‌اش به حاشیه شهر می‌رود. ساعت هفت داخل کارخانه است و تا ساعت ۴ آنجا می‌ماند.» همین مرد ۴۰ سال پیش برنامه‌اش کمی متفاوت بود؛ «ساعت ۴ از خواب بیدار می‌شد تا ساعت ۵ ورزش می‌کرد. ساعت ۶ کارخانه بود و تا ساعت ۱۲ شب کار می‌کرد.» اصغرقندچی با همین برنامه کاری، دوهزار نیروی کار را زیر نظر داشت و طی دو دهه ۴۰ هزار کامیون ماک روانه بازار کرد. او برای اینکه صبح‌ها زودتر از خانه در ولنجک به کارخانه در اتوبان قدیم تهران – کرج برسد، سریع‌ترین ماشین بی‌ام و موجود در ایران را خریده بود. ماک نمایندگی برند آمریکایی بود و قندچی به طور معمول هرچند ماک یک‌بار باید به ینگه دنیا سفر می‌کرد ولی به گفته خودش بیش از دو روز نمی‌ماند تا به برنامه‌های کاری‌اش در ایران برسد. قندچی، شاگرد مغازه و سپس استادکاری در تعمیرگاه‌های میدان قزوین تهران بود و رشد برق‌آسایش به کمک نگاه استعدادیابی رضا نیامزند و بعد از آن سیستم پایه‌گذاری شده حمایتی توسط سازمان برنامه و سازمان گسترش و نوسازی صنایع ایران بود. چند دهه از روزهای اوج کارخانه

ماک می‌گذرد. به تدبیر مردان انقلابی دهه ۶۰ و قانون ملی شدن صنایع ایران، کارخانه ماک از قندچی مصادره و به دولت واگذار شد. از آن شکوه و سیستم مدیریتی مدرن هم هیچ برجنامنده و ایران‌کاوه هم در ظلمی آشکار به «سایپا دیزل» تبدیل شده است. چند هفته قبل به مناسبت ۴۰ سالگی ایران کاوه از او دعوت کرده بودند تا در کارخانه مصادره شده‌اش سخنرانی کند ولی قندچی ترجیح داد قدم به چنین مجلسی نگذارد چراکه معتقد است:«به من خیلی ظلم کردند. من تولید می‌کردم. همین.»

محصول ۴ دهه گذشته نظام اداری– بوروکراتیک اقتصاد ایران حضور کارخانه‌های دولتی–خصوصی با کارایی کم و ادعای بالاست. لیستی بلند بالا از این نوع صنایع می‌توان ردیف کرد. محصول نظام تدبیر اقتصادی ایران در سال‌هایی که قصد خلاقیت داشت هم تولد کسانی همچون بابک زنجانی، محمد زنونئی مطلق، شهرام جزایری و مه‌آفرید امیرخسروی شد. با چنین کارنامه‌ای کدام نهاد اقتصادی باید به خود ببالد؟ سازمان برنامه و بودجه سابق یا مدیریت و برنامه‌ریزی امروز، سازمان گسترش و نوسازی صنایع ایران یا وزارت امور اقتصادی و دارایی؟ ادارات دولتی در ایران به دستگاه‌های مصرف پول تبدیل شده‌اند. سالیانه ۱۲۰ هزار میلیارد تومان از منابع کشور در اختیار بیش از ۴٫۵ میلیون کارمند دولتی قرار می‌گیرد تا با مدیریت سخنگیرانه بر ۲ هزار نوع مجوز و بیش از ۱۸۵ هزار قانون

فصل ۳ : اقتصاد و صنعت توسعه

اجازه تولد به کسانی همچون قندچی را ندهند. برنامه‌های توسعه‌ای، استراتژی توسعه صنعتی و تمامی مکنونات دیگر ذهنی مدیران اقتصادی و دولتی کشور هم یکسره راه باطل رفته‌اند و همچنان هم می‌روند.

● کدام سازمان؟ کدام نهاد؟

شایعات نشان می‌دهد که تنها سازمانی که حداقل یک دوجین مدیر در جریان انتخاب اعضای کابینه برای آن برنامه ریخته بودند، همین سازمان برنامه بود. تمام مدیران تکنوکرات ایران طی سال‌های خانه‌نشینی شرح خاطرات ابتهاج رئیس شهیر سازمان برنامه را خوانده بودند و سینه به سینه نقل می‌کردند.همین خاطره‌خوانی، شهوت ریاست بر سازمان برنامه را به دل مدیران اداری ایران انداخته و برخلاف اظهارنظرهای آمیخته با امتناع و تعارف بیرونی، صفی از مدعیان برای سلازمان تشکیل شد و البته که حسن روحانی دست رد به سینه همگی زد.سازمان برنامه حداقل تا میانه دهه ۷۰ به معنای دقیق کلمه مغز متفکر اقتصاد ایران بود. مثال‌های روشنی از اثرگذاری سازمان در ذهن فعالان اقتصادی باقی است. از نامه محرمانه سازمان برنامه در دهه ۶۰ به امام خمینی برای پایان جنگ تا برنامه تعدیل ساختاری همگی زرمه‌های قابل توجه برای سازمان ساخته بود. در دولت محمد خاتمی، وضعیت کمی تغییر کرد. سازمان برنامه با کمک ۲ هزار کارشناس، برنامه شش توسعه را نوشت و به عنوان افتخاری ملی

کرد. در وزارت اقتصاد مدیرانی ارزشمند مانند مسعود کرباسیان روی کار آمدند و تمام توان خود را به کار بستند تا با اجرای ایده‌هایی مانند سامانه جامع هوشمند کمی از وخامت حال اقتصاد ایران کم کنند. اما در سازمان برنامه اتفاق خاصی رخ نداد و وضعیت همان ماند که بود.

بررسی روند اثرگذاری نهادهای اقتصادی طی ۴ سال گذشته نشان می‌دهد که سازمان برنامه، با تنظیم بودجه‌های سنواتی کمی به نظم‌بخشی به اقتصاد ایران کمک کرده ولی هیچگاه به جایگاه سابق به معنای هدایت و جهت دهی به حرکت اقتصاد برگشته است. وزارت امور اقتصادی و دارایی هم به کاهش تورم می‌بالد و بیشترین تمرکز خود را روی همین پروژه سیاسی– معیشتی دولت گذاشته است. اما نه‌تنها این دو نهاد که کلیت اقتصاد ایران نسبیتی با شرایط چندین دهه قبل خود ندارد. وزارت اقتصاد، سازمان برنامه و دیگر وزارتخانه‌های دولتی ۴ سال زمان صرف کردند تا اثرات وخیم بحران مدیریت گذشته را بشویند. با این وجود تراکم استخدام‌های بی‌دلیل و سیل قوانین دست‌وپاگیر پیش روی اقتصاد ایران باقی مانده است.

فضای فکری اقتصاد ایران تقریباً از کار افتاده است. اساتید اقتصادی کارآمد و صاحب فکری مانند محمد طیبیپان مهاجرت کرده‌اند و گاهی مسافر کشور می‌شوند، مدیران کارآمدی مانند محسن صفایی فراهانی خانه‌نشین شده‌اند و کارآفرینان خوش ذوق و بانگیزه‌های مانند اصغرقندچی و رفوگران به دوران

دولت‌های نهم ودهم در ایران فعالیت می‌کرد هم قابل مقایسه نبود. این در حالی است که سازمان برنامه، مهم‌ترین و حساس‌ترین نهاد دولتی است که باید برای توسعه اقتصادی نقش آفرینی کند اما متأسفانه در شرایط کنونی، سازمان برنامه در ایران ضعیف‌ترین حلقه در این زنجیره است. نه مدیرانی که در راس آن قرار گرفتند از توانایی حرفه‌ای و علمی لازم برای نقش آفرینی به معنای واقعی در فرایند توسعه کشور برخوردارند و نه کارشناسانی که امروز در این سازمان کار می‌کنند می‌توانند به معنای واقعی کلمه به اقتصاد کشور کمک کنند.

۲ آینده

فراری از برنامه‌ریزی برای توسعه اقتصادی کشور نیست. اگر می‌خواهیم سازمان برنامه موثری را پایه‌ریزی کنیم باید برای خود این سازمان و احیای کامل آن برنامه ریزی کنیم. سازمان برنامه برای بهبود وضعیت خود نیاز به برنامه پنج‌ساله دارد. براساس این برنامه باید جوانان نخبه و فارغ‌التحصیل از دانشگاه‌های داخلی را برای گذراندن دوره‌های تکمیلی به خارج از کشور اعزام کنیم. مهندسان، حقوقدانان، حسابرسان، متخصصان بانکی و مالی نخبه و برجسته کشور باید با ارتقای سطح دانش و به روز کردن تحصیلاتشان سازمان برنامه را از صفر برای کشور احیا کنند. کوتاه‌ترین راه برای رسیدن به این

هدف کمک گرفتن از شرکت‌های بین‌المللی مثل مکنزی است. شرکت مکنزی یک شرکت بین‌المللی است که خبره‌ترین و نخبه‌ترین دانشمندان جهان را استخدام کرده است. کارشناسان و دانشمندان به کار گرفته شده در مکنزی نه صرفاً افراد آزمایشگاهی بلکه افرادی کارا و به درد بخور هستند. این گروه طی بیست سال گذشته برنامه توسعه اقتصادی عربستان را نوشتند. شرکت مکنزی پس از تصویب برجام گزارشی

۲۰۰ صفحه‌ای درباره ایران نوشت. این گزارش که به فارسی هم ترجمه شده با عنوان «فرصت‌های اقتصادی هزار میلیارد دلاری» منتشر شده است. از نظر من این گزارش جذاب‌ترین گزارش اقتصادی است که تاکنون در مورد اقتصاد ایران در سطح جهان به نگارش درآمده است. گزارش موسسه مکنزی، گزارشی مثبت است که زمینه‌های جذب سرمایه خارجی در ایران را بسیار علمی، حرفه‌ای و سنجیده بررسی کرده است. این گزارش نشان می‌دهد که تا چه اندازه می‌توان بر توان علمی مشاوران خارجی در زمینه برنامه ریزی برای احیای کوتاه مدت سازمان برنامه اتکا کرد. کاری که این شرکت مطالعاتی می‌تواند در عرض دو سال برای اقتصاد ایران انجام دهد، ممکن است برای کارشناسان داخلی با مدت زمان پنج سال قابل انجام باشد. دعوت از این موسسات برای کمک به احیای سازمان برنامه راه کوتاه تری است آن هم

راهی جز برنامه‌ریزی نیست

کابینه دوازدهم به تحول اقتصادی نیاز دارد



فرماندهی اقتصاد کشور با کدام بخش از بدنه اقتصادی دولت است؟ کدام یک از نهادها و وزارت خانه‌های اقتصادی نقش تعیین‌کننده‌ای در هدایت دیگر بخش‌ها ایفا می‌کند؟ در پاسخ به این سوالات بهتر است در وهله اول به باید‌ها و در وهله دوم به شرایط کنونی پرداخت. بهتر است پیرسیم که شکل ایده‌آل در این زمینه چیست و در حال حاضر کشور ما در چه شرایطی از منظر سکانداری اقتصاد به سر می‌برد و کدام نهاد نقش موثری در این زمینه ایفا می‌کند. در این گفتار تلاش شده به این سوالات با در نظر گرفتن آنچه باید باشد و آنچه هست پاسخ داده شود و در نهایت به عملکرد دولت یازدهم در ارتباط‌نهاد موثر در رهبری اقتصاد کشور هم پرداخته شده است.

۱ آنچه گذشت

مهم‌ترین بخشش از مجموعه اقتصادی دولت که نقشش هدایت و رهبری دیگر بخش‌ها را برعهده دارد سازمان برنامه است. سازمان برنامه در سال ۱۳۲۷ توسط آقای ابتهاج در ایران تاسیس شده است. اولین برنامه اقتصادی در آن زمان با مشاورت یک شرکت آمریکایی تهیه شد. در این دوره یک برنامه هفت‌ساله برای اقتصاد ایران در

بازنشستگی اجباری رسیده‌اند. در سوی مقابل هیچ نیروی مدیریتی، فکری و کارآفرینی تولید نشده و این محصول ۴ دهه دولرداری تمامی مدیرانی است که به آتی تمام دست آوردهای مدیریتی اقتصاد ایران تا پیش از سال ۵۸ را یکسره استکباری و استعماری قلمداد کردند. سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی یا وزارت اموراتقصادی و دارایی با هر رئیس و وزیری نمی‌توانند کاری کنند که کارآفرینان دیگسری مانند قندچی خلق شوند. اساساً ساختارهای اقتصاد ایران چنان فرسوده شده که به جای کارآفرین، وام‌گیرندگان کلان پرورش داده و به جای بخش خصوصی مستقل، بورژوازی وابسته تولید کرده است. در چنین منظومه‌ای تفاوتی میان هیچ نهاد دولتی نیست.

اصغرقندچی در ۹۵ سالگی همچنان برنامه روزانه‌اش را ادامه می‌دهد. او به سسوله لوازم یدکی باقیمانده از ماک سابق می‌رود، ساعت‌ها به کامیون‌های اوراقی خیره می‌شود، چند عکس قدیمی را می‌بیند و باز هم به خانه باز می‌گردد. قندچی برخلاف کارآفرینان دوران معاصر، مانیفست رفتاری دارد. او مشوه رفتاری شخصی دارد و هنوز هم دیسیپلین‌های رسمی کارخانه‌اش را رعایت می‌کند. دفتر فرسوده و قدیمی او هنوز هم مهمانانی ویژه دارد. بخصوص مدیران کت‌وشلوار پوش و موسفید کرده دولتی که گاهی برای طلب حلالیت می‌آیند.

در شرایطی که به دلیل فقدان تحصیلات و تجربه کافی ممکن است برای رسیدن به اهداف مورد نظر در این زمینه، به مدت زمان بیشتری نیاز داشته باشیم. پیشنهاد من این است که از سازمان‌هایی مثل مکنزی با ویژگی‌هایی مثل خصوصی بودن، آشنایی به فعالیت‌های اقتصادی در منطقه و ایران و البته استفاده از کارشناسان ایرانی برای تحکیم بنیان‌های سازمان برنامه دعوت کنیم.

۳ دولت یازدهم چه کرد؟

بازلزله مهیبی که در دولت‌های نهم ودهم در سازمان برنامه ایجاد شد بعید به نظر می‌رسد که کار احیا و تحکیم بنیان‌های سازمان برنامه به راحتی انجام شود. سازمان برنامه در چهارسال گذشته بسا روی کار آمدن دولت یازدهم ایجاد شد. این دولت سازمان را تشکیل داد و هم اکنون این سازمان در زمینه تنظیم بودجه با همکاری وزارت خانه‌های اقتصادی از جمله وزارت اقتصاد و دارایی فعالیت می‌کند اما کار سازمان کیفیت لازم را ندارد. این بی‌کیفیتی تاجایی خود را نشان داده که برنامه ششم توسعه که توسط دولت تهیه شد، به دلیل ضعف‌های موجود از سوی مجلس پذیرفته نشد. مجلس خود شروع به نوشتن برنامه کرد اما برنامه مجلس از برنامه دولت هم ضعیف‌تر بود. برنامه ریزی در ایران مغشوش و فشل است و باید هرچه زودتر برای آن فکری کرد.

گذر از استعمار به توسعه

چگونه یک کشور جهان سوم تبدیل به یکی از مدرن ترین کشورهای آسیا شد؟ چگونه مالزی؛ کشوری که مستعمره انگلیسی ها بود در حال حاضر یکی از مقصدهای پرطرفدار توریستی جهان شده است؟



متین دخت والی نژاد
خبرنگار

سال ۱۹۸۱ مالزی از نظر معیشت شهروندان و وضعیت اقتصادی یکی از فقیرترین کشورهای دنیا به حساب می آمد، به طوری که سرانه درآمد هر فرد میانگین ۱۰۰۰ دلار بود. ماهاتیر با مدرک تحصیلی پزشکی دقیقاً در نخستین روزهایی که عنوان نخست وزیری را به سوابق خود ستیاق کرد، چشم انداز واقع بینانه ۱۰، ۲۰ و ۴۰ ساله را برای کشور ترسیم کرد و پس از آن به تلاش برای افزایش بهره‌وری نیروی انسانی متمرکز شد. در سال‌های نخست مدیریت، او بیشترین بودجه‌ها را برای آموزش همگانی، کسب مهارت فنی و ریشه کن کردن فقر اختصاص داد. او با ارتقای ارتباط مالزی با کشورهای خارجی، دانشجویان را به صورت بورسیه به دانشگاه‌های معتبر خارجی فرستاد و به همین ترتیب دانش و فناوری کشور را توسعه داد. همچنان اندیشه تعامل با دنیا تا حدی در ذهن ماهاتیر قوی بود که زبان اصلی دانشگاه‌ها و مراکز علمی و حتی بسیاری از مدارس را به انگلیسی تغییر داد. ماهاتیر با این اقدامات محیطی امن و آرام برای سرمایه‌گذاران خارجی ایجاد کرد. به همین ترتیب شرکت‌های چند ملیتی یکی یکی وارد این کشور شدند. این شرکت‌ها در افزایش اشتغال و انتقال تکنولوژی به این کشور کمک کردند. این اتفاق تا جایی گسترش پیدا کرد که بیش از ۶۰ درصد سهام شرکت‌های ثبت شده در مالزی به خارجی‌ها واگذار شد. به گفته کارشناسان این اتفاق موجب افزایش رشد اقتصادی این کشور در آن سال‌ها شد.

از طرف دیگر برای بهره‌وری از نیروی انسانی، ماهاتیر زمینه‌های فعالیت‌های بخش خصوصی در کشور را هموار کرد. به طوری که به گفته خود او دولت در هیچ زمینه‌ای که بخش خصوصی فعالیت می‌کند وارد نمی‌شود و سرمایه‌گذاری نمی‌کند. او آنتنان از بخش خصوصی حمایت می‌کرد که جلوی ملی شدن صنعت کشورش را گرفت. در زمان ماهاتیر شرکت‌های عمرانی،

فرودگاه‌ها، شرکت‌های آب و برق و غیره همگی به بخش خصوصی واگذار شدند. چندی قبل یکی از روزنامه‌های اقتصادی کشور گزارشی در مورد وضعیت مالزی منتشر کرد که در آن به این موضوع اشاره شده بود: «از دهه ۱۹۸۰ به بعد، تمرکز دولت بیشتر بر عمق دادن و غنای صنعتی اقتصاد بود، اجرای برنامه جامع صنعتی (Industrial Master Plan, IMP) از سال ۱۹۸۶ تا سال ۱۹۹۵ در دستور کار قرار گرفت و پروژه‌های عمده صنعتی، مانند کارخانه‌های نورد فولاد و اتومبیل ملی به اجرا درآمد. سهم رشد تولید در سال ۱۹۹۸ در اقتصاد ۲۵/۵ درصد بود که نسبت به ۱۶/۶ درصد در سال ۱۹۶۰ قابل ملاحظه بود.» به گفته برخی کارشناسان، مالزی از افزایش رشد درآمدها به عنوان نوعی پارانه استفاده می‌کند تا از فشار اقتصادی حاصل از اصلاحات و تغییرات اقتصادی بر شهروندان آسیب‌پذیر جلوگیری کند.

دگرگونی شاخص‌های اقتصادی

مالزی توانست در دهه‌های ۸۰ و ۹۰ رشد اقتصادی میانگین هفت درصدی را داشته باشد. از سوی دیگر تورم این کشور اندک بود. همچنین با پایه‌گذاری سیاست‌های درست، اقتصاد این کشور در سال‌های بعدی نیز تحت تاثیر قرار گرفت. از سال ۲۰۰۰ تا کنون این کشور تورم متوسط کمتر از ۳ درصد را تجربه کرده و تولید ناخالص داخلی‌اش از ۲۴ میلیارد دلار در سال ۱۹۸۰ به حدود ۲۰۰ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۵ رسیده است. البته رشد برای مالزی در دهه‌های ۲۰۰۰ هم داشته است. به طوری که با توجه به رشد سریع اقتصاد، این کشور با کمبود نیروی کار روبه‌رو شد. بر اساس گزارش ایندوونیا پست، بیش از سه میلیون کارگر خارجی از کشورهای اندونزی، هند، بنگلادش، نپال و میانمار در مالزی حضور دارند. به طوری که گفته می‌شود هر روزه بیش از هزار کارگر مهاجر به فرودگاه

بین‌المللی کوالالامپور پا می‌گذارند. اما به گفته سازمان‌های بین‌المللی حمایت‌چندانی از این نیروی کارها در مالزی نمی‌شود و کارفرمایان این کشور رفتار درستی با این افراد ندارند. به طوری که بر اساس گزارشی که خبرگزاری ایرنا منتشر کرده بود، بازرسان عفو بین‌الملل در بازدید از رستوران‌ها، ساختمان‌ها و کارخانه‌هایی که از کارگران خارجی بهره می‌گیرند، از شرایط نامساعد زندگی و بهداشتی در محل اسکان این کارگران گزارش داده‌اند.

معجزه گردشگری

مالزی با توجه به نزدیک بودن به کشورهایمانند هنگ کنگ، تایلند، چین و کره در رقابت شدید صنعت گردشگری قرار دارد. از سوی صنعت گردشگری هر روز رقابتی‌تر می‌شود. بر اساس گزارش سازمان جهانی جهانگردی، در قاره آسیا، مالزی موفق‌ترین کشور در زمینه جذب توریسم محسوب می‌شود. این کشور تلاش زیادی جهت کسب عنوان «قطب گردشگری تجاری آسیا» کرده و قصد دارد در سال ۲۰۲۰ با جذب ۳۵ میلیون توریست، سهم توریسم را در تولید ناخالص ملی به اندازه ۳ برابر افزایش دهد. «کوالالامپور» ششمین شهر توریستی جهان است که توانسته ۳۰۱۳ میلیون توریست خارجی را جذب کند. به گفته برخی کارشناسان صنعت گردشگری، وقتی با مردم مالزی صحبت می‌کنید به راحتی اعلام می‌کنند که قدیمی ترین اثر تاریخی در مالزی حداکثر مربوط به صد سال قبل است، اما این کشور توانسته است در زمینه جذب توریست، از بسیاری از کشورهای مفتخر به دارا بودن آثار تاریخی جلو بزند. مالزی توانسته است فضایی ایجاد کند که بسیاری از شهروندان کشورهای اسلامی سفر به این کشور را در لیست اولویت‌های خود قرار دهند. آنها بر این باورند که ایران هم می‌تواند با استفاده از

راه‌هایی که مالزی به کار برد، به یک کشور توریستی بزرگ تبدیل شود. حتی در گذشته در همین رابطه مقامات ایرانی با وزرای مالزی برای همکاری و همفکری مذاکراتی داشتند. برنامه اول توسعه صنعت توریسم مالزی که از سال ۲۰۰۱ آغاز شد و تا پایان سال ۲۰۱۰ نیز ادامه داشت یک نمونه بسیار موفق از ترویج یک مقصد گردشگری نه تنها در آسیا بلکه در سطح دنیا بود و وزارت توریسم مالزی موفق به کسب جوایز متعددی در سطح بین‌المللی به خاطر طراحی و اجرای این برنامه شد.

مالزی دارای اقتصاد آزاد با درآمد بالا است. این کشور بیش از ۲۵ سال متوالی است که رشد اقتصادی بیش از ۷ درصد را تجربه می‌کند. علاوه بر رشد اقتصادی بالا، این کشور توانست فقر را از بین ببرد و از آن مهمتر اینکه موفق شده از یک اقتصاد منابع طبیعی محور در سال ۱۹۷۰ به یکی از صادرکنندگان لوازم الکترونیکی، قطعات الکترونیکی، روغن نخل و گاز طبیعی تبدیل شود. پس از بحران اقتصادی آسیا در سال ۱۹۹۸، مالزی توانست به رشد اقتصادی ۵.۵ درصدی در سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۸ برسد. این کشور با بحران اقتصادی سال ۲۰۰۸ روبه‌رو شد اما توانست صدمات اقتصادی آن را جبران کند و در سال ۲۰۱۰ به رشد

عنوان	رقم
نرخ رشد تولید ناخالص ملی	۱/۸ درصد
رشد اقتصادی	۵/۳ درصد
نرخ تورم	۳/۶ درصد
نرخ بیکاری	۳/۴ درصد
نرخ بهره	۳ درصد
صادرات	۷۹ میلیارد (رینگیت)
واردات	۷۳ میلیارد (رینگیت)

«کوالالامپور» ششمین شهر توریستی جهان است که توانسته ۳۰۱۳ میلیون توریست خارجی را جذب کند. به گفته برخی کارشناسان صنعت گردشگری، وقتی با مردم مالزی صحبت می‌کنید به راحتی اعلام می‌کنند که قدیمی ترین اثر تاریخی در مالزی حداکثر مربوط به صد سال قبل است.

اقتصادی ۵.۷ درصد برسد. ارزش صادرات مالزی ۱۳۴ درصد تولید ناخالص است. نرخ معمول تعرفه این کشور ۴.۴ درصد است. سرمایه‌گذاری در برخی بخش‌ها محدود شده و در حال حاضر برخی شرکت‌های دولتی اقتصاد این کشور را دستکاری می‌کنند.

بخش مالی این کشور همچنان در حال رشد است. نظارت بر بانکداری در مالزی تقویت شده و اقداماتی در خصوص آزادسازی بازارهای سرمایه نیز در این کشور رخ داده است. کمتر از یک درصد شهروندان مالزی زیر خط فقر زندگی می‌کنند و تمرکز دولت به سمت رفاه، ۴۰ درصد مردم این کشور را از فقر نجات داده است. شهروندان با درآمد پایین در برابر شوک‌های اقتصادی و همچنین افزایش هزینه‌های زندگی و تعهدات مالی از قشرهای دیگر آسیب‌پذیرتر هستند. نابرابری درآمد در مالزی با توجه به سایر کشورهای آسیای شرقی بالا بوده اما دولت توانست آن را به تدریج کاهش دهد. به طور مثال از سال ۲۰۰۹ الی ۲۰۱۴ میانگین درآمد قشر پایین یعنی همان ۴۰ درصد، ۱۱.۹ درصد هر سال افزایش پیدا کرد. با هدفمند کردن یارانه‌ها دولت به درستی توانست از قشرهای محروم این کشور حمایت کند و پول بیشتری به فقرا دهد.

انتظار می‌رود تولید و تقاضا در داخل در سال‌های آینده افزایش پیدا کند و این موضوع می‌تواند از رشد اقتصادی این کشور حمایت کند. از سوی دیگر پیش‌بینی می‌شود وضعیت تجارت خارجی مالزی در سال‌های آتی بهبود پیدا کند. این در حالی است که بانک جهانی به دلیل همسو بودن اقتصاد جهانی با اقتصاد چین و از طرفی نامطلوب بودن اقتصاد چین، در تازه‌ترین گزارش خود پیش‌بینی در خصوص رشد اقتصادی مالزی را کاهش دهد.

توسعه به سبک اتحاد

روبه‌رو شدند. بحث فساد و اتهاماتی که به نخست‌وزیر بعدی زده شد باعث شد تا در چندسال اخیر سرعت رشد این کشور کمی کاهش پیدا کند. در نتیجه برنامه‌ای که تا سال ۲۰۲۰ درآمد کشور را افزایش می‌داد با این مشکلات کمی عقب افتاد.

اما به هر صورت با رهبری درست توانستند همه سلیقه‌ها را در بر بگیرند و اختلافات نادیده گرفته شد و همگی برای پیشرفت کشورشان تلاش کردند.

عربی و ایران نیز برای تفریح و گردشگری پزشکی به این کشور سفر می‌کنند. گردشگری پزشکی به این معناست که فردی بیمار به مالزی سفر می‌کند و در بهترین بیمارستان با بهترین خدمات با قیمت خوب درمان می‌شود.

کشور مالزی از راه‌های مختلف توسعه یافت. آق‌سای ماهاتیر یک برنامه ۲۰۲۰ نیز داشت که مالزی را به جایگاه کشورهای پیشرفته برساند اما در این راه با مشکلاتی

می‌کردند. در مالزی یک فرد مسلمان محبه را در کنار یک فرد با مذهبی دیگر مشاهده می‌کنید. این تحمل‌پذیری را داشتند که حتی از کشورهای اروپایی در یک دورانی که در اروپا بحران بیکاری بود، مهاجر پذیرفتند. در واقع برعکس از کشورهای اروپایی به این کشور برای کار سفر کردند. این گونه اقتصاد این کشور شکوفا شد.

از طرف دیگر این کشور صنعت گردشگری خود را توسعه داد. از کشورهای

به سمت تولید محصولات پیشرفته حرکت کنند. این اتفاق بسا ارزش افزوده‌های همراه شد. از سوی دیگر روابطش را با آمریکا بسیار قوی کرد و تعداد زیادی دانشجو و مهندس به آمریکا فرستاد که آنها در زمینه تکنولوژی‌های پیشرفته آموزش ببینند و در مالزی محصولات پیشرفته را تولید کنند.

این کشور محیط مساعدی برای تولید و زندگی شده بود، به طوری که اقوام گوناگون به طور مسالمت آمیزی کنار یکدیگر زندگی

اسلام و هندو در آن ساکن هستند. به همین ترتیب یکی از نگرانی‌هایی که وجود داشت این بود که درگیری و اختلاف بین این اقوام صورت بگیرد.

آقای ماهاتیر محمد در دوره طولانی توانست به عنوان نخست وزیر در مالزی خدمت کند و این هنر را از خود نشان داد که همه این اقوام را کنار هم بگذارد و به کمک هم مسیر توسعه مالزی را هموار کند و از آن حالت اقتصاد منابع اولیه به تدریج

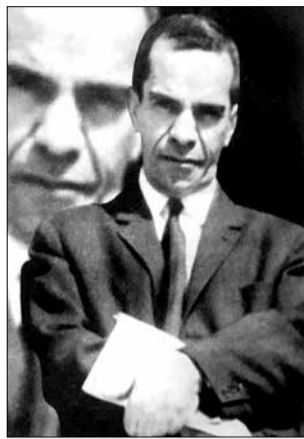
جعفر خیرخواهان
کارشناس اقتصادی و امور بین‌المللی

مالزی مانند همه کشورهای در حال توسعه در اوایل وابسته به منابع طبیعی، کشاورزی و خصوصاً کائوچو (لاستیک طبیعی) بود. مالزی یک ویژگی‌ای که دارد این است که دارای اقشار متنوعی است. به عبارتی قومیت‌ها، نژادها و ادیان مانند

کارآفرین



ساختمان مرکزی شرکت خوراک در سال ۱۳۴۸ شمسی



علی خسروشاهی، بنیان‌گذار گروه صنعتی مینو



زندگی و کارنامه‌ی علی خسروشاهی

داستان کارخانه شکلات‌سازی

علی خسروشاهی، بنیان‌گذار شرکت مینو؛ از تهران تا سوئیس

فریده عنایتی
خبرنگار

دوره‌ای که علی خسروشاهی کارهای تولیدی و تجارت انجام می‌داد، دوره طلایی صنعت ایران بوده است. هر کس در گوشه‌ای از ایران صنعتی بزرگ بنا و موتور اقتصاد را روشن کرده بود، خسروشاهی هم کارآفرین همان دوران بود. او روزی ۱۲ ساعت کار می‌کرد، اما می‌گفت که ایروانی حدود ۱۴ ساعت کار می‌کند.

● ظهور غول خوشمزه

طبق کتاب «موقعیت صاحبان صنایع در ایران عصر پهلوی، زندگی و کارنامه علی خسروشاهی» دهه‌های ۱۳۲۰ و ۱۳۳۰ شمسی را شاید بتوان عصر نمایندگی‌ها نام داد. به‌طوری که خسروشاهی هم در اولین سفر اروپایی‌اش که ۸ ماه طول کشید توانست نمایندگی محصولات دارویی بوتس انگلستان را در سال ۱۳۲۷ بگیرد. حتی گفته می‌شود که داشتن نمایندگی بوتس یکی از عواملی بود که باعث شد علی خسروشاهی بعدها بتواند نمایندگی نستله سوئیس را بگیرد. همچنین گرفتن نمایندگی بوتس باعث شد اولین پایه‌های بنای سازمانی گذاشته شود که بعداً به صورت سازمان توزیع و فروش شرکت خوراک و گروه صنعتی مینو درآمد. طی این سال‌ها خسروشاهی مدتی پودر شونده توزیع می‌کرد. علاوه بر این‌ها، او شیر خشک شرکت نستله در ایران توزیع می‌کرد. در کتاب سرگذشت پنجاه کشنگر اقتصادی ایران نوشته شده است: «به روایت یکی از مدیران، خسروشاهی، قبل از تأسیس شرکت مینو، آب‌نبات و بیسکویت از انگلیس وارد می‌کرد».

بر اساس کتاب «موقعیت صاحبان صنایع در ایران عصر پهلوی، زندگی و کارنامه علی خسروشاهی» در پایان سال‌های دهه ۱۳۲۰ شمسی کم‌کم کارخانه‌هایی در ایران دایر شده بود. از جمله آن می‌توان به کارخانه روغن نباتی شاه‌پسند، کارخانه ساخت دارو و لوازم آرایش تولید دارو و کارخانه کاناداداری اشاره کرد. در رسته مواد خوراکی هم کارخانه بیسکویت‌سازی ویتا و آب‌نبات و تافی‌سازی داداش زاده در آن سال‌ها تأسیس شدند. علی خسروشاهی کار تولید مواد غذایی را با تولید آب‌نبات و تافی شروع کرد. اما دلیل این امر روشن نیست. حسن خسروشاهی، پسر علی خسروشاهی که حالا یکی از کارآفرینان موفق ایران در کاناداست و شرکت زنجیره‌ای فروش لوازم الکترونیک فیوچر شاپ را در کانادا راه‌اندازی کرده است، در توزیع این مسئله می‌گوید: «یادم نیست به چه دلیل ما تصمیم گرفتیم که کار تولیدی خود را با تولید آب‌نبات و تافی شروع کنیم. به خاطر ندرام که این تصمیم نتیجه بررسی بازار بوده باشد. شاید علت این بود که ما آب‌نبات وارد می‌کردیم و محصولات داداش زاده مستقیماً با آن رقابت می‌کرد، ولی ایسن امر تا حدودی در خصوص بیسکویت هم صادق بود. شاید تولید آب‌نبات و تافی از سایر محصولات غذایی که ما وارد می‌کردیم آسان‌تر بود و شاید خرید ماشین‌آلات آن به سرمایه کمتری احتیاج داشت. از نظر بازاریابی، شاید بهتر بود که با بیسکویت شروع می‌کردیم. چون بازار آن بزرگ‌تر بود».

بالاخره ۱۶ آبان سال ۱۳۳۸، شرکت پارس مینو به‌منظور تولید مواد غذایی و دارویی در کیلومتر ۱۰ جاده مخصوص کرج فعالیتش را آغاز کرد. آن زمان مساحت کل کارخانه ۲۳۳۰۰ مترمربع بود و زیربنای آن تا سال ۱۳۵۶، ۷۰۰۰ مترمربع گسترش یافت. شرکت در سال ۱۳۴۷ به سهامی

خاص و در سال ۱۳۵۳ به سهامی عام تبدیل و وارد بورس شد. حجم سهام معامله‌شده در سال ۱۳۵۴ بیش از ۱۰۶ هزار سهم بود که سازمان گسترش مالکیت ۵۰ درصد آن را خریداری کرد. تا زمانی که مینو وارد بورس شود، خسروشاهی‌ها سرمایه‌دار عمده آن بودند. البته حتی بعد از اینکه شرکت وارد بورس شد و تعداد سهامدارانش به ۱۵۱۷ نفر رسید، باز هم خانواده خسروشاهی بیشترین سهام را در اختیار داشتند.

دهه ۵۰ سال‌های اوج توسعه شرکت بود. سود ویژه این شرکت در سال‌های ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۴ از ۱۴۲ به ۷۲۱ میلیون ریال افزایش پیدا کرد. همچنین سرمایه شرکت هم در دهه ۵۰ روندی تصاعدی داشت. به‌طوری که پایان سال ۱۳۵۵ (پس از ۱۷ سال) ۵ میلیون ریال به هزار و نود و سه میلیون ریال توسعه پیدا کرد. در همین سال‌ها بود که بخش‌های مختلف تولید آب‌نبات، بیسکویت، پاستیل، شکلات، پنک، ویفر، آدامس و ... در شرکت راه‌اندازی شد. همین راه‌اندازی‌ها و توسعه کار باعث شد که پرسنل شرکت تا سال ۱۳۴۲ به ۱۵۰ نفر برسد. حتی این توسعه باعث شد که خدمات رفاهی شرکت هم افزایش پیدا کند. به این شکل که امکان ارائه خدمات بیشتر از قبیل اعطای وام مسکن و پاداش سالانه به کارکنان فراهم شد. آن سال‌ها، سال‌های رقابت کارخانه‌های شکلات و بیسکویت بود. خسروشاهی در مینو، شرکت‌های تولید دارو، شرکت متعلق به داداش زاده و شرکت ویتا متعلق به تهران‌چی رقیب یکدیگر در تولید کیک، بیسکویت و ... محسوب می‌شدند. آن زمان محصولات غذایی تحت لیسانس شرکت‌های خارجی قرار داشتند، مثلاً پنک‌نمکی، تحت لیسانس پاتریس فودز و بیسکویت تحت لیسانس یک شرکت انگلیسی بود. آن‌طور که در کتاب «موقعیت صاحبان صنایع در ایران عصر پهلوی، زندگی و کارنامه علی خسروشاهی» نوشته شده است: «علی خسروشاهی در سفرهایش به خارج از کشور مرتب در نمایشگاه‌ها و معارضه‌ها نمونه اجناس متفاوت جمع‌آوری می‌کرد و می‌چشید. دریکی از این امتحانات به محصولی برمی‌خورد که بعداً در ایران بانام پنک‌نمکی به بازار عرضه شد. جنسی که علی خسروشاهی به آن برخورد کرده بود، محصول شرکت آمریکایی بیاتریس فودز بود». خسروشاهی موفق می‌شود پنک‌نمکی را تحت لیسانس این شرکت در ایران تولید کند. حسن خسروشاهی در خصوص نام‌گذاری این محصول می‌گوید: «در دوران کودکی با مادرم به قنادی مینا در ابتدای خیابان نادری می‌رفتم. آن‌ها یک شیرینی داشتند به نام پنک که خیلی موردعلاقه من بود. محصولی هم که قرار بود تولید شود خیلی پف داشت و چون محصولی شور بود، من تصمیم گرفتم که اسم آن را پنک‌نمکی بگذارم ... این محصول به یکی از موفق‌ترین و پرسودترین محصولات مینو تبدیل شد. پنک‌نمکی به‌قدری موفق شده بود که شرکت مینو در سال ۱۳۵۶ درصدد بود می‌شود در اوایل دهه پنجاه، در سه شیفت و حدود هفت و نیم تن روزانه تافی تولید می‌کرد. علاوه بر تولیدات، شرکت مینو در توزیع محصولاتش هم زیاندار بود. به‌طوری که تشکیل شبکه توزیع را یکی از موفق‌های گروه مینو در زمینه گسترش بازار و برگشت هزینه تولید می‌نامند.

البته در کنار تمام این اقدامات و تولیدات شرکت برای آموزش کارکنانش هم هزینه می‌کرد. شرکت مینو برای تربیت نیروی ماهر، کارگران دیپلمه و بالاتر را به موسسات مختلف آموزشی اعزام می‌کرد تا تولید شکلات را بیاموزند. همچنین برای کسب توانایی بیشتر، کارگران فنی را به سوئیس، آلمان و آمریکا می‌فرستاد.

● خط پایان برای مینوی خسروشاهی

زمان انقلاب ۵۷، علی کشور را ترک نکرد و سعی داشت در کارخانه حضور داشته باشد. حتی زمانی که رادیو لیست ۵۱ نفره قانون حفاظت صنایع را می‌خواند و مینو مشمول آن نشد، با اطمینان به اداره شرکت پرداخت. شرکت مینو مشکلی با نظام بانکی در مورد عدم پرداخت بدهی نداشت. خسروشاهی حتی در روزهای بحرانی انقلاب که

تأسیس شد. همچنین شرکت مینو اواخر شهریور ۱۳۴۱، برای اولین بار ویفر را در بازار ایران عرضه کرد. کارگاه ویفرسازی سوئین کارگاهی بود که به راه افتاد.

طی این سال‌ها کار و فعالیت شرکت مینو مدام گسترش پیدا می‌کرد. همان سال ۱۳۴۱، کارخانه دارویی بهداشتی مینو هم به بهره‌برداری رسید و تا سال ۱۳۵۷ تولیدات خود را تحت لیسانس برندهای معتبر اروپایی به بازار عرضه می‌کرد. البته لوازم آرایشی بخش کوچکی از فعالیت شرکت را تشکیل می‌داد. آن زمان هم این محصولات عمدتاً به صورت مواد آماده وارد و در ایران مخلوط و بسته‌بندی می‌شدند. ۱۱ سال بعد از تأسیس شرکت مینو، یعنی ۱۹ مهر سال ۱۳۴۹، سوئین شرکت گروه به نام شرکت صادراتی پرسوئیس (سهم خاص) تأسیس شد. البته هدف از این شرکت، صادرات محصولات شرکت بود. به‌رحال هر قدر که شرکت رشد پیدا می‌کرد، نیاز برای تأسیس شرکت‌های جدیدتر هم بیشتر می‌شد. به‌طور مثال شرکت چاپخانه برای نیازهای چاپی شرکت و کارخانه کشمش پاک کنی در قوجان تأسیس شد. نمودار صعود شرکت همین‌طور ادامه داشت. سال ۵۱، شرکت صنعتی مینو با هدف تولید محصولات غذایی، شیرینی و شکلات این بار در زنجان (خرم‌دره، کیلومتر ۸۵ جاده قزوین-زنجان) شروع به کار کرد. ورود مینو به این منطقه که امکانات کمی داشت، باعث ایجاد رونق در منطقه شد. زمین کارخانه از زمین‌داران بزرگ خریداری و تولیدات شرکت در قالب ده‌ها محصول بیسکویت، تافی، کیک، آرد صنعتی و پنک به بازار عرضه شد. تولیدات شرکت آن‌قدر زیاد شده بود که گفته می‌شود در اوایل دهه پنجاه، در سه شیفت و حدود هفت و نیم تن روزانه تافی تولید می‌کرد. علاوه بر تولیدات، شرکت مینو در توزیع محصولاتش هم زیاندار بود. به‌طوری که تشکیل شبکه توزیع را یکی از موفق‌های گروه مینو در زمینه گسترش بازار و برگشت هزینه تولید می‌نامند.

البته در کنار تمام این اقدامات و تولیدات شرکت برای آموزش کارکنانش هم هزینه می‌کرد. شرکت مینو برای تربیت نیروی ماهر، کارگران دیپلمه و بالاتر را به موسسات مختلف آموزشی اعزام می‌کرد تا تولید شکلات را بیاموزند. همچنین برای کسب توانایی بیشتر، کارگران فنی را به سوئیس، آلمان و آمریکا می‌فرستاد.

به این ترتیب با اینکه شرکت هنوز مشمول ملی شدن نشده بود، اما مشکلات و مسائل باعث شد تا مدیران شرکت شهریور ۵۸ به مهندس بازرگان، نخست‌وزیر دولت موقت درباره آینده مینو نامه

بنویسند: «حال که روشن شده است شرکت مینو از بدو تأسیس، از گرفتن وام‌های سنگین و پرداخت بهره‌های گزاف احتراز کرده و مشمول آیین‌نامه اجرایی حفاظت و توسعه صنایع شده است، با مشکلات زیادی روبه‌رو است. حال که شرکت از مشکلات مالی، کمبود مواد اولیه و فقدان مدیریت راهی یافته، هنوز در معرض تحریکات اشخاص فرصت‌طلب و خرابکار و ناآگاهی کارگران قرار دارد و ادامه این وضع نتیجه‌ای جز تعطیلی کارخانه نخواهد داشت ... آنها باب تازه‌ای مفتوح کرده‌اند تحت عنوان «جدد کردن مالکیت از مدیریت.»» ماجرای گرفتن کارخانه از مالکان آن تا جایی پیش رفت که حبیب‌الله پیمان، رهبر گروه جنبش مسلمانان مبارز در کارخانجات مختلف سخنرانی می‌کرد. او در کارخانه مینو به کارگران اطمینان داد که بیرون کردن مالکان شرکت هیچ خسارتی به شرکت نمی‌زند. او گفت: «شاه رفت، هیچ حادثه‌ای رخ نداد. خسروشاهی هم برود، هیچ چیزی نمی‌شود.» به این ترتیب بود که بالاخره خسروشاهی از کارخانه کنار گذاشته شد. سال ۱۳۵۸، بر اثر بحران کارگری، دادستان انقلاب یک نفر از سوی نهادهای دولتی را مسئول اداره کارخانه کرد. بعد آن اوضاع همین‌طور پیچیده‌تر شد. گروه‌های مختلف عقیده‌های متفاوتی داشتند، نقش گروه‌های چپ در تشدید این رویکرد و فقدان فضای قابل فهم بر شدت این بحران‌ها اضافه کرد.

فروردین ۵۹ ابوالحسن بنی‌صدر در نامه‌ای به وزارت صنایع اعلام کرد که شوروی انقلاب جمهوری اسلامی ایران در جلسه ۱۷ اسفند ۵۸ خود بر اساس پیشنهاد وزارت صنایع، اداره کارخانجات گروه صنعتی مینو (صنعتی پارس، خوراک و پرسوئیس) را به این وزارتخانه سپرده است. البته این خلاف وعده‌های بود که قبلاً داده بودند. به‌رحال با اینکه مینو موج اول را پشت سر گذاشته بود، اما در موج‌های بعدی شرکت مینو با رأی کمیسیون ماده دو متمم قانون حفاظت از صنایع ملی شد. اوضاع تا جایی پیش رفت که خسروشاهی ایران را ترک کرد و به سوئیس رفت. با اینکه او در سوئیس دیگر فعالیت‌های صنعتی انجام نداد، اما در خرید و فروش ارز و سهام فعالیت کرد.

علی خسروشاهی کسی که ایرانی‌ها خطرات زیادی بسا محصولات او دارند، در سال ۷۷ در سوئیس بر اثر تصادف با موتور فوت کرد. او در نامه‌ای به مهندس بازرگان در زمان اعتصابات کارگری نوشته بود: «اعتصاب در کشور ما مجانی است، زیرا کارگر هم حقوق خود را می‌گیرد و هم اعتصاب می‌کند. بنابراین، اعتصاب از نظر او، حالت یک نوع تعطیلات با حقوق را دارد که نتیجه آن هر چه باشد، کارگر بالطبع به آن تمایل دارد. این امر از خصایص اغلب حکومت‌های فاشیستی می‌باشد که علاوه بر حمایت از سرمایه‌داری نظری به حمایت از کارگران هم می‌کند و رژیم سابق نیز عیناً این سیستم را اجرا کرده است.»



روبروی دفتر علی خسروشاهی؛ نفر اول از راست حسن خسروشاهی، نفر چهارم علی خسروشاهی با مهمانان خارجی در اواسط دهه ۱۳۴۰ شمسی



فرمگاه‌های لوازم الکترونیک در کانادا

محمود واعظی: درست نیست اگر چند ماشین در اتوبان خلاف کردند ما اتوبان را تعطیل کنیم. به جای اینکه به فکر این باشیم که همه چیز را ببندیم باید همه فرمان این باشد که جامعه‌مان را از طریق فرهنگ‌سازی درست اصلاح کنیم.

است. کار به جایی رسید که چند روز پیش عبدالصمد خرم‌آبادی معاون دادستان کل کشور اعلام کرد: «وزارت ارتباطات نباید اجازه می‌داد دوسوم فضای مجازی کشور به اشغال بیگانگان درآید. اگر شبکه‌های اجتماعی یومی، با کیفیت و پرسرعت در کشور وجود داشت، مدیر تلگرام این‌گونه با تکذیب‌های متعدد خود، مسئولان وزارت ارتباطات را تحقیر نمی‌کرد». آنقدر این بحث بالا گرفت که خرم‌آبادی وزیر را تهدید به برخورد قضایی کرد. او در بخشی از مصاحبه‌ای که در چهارم مرداد انجام داده است می‌گوید: «تاکنون بنا به دلایلی که خود وزیر ارتباطات از آن مطلع هستند در قبال عدم اجرای دستورهای قضایی مرتبط با فضای مجازی کوتاه آمده و مامشات کرده‌ایم، از این به بعد اگر وزیر ارتباطات اقدامی نسبت به اجرای دستورهای قضایی در مورد محتوای مجرمانه بعمل نیاورند حتماً پس از کسب اجازه از دادستان کل کشور و مسئولان عالی قضایی علیه او اعلام جرم خواهیم کرد». خرم‌آبادی تلگرام را عامل نفوذ می‌داند و اعتقاد دارد که هر طور که امکان دارد باید از ادامه فعالیت این پیام‌رسان جلوگیری کرد اما وزارت فناوری اطلاعات او را در این امر یاری نمی‌کند. او در بخشی از سخنان اخیر خود می‌گوید: «کانال مربوط به گروهک تروریستی منافقین و کانال آمدن نیز دو نمونه بارز از کانال‌های مجرمانه تلگرامی هستند که و دستور قضایی هم برای مسدودسازی آنها صادر شده است ولی مسدود نشده‌اند. آیا آقای وزیر بسا فعالیت مجرمانه کانال گروهک تروریستی منافقین در کشور موافقت؟ چرا وزیر ارتباطات، مدیر تلگرام را ملزم به اجرای دستور فیلتر کانال منافقین و امثال آن نمی‌کند؟ چرا از اقدام تلگرام در خصوص فیلتر نکردن این کانال‌ها دفاع می‌کند؟» دو روز بعد از این مصاحبه رییس پلیس فتای ناجا در ۷ مرداد اعلام کرد که عملیات تروریستی داعش در مجلس و حرم امام در بستر تلگرام بوده است. او می‌گوید: «ما فراموش نکنیم هماهنگی‌های همین عملیات تروریستی گروهک داعش در تهران تماماً در تلگرام رخ داد. مدیر تلگرام هم این موضوع را می‌داند و ما این موارد را به آنها منتقل کرده‌ایم». به گفته رییس پلیس فتای ناجا، بستر عملیات‌های تروریستی ارتباطی تروریست‌ها در دنیا در درجه اول تویتر و در درجه دوم تلگرام است؛ بنابراین با توجه به وضعیت موجود تویتر رفع فیلتر نخواهد شد». بسیاری این سخنان و برخی از گزارش‌هایی که در برخی از خبرگزاری‌ها منتشر می‌شود را مقدمه‌چینی برای فیلتر کردن تلگرام در ایران می‌دانند. البته واعظی هم ساکت ننماند و در پاسخ مخالفان با دفاع از نظام کنونی فیلترینگ هوشمند و همچنین لزوم گسترش شبکه اینترنتی گفت: «چنین امری مختص ایران نیست و همه جای دنیا رواج دارد و باید مردم آزادی انتخاب در تعیین نوع خرید خود را داشته باشند» او تاکید کرد: «باید به مردم آزادی عمل در انتخاب‌های خود داده شود». محمود واعظی در پاسخ به انتقاد خرم‌آبادی می‌گوید: «ایشان تخصص این مسایل را ندارند اما همواره مصاحبه کرده و اعلام نظر می‌کنند و نظرشان بسته شدن همه چیز است.» درست نیست اگر چند ماشین در اتوبان خلاف کردند ما اتوبان را تعطیل کنیم. به جای اینکه به فکر این باشیم که همه چیز را ببندیم باید همه فرمان این باشد که جامعه‌مان را از طریق فرهنگ‌سازی درست اصلاح کنیم. حالا باید دید که این پیام‌رسان جان‌سخت و مدیر جنجالی‌اش تا چه زمانی در فضای مجازی ایران دوام می‌آوردند؟ پاسخ این سوال به نگاه مدیر تلگرام، مدیر فناوری و اطلاعات کشور و موافقان فیلترینگ برمی‌گردد. حالا باید دید که با تغییر مدیریت در وزارت فناوری و آمدن CDNA به داخل ایران مسئولین فیلترینگ راضی می‌شوند یا این پیام‌رسان در آینده نزدیک فیلتر می‌شود.



پیام‌رسان جان‌سخت

بسیاری واکنش‌های رئیس پلیس فتا و معاون دادستان را پیش‌زمینه فیلترینگ تلگرام می‌دانند

ارائه نکرده‌ایم. آیا از خود می‌پرسید که چگونه این امر ممکن است؟ در ابتدا باید گفت که ویژگی‌هایی همچون رمزگذاری برای دستکاری و دسترسی به یک پیامک وجود دارد. دورف در همین رابطه می‌گوید تلگرام از چند جنبه دارای برتری امنیتی نسبت به رقبا است: اول اینکه اپلیکیشن تنها پیام‌رسان بزرگ بازار است که به صورت متن باز ارائه شده است. دورف می‌گوید که من و شما نیازی به تصدیق امن بودن تلگرام نداریم، چرا که اپلیکیشن‌ها توسط افراد مختلفی در سطح جهان قابل ارزیابی هستند و شرکت تلگرام به هر کسی که بتواند کدگذاری این اپلیکیشن را هک کند ۳۰۰ هزار دلار جایزه می‌دهد و این از اعتماد به نفس ما نسبت به امنیت خودمان سرچشمه می‌گیرد.

ایران و حاشیه‌هایش

ایران یکی از کشورهای است که تلگرام در آن رشد بسیار زیادی داشته و همانطور که پیشتر گفتیم کاربران ایرانی تلگرام حدود ۴۰ درصد از کاربران فعال این پیام‌رسان را تشکیل می‌دهند. باید گفت که تلگرام یکی از پرحاشیه‌ترین و جان‌سخت‌ترین برنامه‌هایی است که با وجود مخالفان بسیار هنوز از فیلترینگ مخالفتش در امان مانده است. تلگرام به دلیل سیاست‌های اصولی و سرسختانه که در مورد حریم خصوصی و آزادی بیان دارد بارها مورد تهدید را گرفته است. پاول دورف مدیر تلگرام سیاست بسیار سختگیرانه‌ای در مورد حفاظت از حریم خصوصی کاربران دارد. او در مصاحبه‌ای که سال پیش با مجله وایرد داشته می‌گوید: «از زمان راه‌اندازی این پیام‌رسان، ما حتی کوچکترین اطلاعاتی از تلگرام را به دولت‌ها یا افراد شخص ثالث

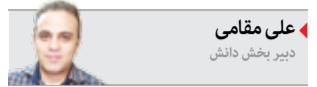
دولت‌های بزرگ، جنگ‌ها، سوسیالیسم و قوانین سخت و سنجیده است. او می‌گوید که عاشق آزادی، سیستم‌های قدرتمند قضایی، دولت‌های کوچک، بازارهای آزاد، بی‌طرفی و حقوق شهروندی است. او در روز تولد ۲۷ سالگی‌اش یک میلیون دلار به بنیاد Wikimedia اهدا کرد. او به واسطه همین نگاه خاصی که دارد سعی کرده تا هر طور که می‌تواند از حریم خصوصی کاربران دفاع کرده و اطلاعات کاربران را به هیچ وجه در اختیار دولت‌ها قرار ندهد.

امنیت

برنامه‌های پیام‌رسان جزو دسته‌ای از اپلیکیشن‌ها هستند که به شدت تحت نظارت قرار دارند و کارشناسان همیشه به دنبال آن بوده‌اند تا ارتباطات بین کاربران در این اپلیکیشن‌ها را از دام نظارت دولت‌ها و هکرها محافظت کرده و در صورت امکان از دسترس آنها دور نگه دارند. یکی از ابزارهای اصلی حفاظتی در این عرصه، استفاده از رمزگذاری است اما باید این نکته را در نظر داشت که به صرف اینکه بگوییم یک اپلیکیشن از رمزگذاری استفاده می‌کند نمی‌توانیم از امنیت آن آسوده‌خاطر باشیم. الکتس راد که یک کارشناس باتجربه در زمینه مهندسی معکوس و امنیت فضای اپلیکیشن‌ها است می‌گوید که تلگرام اپلیکیشن بسیار خوبی است اما دارای چندین نقطه ضعف است. وی به همراه جولیانو ریتزو که به کشف دو حمله علیه SSL پرداخت، از سال پیش تا کنون در حال تحلیل تلگرام بوده‌اند تا بتوانند امنیت آن را ارتقا بخشند. آنها در پستی که روی وبلاگ خود منتشر کردند به مشکلات مربوط به تلگرام اشاره کردند. آنها

واکنش امنیتی تلگرام

مارکوس راک از تلگرام طی یک مکاتبه از طریق ایمیل گفته‌های راد در خصوص امکان هک کردن کاربران در تلگرام را رد کرد و گفت که چت‌های مخفی تلگرام به طور مداوم در حال تغییر و تحول هستند و ما تضمین خواهیم کرد که این چت‌ها حتی در صورتی که حمله‌کنندگان قدرت پردازش لازم برای هک کردن و دستیابی به سرورهای تلگرام را داشته باشند امن خواهند بود. راد در ادامه گفت که یکی دیگر از مشکلاتی که تلگرام دارد نحوه احراز هویت کاربر است. وقتی که یک کاربر، یک دستگاه جدید را برای استفاده از تلگرام اضافه می‌کند، تلگرام یک



علی مقامی
دبیر بخش دانش

تلگرام یکی از پیام‌رسان‌های لحظه‌ای است که در میان کاربران ایرانی جایگاه ویژه‌ای برای خود به دست آورده است. این پیام‌رسان لحظه‌ای که از سال ۲۰۱۳ راه‌اندازی شده است بر پایه شبکه ابری راه‌اندازی شده، از همین رو این امکان را برای کاربران فراهم می‌آورد تا از هر مکان و با هر وسیله‌ای بتوانند به اطلاعات خود دسترسی داشته باشند. بر طبق آخرین آمارهای که از کاربران فعال این شبکه منتشر شده است، تلگرام بیش از ۱۰۰ میلیون کاربر فعال در ماه دارد که از این میان حدود ۴۰ میلیون از این کاربران متعلق به ایران است. میزان رشد و توجه به این برنامه پس از فیلتر شدن پیام‌رسان وی بیش از گذشته شد و کاربران ایرانی چنان توجه و علاقه‌ای به این پیام‌رسان نشان دادند که این امر باعث شد ایران پرشمارترین رشد و تعداد کاربر فعال در آمار کاربران این برنامه به شمار بیاید. طبق آخرین آمار منتشر شده در فوریه ۲۰۱۶ حدود پانزده میلیارد پیام در روز در تلگرام در حال مبادله است و این امر باعث شده به صورت تقریبی هر روز نزدیک به ۳۵۰ هزار کاربر به تلگرام افزوده شود.

تفاوت با دیگر پیام‌رسان‌ها

در نگاه اول این اپلیکیشن فرق چندانی با رقابایی چون فیسبوک، مینجر و واتس آپ ندارد. تلگرام به کاربران خود امکان پیام‌رسانی فردی و گروهی را داده و به آنها امکان می‌دهد تا عکس‌ها، ویدئوها، و سایر فایل‌ها را با یکدیگر به اشتراک بگذارند. اما حامیان تلگرام به برخی تفاوت‌های اساسی در این اپلیکیشن معتقدند: برخلاف واتس آپ که مالک آن فیس‌بوک است، تلگرام بر مبنای رمزگذاری هاردکور ساخته شده است و به کاربران امکان برخورداری از یک فضای امن خصوصی را در فضای مجازی و به صورت رایگان می‌دهد. دومین تفاوت این است که برخلاف واتس آپ که بر اساس هزینه‌های پرداخت شده از سوی کاربران برای ثبت نام تأسیس شده است، اپلیکیشن تلگرام توسط مارک زاکربریگ روسیه، یعنی پاول دورف، ساخته شده است که در حال حاضر در حال سپری کردن دوران تبعید خود در خارج از روسیه به دلیل مخالفت با دولت این کشور است. همین امر به محبوبیت او در بین طرفداران جریان آزاد اطلاعات افزوده است.

کارآفرین سرکش

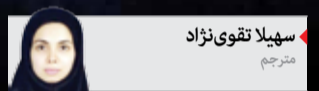
اولین بار خبرگزاری بلومبرگ در یکی از خبرهای خود، به پاول دورف لقب «زاکربریگ روسیه» را داد. این خبر زمانی منتشر شد که کنترل شبکه اجتماعی وی کی به طور کامل از دست‌ان موسس آن یعنی پاول دورف خارج شد و به دست متحدان پوتین یعنی ایگور ششین و آیشیر اوسمانوف سپرده شد. پاول دورف به سرعت پس از این اتفاق کشور روسیه را به مقاصد نامعلوم ترک کرد. اخراج وی از کشور خود پنج روز پس از مخالفت علنی وی با سپرده شدن خدمات امنیتی و اطلاعات مربوط به معترضان اوکراینی به دولت روسیه و همچنین مخالفت وی با بلاک کردن صفحه یکی از مخالفان دولت روسیه یعنی آلکسی ناوالنی صورت گرفت. دورف در حال حاضر سی و چهار سال دارد. زندگی او در این چند وقت اخیر یک زندگی نابه‌سامان و ناآرام بوده است. دورف وقتی در سال ۲۰۱۴ روسیه را ترک کرد گفت «دیگر میل به برگشت ندارم» و اینکه «این کشور فعلاً با فعالیت و تجارت در اینترنت سزاکاری ندارد». دورف دارای افکار سیاسی و اقتصادی آزادانه است و می‌گوید که گیاه‌خوار است. او در مصاحبه‌ای که با مجله‌ی وایرد داشت گفت که از پدیده‌هایی همچون دیوان‌سالاری، حکومت‌های پلیسی،



طبق گزارش یک سازمان بین‌المللی تهیه شده توسط سازمان ملل متحد برای ارزیابی علم تغییرات آب‌وهوایی که «گروه بین‌المللی تغییر آب‌وهوا» نام دارد، دمای سطح کره زمین در سطح دریا و خشکی از سال ۱۸۸۰ حدود ۱.۵۳ درجه فارنهایت (۰.۸۵ درجه سانتیگراد) گرم‌تر شده است.

خنک کردن زمین

چگونه مهندسی ژئوماتیک دمای کره زمین را کاهش می‌دهد؟



سهیلا تقوی‌نژاد
مترجم

● سیاره زمین گرما را احساس می‌کند

با توجه به افزایش دمای کلی زمین، ذوب شدن یخ‌ها، افزایش سطح دریا، حوادث شدید آب‌وهوایی و سایر بلاهای طبیعی، جهان هستی در معرض افزایش سرعت گرم شدن کره زمین قرار دارد. دانشمندان در حال بررسی راه‌هایی برای مهندسی مجدد این سیاره برای مقابله با آثار گرمایش جهانی هستند.

طبق گزارش یک سازمان بین‌المللی تهیه شده توسط سازمان ملل متحد برای ارزیابی علم تغییرات آب‌وهوایی که «گروه بین‌المللی تغییر آب‌وهوا» نام دارد، دمای سطح کره زمین در سطح دریا و خشکی از سال ۱۸۸۰ حدود ۱.۵۳ درجه فارنهایت (۰.۸۵ درجه سانتیگراد) گرم‌تر شده است.

در آخرین شماره مجله Science که روز پنج‌شنبه ۲۰ ژوئیه منتشر شد، دو محقق آب‌وهواشناسی، دو روش ژئودینامیکی را طراحی کردند که می‌تواند به اصطلاح اثر گلخانه‌ای - پدیده زیانباری که در آن حرارت خورشید و رطوبت در نزدیکی جو زمین به وسیله ابرهای متراکم محبوس می‌شود - را کاهش دهد. هر دوی این طرح‌ها می‌توانند به تولید یک آب و هوای خنک‌تر کمک کنند، اما باید این را هم در نظر گرفت که این طرح‌ها بدون خطر نیستند. همانطور که هر دو محقق اذعان دارند، هیچ ایده‌ای به سطح در حال افزایش دی اکسید کربن (CO2) در فضا توجه نمی‌کند که عمدتاً موجب گرمایش جهانی و بالا رفتن میزان اسید موجود در آب اقیانوس می‌شود. این اسید باعث کشته شدن صخره‌های مرجانی می‌شود که هم خود جاندارانی زنده هستند و هم زیستگاهی برای ماهی‌ها به حساب می‌آیند؛ ماهی‌هایی که جزو منابع مهم غذایی انسان‌ها هستند. پیشنهاددهندگان این طرح، اولریک لومان و بلز گاسپارینی، هر دو از محققان موسسه «تحقیقات آب‌وهوایی و جوی ETH زوریخ» در سوئیس هستند. طرح آنها از این قرار است: کاشتن دانه‌هایی از ذرات خاک و غبار بیابان‌ها داخل ابرهای سیروس (مرطوب). ابرهای سیروس ابرهای ناپایدار و تقریباً نامرئی‌ای هستند که در ارتفاعات بالا شکل می‌گیرند.

برخلاف ابرهای حجیم و متراکم که منعکس کننده نور خورشید هستند، این ابرها انرژی گرمایی را که از زمین به فضا تابیده می‌شوند، به دام می‌اندازند. لومان، استاد فیزیک تجربی اتمسفر در موسسه ETH به مجله Science می‌گوید: «اگر ابرهای سیروس مانند یک پتو در اطراف زمین رفتار کنند، شما باید سعی کنید از شر آن پتو خلاص شوید.»

● نازک کردن ابرها

لومان می‌گوید: «در فرآیند کاشت ذرات گردوغبار در جو زمین، ابرهای سیروس به‌صورت کاملاً متناقضی نازک‌تر می‌شوند. به طور کلی جو زمین در ارتفاع ۱۶,۰۰۰ تا ۴۰,۰۰۰ فوت (۴۸۰۰ تا ۱۲۲۰۰ متر) پر از ذرات کوچک است. بعضی از آن ذرات جامد مثل گرد و غبار معدنی هستند و بعضی از آنها مایع اسپری - قطرات ریز آب - مانند اسید سولفوریک است. اسپری‌های مایع فوراً فریز شده و به کریستال یخ تبدیل می‌شوند که ابرهای ماندگار را تشکیل می‌دهند. نازک شدن ابرهای سیروس این فرآیند را تغییر می‌دهد. ایده ما این است که ذرات جامد مانند گردوغبار بیابان را در نقاطی که ابرهای مرطوب به طور طبیعی کمتر تشکیل می‌شوند، به جو تزریق کنیم. مقدار گرد و غبار اضافه شده به جو به مراتب کمتر از تعداد ذرات موجود است. این پخش کلیدی فرآیند است، زیرا ذرات کمتر بخار آب بیشتری را جذب می‌کنند و بلورهای بزرگ‌تری تولید می‌کنند. وقتی کریستال‌های یخ بزرگ‌تر و سنگین‌تر می‌شوند، به صورت بارش باران راهی سطح زمین شده و بسته به شرایط قبل از رسیدن به زمین تبخیر می‌شوند. در حقیقت شما با این کار بخار آب را از بین می‌برید، رطوبت را کم می‌کنید و از پدیده آمدن ابرهای مرطوب جلوگیری می‌کنید.»

لومان می‌گوید: «این روش به طور مطلوب، برای مناطقی اعمال می‌شود که بیشترین حساسیت را به تشکیل ابرهای سیروس دارند؛ عرض جغرافیایی بالای ۶۰ درجه از جمله قطب شمال، جایی که درجه حرارت به علت افزایش میزان CO2 بالاتر می‌رود.»

مدل‌های کامپیوتری محققان نشان داده‌اند که اگر این فرآیند به درستی انجام شود، نازک شدن ابرهای سیروس می‌تواند دمای جهانی را تا ۰.۹ درجه فارنهایت (۰.۵ درجه سانتیگراد) کاهش دهد. او افزود در صورت عدم اجرای

صحيح، این فعالیت می‌تواند ابرهای مرطوبی را ایجاد کند که قبلاً وجود نداشته است و مشکلی که برای حل آن به وجود آمده است، مضعف می‌شود.

● کسب و کار خطرناک

«اولریک نیمر» دانشمند مطالعات جوی در مؤسسه هواشناسی مکن پلانک در هامبورگ آلمان و همکارش «سیمون تیلمز» دانشمند پروژه مرکز ملی تحقیقات جوی در بولدر کلرادو می‌گویند: «خطر آسیب رساندن بیشتر نسبت به احتمال نتیجه خوب، برای ما قابل توجه است.» نیمر و تیلمز در شماره این هفته مجله Science مقاله جداگانه‌ای منتشر کرده‌اند که در مورد یکی از روش‌های مهندسی جغرافیا به نام اصلاح آتروسول استراتوسفر (SAM) بحث می‌کنند.

فرآیند SAM شامل تزریق آتروسول‌های گوگرد به استراتوسفر برای افزایش خاصیت بازتابی از جو زمین است. مدل‌های کامپیوتری نشان داده‌اند که SAM می‌تواند مقدار نور خورشیدی که به سطح سیاره می‌رسد را کاهش دهد. محققان می‌گویند این اثر شبیه به ابرهای خاکستر است که بعد از فوران آتشفشان پدیدار می‌شوند، که این ابرهای خاکستری نشان دهنده این است که دمای داخل کره زمین کاهش یافته است.

اما محققان خاطر نشان کردند که علم SAM در مراحل اولیه آن است و تکنولوژی لازم برای توسعه آن پیشرفت نکرده است. نیمر به خبرگزاری Science گفت: «هدف از این مقاله این بود که بگویم مهندسی جغرافیا چیزی نیست که صرفاً به عنوان راه حل اصلی در پس ذهنمان داشته باشیم.» نیمر و تیلمز اظهار داشتند که مدل‌های کامپیوتری مختلف همواره عوارض جانبی را برای SAM شناسایی می‌کنند. برای مثال، کاهش نور خورشید در حال بارگذاری نیز باعث کاهش تبخیر می‌شود که به نوبه خود باعث کاهش بارش می‌شود و می‌تواند چرخه هیدرولوژیکی را به ویژه در مناطق گرمسیری اجرایی کند. بارندگی کمتر می‌تواند خشکسالی‌هایی را که در حال حاضر گریبانگیر اقصی نقاط جهان است، افزایش دهد.

به عقیده آنها اگر چه مدل‌های کامپیوتری همیشه این طور نمایش می‌دهند که تزریق آتروسول‌ها به استراتوسفر بالاتر از مناطق گرمسیری یا زیر استوایی بهترین کار است و این که

مخازن گسترده‌ای از ترکیبات کربن در شمالی‌ترین قسمت‌های خاک نیمکره شمالی حبس شده است. اعتقاد بر این است که حدود ۱۴۰۰ میلیارد تن کربن در فضای متراکم قطب شمال که حاصل دهه‌ها انتشار گازهای گلخانه‌ای انسان‌هاست که اگر یخ‌زده باقی بماند، می‌توانیم اطمینان داشته باشیم که از جایش نکان نمی‌خورد. اما اگر گرم شود، می‌تواند تجزیه شود و محلی برای رشد و تکثیر باکتری‌های زیانباری شود که این باکتری‌ها خود باعث افزایش میزان گازهای موجود در جو می‌شوند. این پدیده به مرور آنها را به قسمتی از گازهای تشکیل‌دهنده اتمسفر زمین تبدیل می‌کند. اتمسفر زمین همواره در حال گرم شدن به علت انتشار گازهای ماند دی اکسید کربن یا متان است که خود این‌ها باعث تراکم بیش از حد گازهای گلخانه‌ای می‌شوند. انتشار سریع و گسترده متان یکی از کابوس‌های تغییرات آب و هوایی است: یک حلقه بازخوردی که باعث گرم شدن می‌شود و پیامدهای آن افزایش سطح دریا و تغییرات در زمین‌های کشاورزی است قبل از اینکه مردم یا سایر گونه‌ها بتوانند تطابق پیدا کنند. اما نگران نباشید؛ دانشمندان که خاک خاور دور را مطالعه کرده‌اند، می‌گویند در حالی که وقوع سناریوی «بمب متان» امکان‌پذیر است، این امر حداقل در حال حاضر بعید است. ولادیمیر رومانوفسکی یک متخصص ژئوفیزیک که در دوره فاجعه انسانی در دانشگاه آلاسکا در فیربنکس تحقیق می‌کند، می‌گوید: «این بمب ممکن است در آنجا باشد اما در آینده نزدیک منفجر نخواهد شد.» متان دومین گاز گلخانه‌ای است که حدود ۱۵ درصد از انتشار جهانی را تشکیل می‌دهد. عمر متان در اتمسفر به مراتب کوتاه‌تر از دی اکسید کربن است، اما بیش از ۸۰ برابر پتانسیل دی اکسید کربن گرما را در طول عمر ذخیره می‌کند. قطب شمال با سرعتی حدود دو برابر سایر نقاط جهان در حال گرم شدن است. رومانوفسکی می‌گوید: «گزارش ثبت شده ۴۰ ساله از داده‌های منطقه این گرم شدن را به وضوح نشان می‌دهد و بدون شک این امر نشان‌دهنده این است که درجه حرارت قسمت یخبندان در حال افزایش است و این افزایش بسیار مهم است. این افزایش در شب شمالی آلاسکا شدید است، جایی که درجه حرارت یک متر (۳.۳ فوت) زمین زیر ۵ درجه سانتیگراد (۹ درجه فارنهایت) بیشتر شده است. همچنین که در ۲۰ متر پایین‌تر، باز هم افزایش دما را تا ۳ درجه سانتیگراد نسبت به ۴۰ سال پیش داریم. این باعث می‌شود که دمای زمین نزدیک به ۳ درجه سانتیگراد زیر صفر باشد. او معتقد است که اگر افزایش دما از این آستانه عبور کند - که ممکن است تا اواسط قرن اتفاق بیفتد - تجزیه مواد آلی منجر به انتشار گازهای گلخانه‌ای مانند متان، به ویژه در مناطق مرطوب خواهد شد؛ اما مقدار آن هنوز نسبت به CO2 کم است. این پدیده در چند دهه آینده اتفاق نمی‌افتد، اما هر چه بیشتر به سمت آینده برویم این احتمال افزایش می‌یابد.»

متان در برخی از نقاط از زیر زمین عبور می‌کند. همکاران رومانوفسکی از حباب‌های

● راه حل‌های پیچیده

حتی اگر دانشمندان بتوانند یک روش دقیق را بیابند، سرمایه لازم برای آن از لحاظ اقتصادی رقم بسیار بالایی است. با استفاده از SAM برای کاهش درجه حرارت جهانی در حد «گزارش ثبت شده ۴۰ ساله از داده‌های منطقه این گرم شدن را به وضوح نشان می‌دهد و بدون شک این امر نشان‌دهنده این است که درجه حرارت قسمت یخبندان در حال افزایش است و این افزایش بسیار مهم است. این افزایش در شب شمالی آلاسکا شدید است، جایی که درجه حرارت یک متر (۳.۳ فوت) زمین زیر ۵ درجه سانتیگراد (۹ درجه فارنهایت) بیشتر شده است. همچنین که در ۲۰ متر پایین‌تر، باز هم افزایش دما را تا ۳ درجه سانتیگراد نسبت به ۴۰ سال پیش داریم. این باعث می‌شود که دمای زمین نزدیک به ۳ درجه سانتیگراد زیر صفر باشد. او معتقد است که اگر افزایش دما از این آستانه عبور کند - که ممکن است تا اواسط قرن اتفاق بیفتد - تجزیه مواد آلی منجر به انتشار گازهای گلخانه‌ای مانند متان، به ویژه در مناطق مرطوب خواهد شد؛ اما مقدار آن هنوز نسبت به CO2 کم است. این پدیده در چند دهه آینده اتفاق نمی‌افتد، اما هر چه بیشتر به سمت آینده برویم این احتمال افزایش می‌یابد.»

متان در برخی از نقاط از زیر زمین عبور می‌کند. همکاران رومانوفسکی از حباب‌های

لومان می‌گوید: «این مسئله در حقیقت اصل مشکل نیست. اسیدی شدن اقیانوس‌ها در حال انجام است. اگر دنیا تصمیم به انجام هر گونه اقدامی در حوزه مهندسی جغرافیا بگیرد، این اقدام باید با تلاش‌های بزرگ برای کاهش انتشار گازهای گلخانه‌ای همراه باشد. کاهش انتشار گازهای گلخانه‌ای باید تمرکز اصلی باشد. ما در مورد مهندسی جغرافیا بسیار مورد انتقاد قرار داریم و می‌خواهیم هر چند دشوار، مردم را آگاه کنیم.»

منبع: Livescience

بمب متان قطب

آیا ذوب شدن پرمافراست بمب متان را آزاد خواهد کرد؟

یخ‌زده متان در دریاچه‌ها فیلمبرداری کرده‌اند و همچنین توانسته‌اند صحنه شعله‌ور ساختن حباب یخی متان را ثبت کنند. ظهور حباب‌های متان یخ‌زده‌ی سطح یخی شبه جزیره یامال سبیری، مشکوک است که یک پایگاه بزرگ گاز طبیعی متعلق به روسیه باشد. سناریوی بمب متان بعد از اینکه در مقاله‌ی مجله‌ی نیویورک درباره تغییرات آب و هوایی بسیار مورد بحث قرار گرفت، پژوهشی در سال ۲۰۱۴ که توسط مرکز داده‌های برف و یخ ملسی در کلرادو هدایت می‌شود، برآورد کرده است که انتشار حجم گسترده‌ای از کربن در فضای اتمسفر در سراسر جهان باعث گرم شدن آن در حدود ۸ درصد - اضافه کردن کمی بیش از ۰.۳۵ درجه تا ۰.۴ درجه سانتیگراد تا سال ۲۱۰۰ خواهد شد؛ مگر اینکه انسان تولید گازهای دی اکسید کربن، متان و سایر گازهای گلخانه‌ای خود را محدود کند. اگر سازوکارها به سمتی برود که سرعت افزایش دمای هوا کاسته شود، طبق معاهده اقلیمی پاریس می‌توان متصور بود که افزایش دمای کره زمین تا سال ۲۱۰۰ در بازه ۰.۱ تا ۲ درجه سانتیگراد باشد.

با این حال، این مطالعه اضافه می‌کند که بخش بزرگی از انتشار گازهای گلخانه‌ای پس از ۲۱۰۰ رخ می‌دهد که می‌تواند آینده سیاره زمین را فراتر از هدف پاریس ببرد. مطالعات دیگری نشان داده‌اند که خاک‌های معتدل در هنگام گرم شدن می‌توانند گازهای گلخانه‌ای بیشتری را از بین ببرند. جوشل کوستکا، میکروبیولوژیست گرجستانی می‌گوید: «داده‌های ما نشان می‌دهد که بیشتر مقدار متان از خاک‌های سطحی است. این کربن تازه پدید آمده است، نه آن کربن قدیمی که ما بیشتر نگران آن هستیم.» او گفت که این امر از زمان انتشار نخستین دور از یافته‌های تیم در ماه دسامبر بیان شده است.

ذخایر کربن شمالی نیز به اقیانوس، در پوسته‌های قاره‌ای که در طول آخرین عصر یخبندان که کف اقیانوس‌های عمیق بالاتر از آب بود، گسترش می‌یابد. دانشمندان مترصد هر گونه نشانه‌ای هستند که حاکی از آزاد شدن متان به دام‌افزاده در بلورهای یخ به علت گرم شدن باشد. اما کارولین رابل، ژئوفیزیکدان محقق در سازمان زمین‌شناسی ایالات متحده می‌گوید: «متانی که از اعماق اقیانوس اطلس رها می‌شود، به احتمال زیاد به سطح زمین نخواهد رسید. در عوض، در آب حل می‌شود و توسط میکروبه‌های زیرزمینی خورده می‌شود. محصول متابولیسم و تولید مثل آن میکروبه‌ها شامل دی اکسید کربن است که اقیانوس‌ها را اسیدی‌تر می‌کند.» رابل که پروژه تحقیقاتی هیدرات‌های گاز USGS را رهبری می‌کند، اذعان دارد که مشخص نیست آیا متان یا دی اکسید کربن به عنوان یک منبع بزرگ‌تر از گازهای گلخانه‌ای در آینده در حال رشد است یا خیر. او می‌گوید: «جهان دچار مشکل بزرگ‌تری در تولید گازهای گلخانه‌ای است که انسان هر روز آن را به طبیعت رها می‌کند. در حقیقت، انتشار گازهای گلخانه‌ای انسانی در جو زمین بسیار زیاد و مهم‌تر از متان انباشته شده طبیعی است، حتی اگر متان یک گاز گلخانه‌ای بسیار قوی باشد.»



حکومت قانون میراث سپهسالار

تأملی در نسبت میرزا حسین خان سپهسالار با مشروطه

بیژن مومیوند
روزنامه نگار تاریخ و اندیشه

دهه‌هایی از تاریخ ایران که با شکست ایران در جنگ‌های ایران و روس آغاز شد و با پیروزی جنبش مشروطه به پایان رسید به تعبیر سید جواد طباطبایی دوره‌ای است که می‌توان عنوان «فرون وسطایی» تاریخ ایران را به آن اطلاق کرد. در این دوره ایران در آستانه دوران جدید قرار گرفت. اگر چه درباره این دوره از تاریخ ایران بسیار نوشته‌اند و بسیار گفته‌اند، اغلب این نوشته‌ها و گفته‌ها فاقد تحلیل و نظریه‌ای هستند که بتواند مکانیسم این تحول را شرح دهد و مشروطه‌پژوهی ما در دام تکرار ملال‌آور کلی‌گویی‌ها و کلی‌بافی‌های شعاری گرفتار آمده و به گفته طباطبایی «تاریخ‌نویسی جدید ایرانی از توصیف واقعه‌ها و داده‌های تاریخی فراتر نمی‌رود و تاریخ مفهومی و تاریخ تحول مفاهیم هنوز در ایران شناخته شده نیست» (بخش دوم نظریه حکومت قانون در ایران، ص ۵۲۹)

اگر حکومت قانون را اساس و بنیان جنبش مشروطه بدانیم این‌گونه نیست که ایرانی‌ها یک‌شبه خواب‌نما و قانون‌خواه شده باشند بلکه حرکت در جهت دستیابی به قانون به سال‌ها پیش از پیروزی مشروطه برمی‌گردد و ریشه در اصلاحات عصر سپهسالار دارد. میرزا آقاخان نوری (اعتمادالدوله) که بعد از امیرکبیر به صدارت رسید نتوانست در زمینه پیش‌برد اصلاحات موفق شود و از این روی کفایتی او سبب بازگشت اوضاع آشفته قبل از امیرکبیر شد. به همین خاطر ناصرالدین شاه که همچنان از عاقبت امیرکبیر اندوهگین بود مقام صدارت را ملنی و «شورای دولت» را جایگزین آن کرد. به اعتقاد فریدون آدمیت عزل اعتمادالدوله کار درستی بود ولی برانداختن مقام صدارت تدبیری اندیشیده و سنجیده نبود، چرا که نه نظام استواری جایگزین آن شد و نه عوارض دولت مطلقه را چاره کرد. اگر چه شورای دولت بنا به گفته آدمیت

ناکارآمد بود و از دومین نهاد جدید سیاسی به نام «مصلحت‌خانه» هم توفیقی حاصل نشد، در این خلاء قدرت میرزا حسین خان سپهسالار رشد کرد و برآمد که او را می‌توان پسر قانون‌گذاری نوین ایران دانست. مصلحت‌خانه که نطفه‌های اولیه پارلمان را در خود داشت و قرار بود در آن قانون‌گذاری عرفی جای دستورات سنتی را بگیرد بعد از دو سال از چهره سیاست ایران زوده شد، اما سپهسالار که در این خلاء قدرت توانسته بود جایگاه و منزلت خود را ارتقا دهد، در وزارت عدلیه ایجاد حکومت قانون و گسست از حاکمیت فردی را سرلوحه اقدامات خود قرار داد و

نخستین مرحله اصلاحات قانون‌گذاری را شروع کرد. او در این کار میرزا یوسف خان مستشارالدوله (نویسنده رساله مشهور یک کلمه) را در کنار و همراه خود داشت. به این ترتیب تاریخ قانون‌گذاری جدید ایران با وزارت عدلیه سپهسالار آغاز شد و دستگاه عدلیه جدید به کوشش او و میرزا یوسف مستشارالدوله تاسیس شد. میرزا یوسف که در حقوق اسلامی دست داشت به قوانین اروپایی هم آگاه بود و فصولی از مجموعه قوانین ناپلئون را هم به فارسی برگردانده بود. به گفته آدمیت او در تنظیمات قانونی این دوره سهم عمده‌ای دارد و در تدوین قوانین عدلیه دخالت مستقیم داشته و نخستین طرح رسمی قانون اساسی را هم او نوشته است (اندیشه ترقی و حکومت قانون، ص ۱۷۳). سپهسالار که اولین قانون عمومی ایران را پایه‌گذاری کرد، پیش از هر اقدامی به تفکیک حوزه‌های عرفی و شرعی در محاکم قضایی توجه کرد و در قانونی که نوشت برپای عدالت‌خانه را هم پیش‌بینی کرده بود. سپهسالار بعد از ایجاد قانون قضایی و استقرار محاکم عرفی، به دیگر عرصه‌های قانون‌گذاری توجه کرد و حکومت‌قاجاریه را به طرف مشروطیت کشاند. آدمیت در اشاره به ایده‌های سیاسی سپهسالار در قانون‌مند کردن کشور می‌نویسد: «تلاش دولت در حکومت قانون با صدارت سپهسالار خیز تاریخی تازه‌ای داشت [و] با نوشتن قانون اساسی و قانون‌نامه‌های مکمل آن به اوج خود، در حد امکانات دولت میرزا حسین‌خان رسید.» و در ادامه فلسفه سیاسی او را چنین خلاصه می‌کند: «شناختن حقوق اجتماعی افراد و تعیین حدود آن در رابطه با قدرت دولت، نفی حکومت مطلق، توزیع قدرت و بنیان نهادن سیاست بر قانون اساسی، مسئولیت دولت در تأمین «خیر عام»، تربیت ملت در آشنایی با حقوق خویش و همکاری اجتماعی، تشکیل حکومت متمرکز و برانداختن قدرت نامشول حاکم، تاسیس مجلس تنظیمات و سپردن مسئولیت اداره ایالات به آن مجلس...» (اندیشه ترقی، ص ۱۹۰). قانون تنظیم شده سپهسالار به همراه دستخط شاه با عنوان «دستورالعمل نظم امور دیوانی» که سال ۱۲۸۸ ق صادر شد، درصدد نظام‌دهی به گردش کارها و تقسیم امور دولت بود و این قانون را باید مبدأ تحول در اصول سیاست جدید ایران شناخت.

نکته قابل تأمل و توجه این است که رؤس اصول مورد نظر مشروطه‌خواهان چیزی فراتر از آنچه سپهسالار به آن‌ها التفات داشته، نیست، اما اغلب به گونه‌ای از خواست‌ها و مطالبات مشروطه سخن می‌گویند که انگار این خواسته‌ها بدون هیچ سابقه و پیشینه‌ای در یک طرفه‌العین در ذهن و ضمیر مشروطه‌خواهان حک شده و

پیش از آن نشانی از این خواسته‌ها نبوده است. حقیقت آن است که بازاریانی که آذر ۱۲۸۴ در اعتراض به رفتار علاءالدوله (حاکم تهران) در حرم حضرت عبدالعظیم متحصن شده بودند خواهسته‌هایشان عزل علاءالدوله و اخراج مسیو نوز بلژیکی بود، اما با اصرار بعضی بزرگان تاسیس عدالت‌خانه هم به خواهسته‌های متحصنین اضافه شد. در چنین اوضاعی روشنفکران فرصت را مناسب یافتند و با نفوذ در میان معترضان توانستند درخواست تاسیس عدالت‌خانه را به درخواست تاسیس مجلس ملی و مشروطه تبدیل کنند. مشروطه‌خواهان گرچه توانستند خواست خود را به شاه تحمیل کنند، طرح مدون و چشم‌انداز روشنی برای تحقق اهداف نداشتند و بعد از استقرار مشروطه هر کس به راهی رفت و برای خود سازی کوک کرد، بدون این که به عاقبت و نتیجه راهی که انتخاب کرده بیندیشد. در حالی که اگر فضای احساسی و هیجانی اجازه می‌داد راهی که سپهسالار و مستشارالدوله پیموده بودند می‌توانست چراغ راه مشروطه‌خواهان باشد، نه این که غوغاسالاران فضا را در دست بگیرند.

مسیر مشروطه که قرار بود مسیر قانون‌خواهی باشد بعد از فتح تهران به سمت و سویی رفت که دموکرات‌ها با کمک نیروهای رادیکالی چون حیدرخان عمواغلی تلاش در قبضه فضای سیاسی داشتند، اما رادیکالیسم و تروریسم دموکرات‌ها نتیجه‌ای جز آشوب و هرج و مرج و سربر آوردن حکومت رضا شاه نداشت. رادیکال‌ها همیشه عامل مهمی در به بن‌بست کشاندن حرکت‌های اصلاح‌طلبانه تاریخ معاصر بوده‌اند، اما با تبلیغات و داشتن صدای بلند، خود را محور همه فعالیت‌ها معرفی می‌کنند و اگر چه اغلب در مقام تحلیل اذعان دارند که تندروی‌های مشروطه‌خواهان در ناکامی این جنبش نقش داشته، در مقام عمل بسیاری از تندروها همچنان مورد ستایش قرار می‌گیرند و به عنوان مجاهد، آزادی‌خواه و وطن‌پرست به نسل جوان معرفی می‌شوند.

به عنوان مثال اسماعیل رائین درباره حیدرخان عمواغلی می‌نویسد: «حیدرخان عمواغلی از برجسته‌ترین افراد مشروطه و از قهرمانان حوادث مهم مشروطه است که بیست و سه سال از زندگی پر ثمرش را وقف پیکاری دلیرانه و بی‌امان با مستبدان و دشمنان آزادی کرد.» این چنین ستایش‌هایی درباره فردی که عامل و طراح بسیاری از ترورها و تندروی‌ها بوده و باعث انشقاق در بین مشروطه‌خواهان و تقویت مخالفان مشروطه شد نتیجه‌ای جز تیرنه رادیکال‌ها و رادیکالیسم و تداوم همان روند در فعالیت‌های آتی نخواهد داشت.

به اعتقاد فریدون آدمیت عزل اعتمادالدوله کار درستی بود ولی برانداختن مقام صدارت تدبیری اندیشیده و سنجیده نبود، چرا که نه نظام استواری جایگزین آن شد و نه عوارض دولت مطلقه را چاره کرد. اگر چه شورای دولت بنا به گفته آدمیت ناکارآمد بود و از دومین نهاد جدید سیاسی به نام «مصلحت‌خانه» هم توفیقی حاصل نشد، در این خلاء قدرت میرزا حسین خان سپهسالار رشد کرد و برآمد که او را می‌توان پدر قانون‌گذاری نوین ایران دانست.



هیوم یکی از قهرمانان تاریخ مخالفت با عقل و دین و واژگون‌سازی ایده‌های مشهور است. تا جایی که اینشتین اعتراف می‌کند که اگر به هیوم تشبیه نکرده بود، جرات واژگون کردن فیزیک نیوتن را پیدا نمی‌کرد. هیوم در فلسفه اخلاق، کار خود را ادامه کار شافتنسری، هاجسن و باتلر می‌دانست و بر آن بود که برای اخلاق و سیاست همان خدمتی را انجام دهد که گالیله و نیوتن برای علوم طبیعی انجام داده‌اند.

درس-گفتارهای اندیشه سیاسی

لیبرال محافظه‌کار

بازخوانی آثار و آراء پدران بنیانگذار لیبرالیسم: مورد دیوید هیوم

حامد زارع
روزنامه‌نگار فلسفه و الهیات



پادشاهی بایبات‌تر، پایدارتر و برای پیشبرد پیوسته آزادی واقعی مناسب‌تر از شکل‌های دیگر حکومت است.» (همان، ۱۳۸۷) بدین ترتیب هیوم با مطرح نظر قرار دادن منافع بلندمدتی نظیر آرامش و امنیت، حصول آنها را در آزادی واقعی ارزیابی می‌کند که تنها در زیر سایه حکومتی پادشاهی فراهم می‌آید. در یک جمع بندی درباره اندیشه سیاسی و یا به بیان دقیق‌تر دیدگاه سیاسی دیوید هیوم درباره نحوه مواجهه با حکومت و دولت می‌توان گفت که «تحلیل هیوم از تکلیف سیاسی نه آموزه‌ای برای مقاومت به دست می‌دهد و نه هیچگونه اصول محکمی برای داوری درباره مشروعیت یک حاکم. در واقع کل حرف او این است که درباره چنین مسائلی به هیچ وجه نمی‌توان دقیق و باریک‌بین بود و همه کوشش‌ها برای نظریه‌پردازی درباره مقاومت برهم‌زننده مثبت است... نظریه تکلیف سیاسی هیوم نظریه‌ای نیست که راهنمای عملی به دست دهد، اما این نظریه مرز میان فلسفه و نظریه‌پردازی سیاسی را مشخص می‌کند.» (الستر ادواردز و جولز تاونزند، ۱۳۹۰. صفحه ۱۵۲) در همان روزهایی که دیوید هیوم در بستر مرگ افتاده بود، بیانیه استقلال آمریکا منتشر شد و نگارش رساله «ثروت ملل» آدم اسمیت به پایان رسید. دو اتفاق مهم تاریخ فکری لیبرالیسم که ظاهراً جز با مرگ هیوم رقم نمی‌خورد.

منابع و مآخذ:

تاریخ فلسفه سیاسی غرب (عصر جدید و سده نوزدهم). عبدالرحمن عالم، چاپ هشتم، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۴
فلسفه بزرگ: آشنایی با فلسفه غرب. براین مگی، ترجمه عزت‌الله فولادوند، چاپ سوم، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۸۵
انسان و جامعه. جان پلانمانز. ترجمه کاظم فیروزمند. تهران، انتشارات روزنه، ۱۳۸۷
تفسیرهای جدید بر فیلسوفان سیاسی مدرن (از ماکیاوولی تا مارکس). ویراسته الستر ادواردز و جولز تاونزند. ترجمه شایخار دیبیمی، تهران، نشر نی، ۱۳۹۰
تاریخ فلسفه قرن هجدهم. امیل بریه. ترجمه اسماعیل سعادت، تهران، نشر هرمس، ۱۳۹۰
ایده‌ها و ایدئولوژی‌های سیاسی. مالفرد سیبلی. ترجمه عبدالرحمن عالم، تهران، نشر نی، ۱۳۹۴
کاوش در خصوص فهم بشری. دیوید هیوم. ترجمه کاوه لاجوردی. تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۵
رساله‌ای درباره طبیعت آدمی (کتاب اول، در باب فهم). دیوید هیوم. ترجمه جلال پیکانی. تهران، انتشارات ققنوس، ۱۳۹۵

مدال محافظه کاری بیش از نشان لیبرالیسم بر سینه هیوم می‌درخشد.

● محافظه‌کاری و دفاع از پادشاهی

همانطور که پیدا است یکی از مورد توافق‌ترین القای که می‌توان به هیوم تقدیم کرد لقب «محافظه‌کار» است. «هیوم بدون شک به شدت محافظه‌کار بود. اما از امر موجود مستقر نمی‌هراسید و بر آن نشانه‌ها خداندن را نمی‌دید. از سوی دیگر، به عنوان شری ضروری، مایوس از چیزی بهتر، به این رضایت می‌داد. آن را تا حدودی می‌پذیرفت چون آن را از بد بهتر می‌دانست و تا حدودی چون به توانایی انسان برای تغییر دادن محیط اجتماعی بسیار بهتر چندان اعتقادی نداشت.» (جان پلانمانز، ۱۳۸۷. صفحه ۶۳۸) مبارزه ویرانگرانه هیوم را با دیانت که ششم لیبرال‌های زمان خودش را نیز برانگیخت نمی‌توان دارای وجوه محافظه‌کارانه دانست، اما نگاهش به اقتصاد مالکیت و مهمتر از ورود او در بحث دولت و سیاست متضمن حفظ نظم سیاسی قدامی بود و از این حیث می‌توان دیوید هیوم را اندیشمندی محافظه‌کار همانند مونتسکیو ارزیابی کرد. محافظه‌کاری که همواره دل‌نگسران آزادی بود و از این حیث یکی از متفکرانی است که آزادی و دموکراسی را ملازم همدیگر نمی‌دانست. «هیوم گفت آزادی به معنای نظم، امنیت و عدالت است. ممکن است حکومتی این موارد را تأمین کرده یا نکرده باشد، اما وقتی حکومتی آنها را تأمین و تضمین کند، می‌توان گفت که آزادی وجود دارد. او که از لحاظ مزاج سیاسی فیلسوفی محافظه‌کار و طرفدار حفظ وضع موجود بود، پیوسته نگران دموکراسی و معتقد بود که دموکراسی فرمانروایی توده عوام است و بنابراین حکومت مطلقه را توجیه کرد. محافظه‌کاری او اندیشه انقلاب و احتمال دست به دست شدن قدرت سیاسی را به کل غایب کرده بود.» (عبدالرحمن عالم، ۱۳۸۴. صفحه ۳۸۸) او معتقد بود که همه انقلاب‌ها شر هستند و چیزی در وقوع آنها نیست. ناگفته پیدا است که محافظه‌کاری هیوم باعث می‌شود تا نظام پادشاهی به عنوان نظام سیاسی مطلوب مطرح شود. چراکه در آن به مراتب بیشتر از نظام‌های سیاسی دیگر از جمله دموکراسی به آزادی واقعی دسترسی وجود دارد. «به نظر او شکل

اخلاق عمومی و نهادهای سیاسی آنچنان که هستند. او همیشه بیشتر به شرحی از آنچه انسان‌ها هستند علاقه‌مندتر از طرح‌ریزی آنچه باید باشند یا حتی می‌توانند باشند بود. او در سراسر نگرش اجتماعی و سیاسی بر خطرهای نوآوری برای نظم اجتماعی تأکید داشت و در برابر استدلالات پیشینی و اندیشه‌ها و تاملات فیلسوفان پیوسته به تجربه رو می‌آورد.» (مالفرد سیبلی، ۱۳۹۴. صفحه ۷۳۸) مطابق با همین مبانی تجربه‌گرایانه بود که هیوم به دست دادن هر گونه طرح فلسفی و آرمانی در باب خیر و سعادت اجتناب کرد. او حتی به نحوی عوامانه، بهترین خیر و سعادت را همانی می‌داند که مردم در طی سال‌ها آن را به عنوان خیر و سعادت خود درک کرده‌اند، هر چند که کاملاً اشتباه درک کرده باشند. به این دلیل که هیوم ضرر و شرنانی از انقلاب سیاسی و تغییر ساختار را بسیار بیشتر از عادت مالوف به یک سیستم حتی تا کارآمد می‌داند. چه اینکه هیوم حسن مقاومت در برابر انقلاب را برای هر حکومتی از جمله حکومت‌های استبدادی به رسمیت می‌شناسد. مجموعه این دیدگاه باعث می‌شود که هیوم علیرغم رد نظریه قرارداد اجتماعی که به نوعی پشتیبان تئوریک پادشاه بریتانیا بود و رد نظریه حق الهی پادشاهان که مبنای شاهان فرانسوی بود، برای توافقی نانوخته میان حکومت و مسرد در حفظ وضع موجود ارزش قائل شود. چیزی که از آن به عنوان محافظه‌کاری می‌توان یاد کرد. اگر بخواهیم جایگاه ظریف دیوید هیوم در سپهر سیاسی در بریتانیا را مشخص کنیم باید بگوئیم که او از جهت سیاسی مخالف حزب و یک به عنوان یکی از مخالفان سلطنت مطلقه بود و بر خلاف حزب توری حق الهی برای سلطنت قائل نبود. حال این سوال مطرح می‌شود که هیوم دقیقاً به چه نوع حکومتی مشروعیت می‌دهد؟ پاسخ این است که او «مشروعیت حکومت را نه در منشأ آن، بلکه در فایده اجتماعی کنونی آن جست‌وجو می‌کند.» (امیل بریه، ۱۳۹۰. صفحه ۱۴۱) بدین سان می‌توان هیوم را یکی از اعظم غیر رسمی فایده‌گرای، پیش از برآمدن جرمی بنتام و مکتب سودمندگرایی او به شمار آورد. نکته‌ای که هیوم را ذیل سرفصل لیبرالیسم نیز قرار می‌دهد، هر چند که هم در موضع مخالف با لیبرالیسم جان لاک قرار داشته باشد. اما پر پیدا است که

طبیعت آدمی» به عنوان مشهورترین کتاب هیوم اولین بار سیصد سال پیش در اروپا بدون نام نویسنده منتشر شد. هیوم این رساله را در عنفوان جوانی و با مضمون انسان و طبیعت انسانی نوشت و اقبالی هم در مورد توجه قرار گرفتن نداشت. در این کتاب بود که هیوم مقدمات رد نظریات معطوف به قسراداد اجتماعی را فراهم آورد. چراکه مفهوم عقلی که نظریه‌پردازان حقوق طبیعی تبیین کرده بودند را به چالش کشید. «نظریه‌پردازان قانون طبیعی معتقد بودند هنجارهای عمل اخلاقی پیشینی هستند و عقل می‌تواند آنها را کشف کند و احساسات انسانها که ممکن است آنها را از این هنجارها منحرف کنند، باید تابع عقل باشند و فقط عقل می‌تواند راه درست رفتار را نشان دهد. هیوم معتقد بود این برداشت فهم نادرست عقل است، زیرا عرصه استفاده از عقل بسیار محدود است؛ عقل می‌تواند روابط منطقی میان چیزها را نشان دهد، اما نمی‌تواند وجود یا ارزش‌ها را ثابت کند. ارزش‌های بشری را احساسات یا هیجانات بشر تعیین می‌کند. عقل به دست یافتن بر ارزش‌ها کمک می‌کند، اما نقش آن عرضی است. عقل وسیله است و به گفته هیوم عقل برده احساس است.» (عبدالرحمن عالم، ۱۳۸۴. صفحه ۳۸۳) اگر او در «رساله‌ای درباره طبیعت آدمی» می‌کوشد تا اخلاق را به مثابه پدیده‌ای اجتماعی شناسایی کند، در رساله «کاوشی در خصوص فهم بشری» که از رساله قبلی اهمیت بیشتری دارد و در عداد شاخص‌ترین منشورات فلسفه جدید غربی است به بحث مشهور عیلت می‌پردازد. برخی‌ها این کتاب هیوم را هم‌رده تاملات دکارت و نقد اول کانت دانسته‌اند. این کتاب برای خود هیوم نیز دوران‌ساز بوده است و مسیر تبعات او را تعیین کرده است. به عبارت بهتر «بیشتر آثار هیوم بعد از تحقیق درباره فهم انسانی در حقیقت وقف مطالعه طبیعت با آنچه هیوم هرگز درباره‌اش شک نداشت این بود که چیزی در طبیعت انسانی وجود دارد.» (براین مگی، ۱۳۸۵. صفحه ۲۵۶) ناگفته پیدا است که نکات سیاسی نظام فکری هیوم بیش از آنکه در کتاب «کاوشی در خصوص فهم بشری» آمده باشد، در «رساله‌ای درباره طبیعت آدمی» آمده است. شایان ذکر است که دیوید هیوم کتاب‌های دیگری درباره اخلاق، دیانت و حتی تاریخ هم نوشته است که نه تنها اهمیت دو کتاب ذکر شده را ندارد، بلکه در بررسی فکر سیاسی هیوم هم فاقد اهمیت است. آنچنان که مشهور است هیوم در کتاب «تاریخ انگلستان» سعی می‌کند برتری محافظه‌کاران بر لیبرال‌ها و برتری اسکاتلندی‌ها بر انگلیسی‌ها را ثابت کند. چه اینکه هیوم تاریخ را جای رعایت بی‌غرضی فیلسوفانه نمی‌دانست. او سلسله‌مقالاتی سیاسی هم درباره تحلیل جنبه‌های مختلف سیاست در بریتانیا از انقلاب شکوهمند ۱۶۸۸ بدین سو نوشته است که بیشتر حاوی نکاتی مبتنی بر سیاست روز است. هر چند که می‌تواند نسبت این سیاست را با فلسفه سیاسی هیوم نیز نشان دهد.

● نقد اندیشه سیاسی موجود

اما با این مبانی فلسفی مذکور، مختصات و مقومات نظریه سیاسی دیوید هیوم چیست؟ به نظر می‌رسد «بار اصلی نظریه سیاسی هیوم تمرکز بر توضیحاتی است مربوط به سرچشمه‌های امیال، ایده‌های

کانت از خواب جزمی خویش برخیزد و با ذهن و ضمیری روشن و بیدار، بنیادی نو و محکم برای فلسفه مدرن بنا کند. البته این بنیاد با خراب کردن انگاره‌های هیوم شکل می‌گیرد. به عبارت بهتر کانت با بهره بردن انگیزی از تفکری که تاریخ انتقذایش گذشته است، تاریخ‌سازی می‌کند. این نکته یکی از لطیفه‌های تاریخ اندیشه مغرب‌زمین است که دیوید هیوم و نظام فکری او خیلی زود به تاریخ می‌پیوندد اما ایمانوئل کانت با تکیه بر هیوم تاریخی نو برای فلسفه غربی می‌نویسد، تاریخی که تا به امروز تداوم دارد. این تاریخ با شعار عقل‌گرایانه «هن می‌اندیشم پس هستم» رنه دکارت آغاز شد، با تعریض دیوید هیوم ناظر بر اینکه «من چیزی جز یک شکاک نیستم» به سمت مسیری تجربه‌گرایانه رفت و با شعار دلیرانه «جرات فهمیدن داشته باش» ایمانوئل کانت به راه اصیل خرد بازگشت. در واقع اگر دکارت اوج عقل‌گرایی را در فرانسه به نمایش گذاشت و پس از او هیوم قله تجربه‌گرایی را در بریتانیا فتح کرد، این کانت بود که در آلمان به مثابه سرزمین فلسفه توانست با بهره‌گیری از عقل و حس، پایه‌گذار راه نو خرد غربی شود. اما نقش هیوم تجربه‌گرا در میانه دکارت و کانت عقل‌گرا چیست؟ آیا می‌توان از او به عنوان یک دوربرگردان در مسیر تاریخ اندیشه غرب سخن گفت؟ آیا نظام فکری شک‌محور او را می‌توان یک ارجاع به تفکر پیشاسقراطیان ارزیابی کرد؟ واقعیت این است که اصالت تجربه‌ای که توسط دیوید هیوم بسط داده می‌شود واکنشی در برابر بسط اصالت عقل توسط دکارت و پیروان او است. اما این واکنش به جای کاتالیزه شدن و در مسیر دیالکتیک قرار گرفتن، بسیار سریع به مقصد شکاکیت می‌رسد و با حذف عیلت کار هیوم از منظر دینی به الحاد و از منظر فکری به شکاکیت یونان باستان باز می‌گردد. البته خود هیوم از بن‌بستی که در آن گرفتار آمده است آگاهی تام دارد و حتی در پی لاپوشانی فکر خود نیز بر نمی‌آید و علناً می‌پذیرد که به گونه‌ای اندیشیده است که به الحاد رسیده است. اما این بن‌بست با ظهور کانت شکسته می‌شود و مسئله از دوگانگی علم و فلسفه و حس و عقل ارتقاء داده می‌شود. البته ایمانوئل کانت اشتراکات زیادی با دیوید هیوم دارد و همانند او معتقد است که راه ورودی معرفت انسان به جز از مجاری حس و تجربه نمی‌تواند باشد. کانت در نخستین کتاب خود با اقتداء به هیوم نمی‌تواند برای ارتباط ذهن با عالم خارج راهی به جز راه او پیدا کند. البته کانت بر آن نیست که هر آنچه در ذهن وجود دارد، باید به انطباعات حسی برگردد. زیرا کانت معرفت را ترکیبی از ماده خارجی و صورت‌های ذهنی می‌داند و دچار تضادها و در نهایت بن‌بست‌های هیوم نمی‌شود. هر چند برتراند راسل در کتاب تاریخ فلسفه غرب خود بر آن است که فلسفه هیوم به معنای واقعی ما را به بن‌بستی می‌کشاند و مسائل و سوالاتی که هیوم مطرح کرده هنوز هم بدون پاسخ باقی مانده‌اند. اما کتاب‌های فلسفی هیوم که زمینه‌های نظام فکری او را پدید آورده‌اند چیست؟

● رسائل فلسفی

توجه به آثار دیوید هیوم که معمولاً اهمیتش در فلسفه مدرن زیر سایه اسم سترگ رنه دکارت و ایمانوئل کانت قرار دارد، بسیار اندک است. «رساله‌ای درباره

دیوید هیوم بیش و پیش از آنکه نظریه‌ای حائز اهمیت در اندیشه سیاسی داده باشد، صاحب انقلابی در اندیشه فلسفی به شمار می‌رود. انقلابی که برتراند راسل را بر آن داشت تا در قرن بیستم با قاطعیت بگوید فلسفه غرب تا زمان هیوم بیشتر پیش نیامده است. البته تکانه‌هایی که دیوید هیوم در جان ایمانوئل کانت به وجود آورد را می‌توان نقیضی بر سخن راسل به حساب آورد اما به هر حال نمی‌توان از استثنائی به نام هیوم عبور کرد. اگر بخواهیم به طور خلاصه انقلاب فلسفی هیوم را روایت کنیم باید از تمثیل برداشتن تاج پادشاهی از سر «عقل» و هبه کردن آن به «چشم» کمک بگیریم. به عبارت بهتر هیوم با رد خردگرایی که البته معنای آن مخالفت با عقلانیت نیست، تجربه‌گرایی را به عنوان بنیاد معرفت‌شناسی خود مطرح می‌کند. ناگفته پیداست که در این دیدگاه نه تنها مخالفت با خردگرایان، بلکه معاندت با دین‌باوران نیز وجود دارد و از این حیث هیوم یکی از مغفورترین متفکران از منظر دینداران به شمار می‌رود. هیوم یکی از قهرمانان تاریخ مخالفت با عقل و دین و واژگون‌سازی ایده‌های مشهور است. تا جایی که اینشتین اعتراف می‌کند که اگر به هیوم تشبیه نکرده بود، جرات واژگون کردن فیزیک نیوتن را پیدا نمی‌کرد. هیوم در فلسفه اخلاق، کار خود را ادامه کار شافتنسری، هاجسن و باتلر می‌دانست و بر آن بود که برای اخلاق و سیاست همان خدمتی را انجام دهد که گالیله و نیوتن برای علوم طبیعی انجام داده‌اند. در واقع دیوید هیوم سعی در کشف مبانی بنیادینی دارد که در زندگی اخلاقی و اجتماعی انسان مورد نیاز است. فیلسوف دلیر اسکاتلندی، بنیادهای نظریه قرارداد اجتماعی که توسط هابز و لاک ساخته و پرورده شده بود را تخریب کرد و منتقد ایده‌هایی نظیر حق طبیعی و قانون طبیعی شد. اگر چه نظریه سیاسی دیوید هیوم بسیار ساده‌تر از نظریات اصحاب قرارداد اجتماعی است، منزلت هیوم در تفکر سیاسی مدرن را نمی‌توان نادیده گرفت. برای فهم این منزلت ابتدا باید اندیشه ایجابی متفکر اسکاتلندی در فلسفه را مرور کرد و سپس به اندیشه سلی او در سیاست پرداخت.

● اندیشه فلسفی

دیوید هیوم در عداد ناخواندنی‌ترین و البته ناسراست‌ترین فلاسفه غرب جدید است. متفکری مجهز به دستگاه فکری سرد که به کلی خالی از تمام شئون مشهور روحیه دکارتی غالب در اروپا است. «هیوم به ما نشان می‌دهد که اغلب چیزهایی که مسلم می‌گیریم، چیزهایی است که نه به آنها واقعاً علم داریم و نه هرگز می‌توانیم علم داشته باشیم.» (براین مگی، ۱۳۸۵. صفحه ۲۶۶) هیوم با به میان نهادن تجربه به مثابه محک و میزان امر، نه‌تنها خودش را در قامت اولین و البته مطرح‌ترین متفکر تجربه‌گرای غرب جدید مطرح می‌کند، بلکه اصل اساسی عیلت را به زیر سوال می‌برد و در نهایت آن را نفی می‌کند. اگر چه نفی عیلت به بهانه نابردرداری از بنیادی تجربی دستاوردی کم‌اهمیت و حتی مناقشه‌برانگیز است، اما شکاکیت مستتر در آن باعث می‌شود که فیلسوف بزرگی همانند ایمانوئل

چطور می‌شود بدون پرداخت بهایی گزاف چون آزادی، از موهبت دولت منتفع شد؟ دو اصل کلی در قانون اساسی [ایالات متحده] که تاکنون آزادی را برای ما حفظ کرده به این پرسش پاسخ داده است. به رغم فرضیه بودن این اصول در معنا، بارها از این اصول تخطی شده است.

صدوپنجمین سال تولد اقتصاددان آزایخواه

موفقیت پسا شوروی معروف شد. وقتی نخست وزیر جوانش، مارت لاز به واشنگتن آمد از او پرسیدند که ایده تحولات بازار محورش را از کجا آورده؟ لاز پاسخ داد: «ها میلتون فریدمن و فردریک هایک می‌خوانم». یکی دیگر از این تحول‌گرایان واکلاو کلاوس، نخست وزیر جمهوری چک، به «یک فریدمنی با عصای هایک» معروف بود. فریدمن، پدر معنوی ایده «رتش تماماً داوطلب» بود، وی به طور خاص توانست سناتور جوانی به نام دونالد رامسفلد را مجاب کند تا رهبری تلاش‌های نهایتاً موفقیت‌آمیز برای پایان دادن به سربازگیری اجباری را به عهده بگیرد. وی همچنین از مخالفان سیاست «جنگ مواد مخدر» بود که حقوق فردی را ضایع کرده و به فساد و تباهی دامن می‌زند.

آنچه در ادامه می‌خوانید ترجمه مقدمه کتاب معروف او «سرمایه‌داری و آزادی» است.

بریتانیا، و درست قبل از انتخاب رونالد ریگان به ریاست جمهوری ایالات متحده پخش شد. تاجر و ریگان نماینده انقلابی بودند که میلتون فریدمن به برپایی‌اش همت گماشته بود؛ فاصله گرفتن از برنامه‌ریزی متمرکز و دولت رفاه و حرکت به سمت پذیرش کارآفرینی، بازار آزاد، و دولت محدود. اندیشه کثرت‌گرایی که قرن بیستم را تحت سلطه گرفته بود داشت جای خود را به روحیه‌ی لیبرتارین می‌داد. و این ماجرا محدود به ایالات متحده و بریتانیا نبود. موفقیت بازار آزاد در شیلی بر سایر کشورهای آمریکای لاتین تأثیر گذاشت و باعث شد از سنت دیرین دخالت دولتی فاصله گرفته و به بازارهای آزادتر رو بیاورند. قریب به یک دهه پس از انتخابات ریگان، اتحاد جماهیر شوروی از هم پاشید و بسیاری از رهبران جدید اروپای شرقی و مرکزی، خوانندگان میلتون فریدمن از کار درآمدند. استونی در زمانی کوتاه به یکی از روایات

و میلتون فریدمن جایزه نوبل را برنده شد، حتی خوابش را نمی‌دید. میلتون فریدمن در ۱۹۸۰ مخاطبانش را، با انتشار کتاب «آزادی انتخاب» و مستندی تلویزیونی به همین نام که از بی‌بی‌اس پخش شد، وسعت بخشید. میلیون‌ها نفر با تماشای «آزادی انتخاب» آموختند که بازارها چگونه کار می‌کنند. یکی از این مخاطبان، هنرپیشه جوانی به نام آرنولد شوارتزنگر، در ۱۹۹۴ راجع به آزادی انتخاب گفت: «هن در اطریش متوجه شدم که مردم راجع به این که مستمری‌شان کی واریز خواهد شد حرص می‌خورند. در ایالات متحده، دغدغه مردم استفاده از ظرفیت بالقوه‌شان و رسیدن به جایی بود که لیاقتش را داشتند. کتاب فریدمن برای من توضیح داد که دینامیک سرمایه‌داری چگونه به مردم فرصت می‌دهد تا به رویاهایشان جامه عمل بپوشانند.» سریال تلویزیونی «آزادی انتخاب» پس از انتخاب مارگارت تاچر به عنوان نخست وزیر

می‌کرد، و در تلویزیون ظاهر می‌شد و همیشه از منافع بازار آزاد و جوامع آزاد می‌گفت. به عنوان مشاور اقتصادی (ریگان) نامزد ریاست جمهوری ایالات متحده معرفی شد، با این حال برجسب محافظه‌کاری را رد کرد و اصرار داشت که مانند توماس جفرسون و جاناستورات میل یک لیبرال، یا در تعبیر مدرن‌اش یک لیبرتارین است. در سرتاسر کره زمین از او مشاوره می‌گرفتند؛ معروف‌ترین‌هاش در دهه هفتاد، مشاوره به دولت نظامی شیلی بود که به خاطرش نقدهای توهین‌آمیز زیادی شنید، و دولت کمونیست چین، که گویا به کسی برنخورد. خوشبختانه هر دو دولت حرف او را به گوش مالیات بر درآمد، و نرخ ارز شسناور را برای بهبود تجارت بین‌المللی. پس از معرفیت اقتصاددان دانشگاهی نابغه، تا چهل سال بعد فریدمن به مهم‌ترین مدافع آزادی فردی در ایالات متحده تبدیل شد. او برای نیوزویک ستون می‌نوشت، در اقصی نقاط دنیا سخنرانی

تفکر دولت بزرگ تقریباً هیچ مخالفی در ایالات متحده نداشت، میلتون فریدمن نوشتن را آغاز کرد. وی ابتدا به نگارش مطالب فنی اقتصادی روی آورد و تغییراتی در سیاست‌های کنترل نقدینگی ایالات متحده را پی‌ریزی کرد که بعدها به ثمر نشست. در سال ۱۹۶۲، در بحبوحه سیاست مرز نوین جان‌اف. کندی، «سرمایه‌داری و آزادی» را منتشر کرده کتابی که نسل جوان از آن تأثیر به‌سزایی گرفت. وی ایده‌هایی نظیر بن‌تصیلی را مطرح کرد تا مزایای بازار رقابتی را وارد حوزه آموزش کند، همینطور ایده‌ی مالیات پیکنواخت را برای کاهش فشار مالیات بر درآمد، و نرخ ارز شسناور را برای بهبود تجارت بین‌المللی. پس از معرفیت اقتصاددان دانشگاهی نابغه، تا چهل سال بعد فریدمن به مهم‌ترین مدافع آزادی فردی در ایالات متحده تبدیل شد. او برای نیوزویک ستون می‌نوشت، در اقصی نقاط دنیا سخنرانی

فریدمن ۱۰۵ سال پیش، در ۱۹۱۲، در چنین روزهایی، و در پایان دوره‌ای طولانی از صلح و شکوفایی، در نیویورک به دنیا آمد. نیمه نخست زندگی‌اش شاهد مجموعه‌ای از فجاج علیه صلح و آزادی بود-جنگ جهانی اول، کودتای بلشویک‌ها در روسیه، طلوع فاشیسم و سوسیالیسم ملی گرایانه، جنگ جهانی دوم، و فتح‌نیمی از دنیا توسط کمونیسم. خوشبختانه والدین وی اروپای شرقی را ترک کرده و از فیجایی که آن‌جا اتفاق افتاد جان سالم به‌در بردند. منتهی آزادی در وطن جدید هم زیر ضرب بود. مالیات فدرال در ۱۹۱۳ آغاز شد. جنگ جهانی اول برنامه‌ریزی دولتی را در مقیاسی عظیم به همراه آورد. سیاست ممنوعیت آغاز شد، سپس نیوویل، و اقتصاد کینزی، و این تصور عمومی که دولت فدرال [اگر بخواهد] حل تمام مشکلات است، یکی پس از دیگری. پس از جنگ جهانی دوم، وقتی که طرز

کدام لیبرالیسم؟

موضوع محوری دفاعیات من همواره تقویت آزادی انسان بوده است

● میلتون فریدمن

مترجم: محمد ماشین‌چیان

آزادی ضروری است؛ با استفاده از ابزار دولت است که می‌توانیم از آزادی‌مان بهره بگیریم. اما با تمرکز قدرت در اختیار سیاستمداران، همین ابزار ممکن است به تهدیدی جدی برضد آزادی بدل شود. حتی اگر افرادی که این قدرت به دست‌شان سپرده شده، ابتدائاً انسان‌هایی نیک‌اندیش و خیرخواه باشند، قدرت از ایشان انسان‌های جدیدی با روحيات متفاوت خواهد ساخت.

چطور می‌شود بدون پرداخت بهایی گزاف چون آزادی، از موهبت دولت منتفع شد؟ دو اصل کلی در قانون اساسی [ایالات متحده] که تاکنون آزادی را برای ما حفظ کرده به این پرسش پاسخ داده است. به رغم فرضیه بودن این اصول در معنا، بارها از این اصول تخطی شده است.

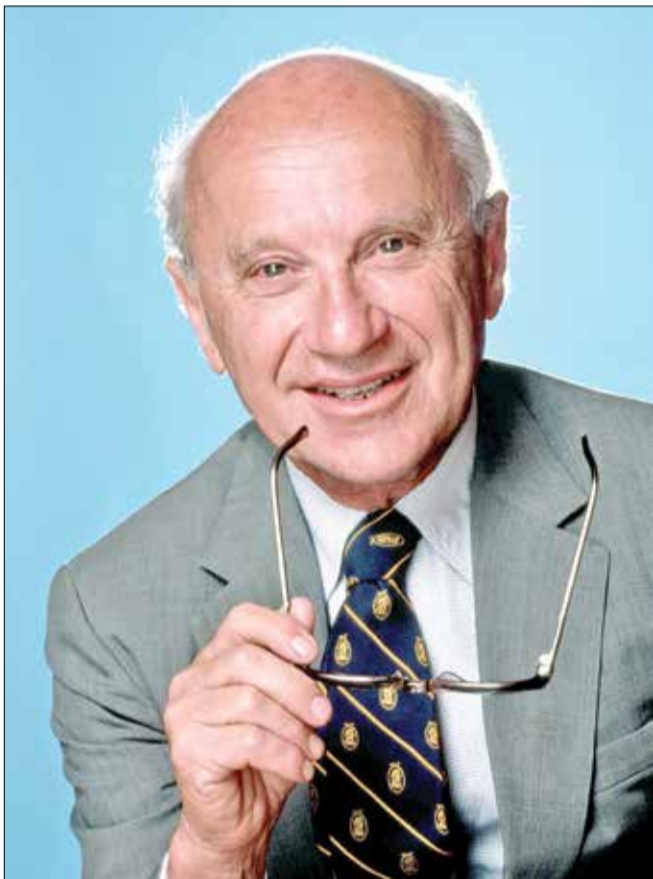
اصل نخست این است که حیطه‌ی دولت باید محدود باشد. کار اصلی آن از این قرار باشد: حفاظت از آزادی شهروندان در برابر دشمنان خارجی و حراسست از حقوق ایشان در مقابل تعرض دیگر شهروندان؛ همچنین حفظ نظم و قانون، تأمین ضمانت‌ اجرائی قراردادهای خصوصی و حضانت از بازار رقابتی. فرای این کار کرد اساسی، دولت ممکن است بستری باشد برای نیل به اهداف مشترکی که تحقق‌شان برای افراد به صورت جداگانه، میسر یا مقرون به صرفه نیست. اگرچه چنین استفاده‌ای از دولت همواره با خطراتی تسوأم خواهد بود، نمی‌توانیم و نباید از چنین فرصت‌هایی چشم‌پوشیم؛ مشروط بر آن که پای مزایای واضح و قابل توجه در میان باشد. با تکیه بر مشارکت داوطلبانه و مالکیت خصوصی، چه در حوزه‌های اقتصادی و چه غیراقتصادی، می‌توان اطمینان حاصل کرد بخش خصوصی مهارت‌آمیز است بر قدرت بخش دولتی و نیز محافظ آزادی بیان، و آزادی دین، و آزادی اندیشه خواهد بود.

اصل دوم این است که قدرت دولت باید توزیع شود. اگر قرار باشد دولت اعمال قدرت کند، شهرستان به ایالت و ایالت به پایتخت ارجحیت دارد. اگر من از عملکرد دولت محلی خود راضی نباشم، مثلاً از وضعیت سیستم فاضلاب، کاربری اراضی، یا وضع مدارس، می‌توانم به جایی دیگر مهاجرت کنم. اگرچه افراد کمی ممکن است در عمل چنین کاری انجام دهند، اما با این وجود، نفس وجود این امکان‌نقشی‌بازدارنده و مهارکننده خواهد داشت. اگر از عملکرد دولت ایالتی رضایت نداشته باشم، می‌توانم به ایالت دیگری مهاجرت کنم. اما اگر از تصمیماتی که پایتخت حقه می‌کند راضی نباشم، در این دنیای ملت‌های بخیل، راه‌های بسیار محدودی مقابلم وجود خواهد داشت. از جمله جذابیت‌های تمرکزگرایی

نزد طرفدارانش، اقتدار دولت مرکزی و لازم الاجرا بودن تصمیماتش است. طرفداران این نحله عقیده دارند که تمرکز دست آنان را باز می‌گذارد تا برنامه‌هایی تصویب [و اجرا] کنند که از نظر ایشان به نفع عموم است؛ خواه این برنامه بازتوزیع درآمد ثروتمندان به فقرا باشد، یا تغییرمسیرش از اهداف‌های خصوصی به عمومی. از منظری البته حق با آنهاست، اما این سکه دو رو دارد؛ قدرت به همان نسبت که ممکن است منشأ خیر باشد قابلیت آسیب‌رسانی هم دارد. کسانی که امروز قدرت را در دست دارند شاید فردا آن را از دست بدهند و مهم تر این که چه بسا آنچه فردی منفعت می‌داند، در نظر دیگری زیانی بیش نباشد. در زمینه‌ی تلاش برای ایجاد تمرکز و گسترش اختیارات دولت، غم‌انگیز آن است که علمدارانش، عموماً خیرخواهانی هستند که خود به مصداق از ماست که بر ماست، پیش از دیگران شرمسار و پشیمان محصل کار خود خواهند گردید.

حفظ آزادی یک دلیل سلیبی برای محدود کردن و تمرکززدایی از قدرت دولت به حساب می‌آید، اما علتی ایجابی نیز در کار است. پیشرفت چشمگیر تمدن از جنبه‌های گوناگون نظیر معماری، نقاشی، ادبیات و یا صنعت و کشاورزی هرگز دستاورد دولت متمرکز نبوده است. به خواست اکثریت هیچ پارلمانی نبود که کریستف کلمب عزم سفر کرد تا راهی تازه به چین پیدا کند. هر چند پادشاهی خودکامه عهده‌دار تأمین بخشی از هزینه‌ی این سفر بود. اگر نیوتن و لایبنیتس؛ اینشتین و بوره؛ شکسپیر و میلتون و پاسترناک؛ ویتنی و مک کورمیک و ادیسون و فورد؛ جین آدمز و فلورانس ناتینگل و آلبرت شوتینز؛ در دانش و آگاهی‌های بشر، در ادبیات، در امکانات فنی یا در تسکین آلام بشری مرزهای جدیدی دنوردیدند هیچ کدام به دستور دولت نبود. دستاوردهای ایشان حاصل نبوغ فردی و پافشاری بر دیدگاه خود هر چند از موضع اقلیت، و جو اجتماعی مناسبی بود که دولت هیچ‌گاه نمی‌تواند در تنوع و گوناگونی با کار فردی برابری کند. دولت هر آینه می‌تواند با تحمیل معیارهای یکسان در خانه‌سازی یا تغذیه یا پوشاک، سطح زندگی خیلی را بهبود بخشد؛ با اعمال معیارهای یکسان در آموزش و پرورش و راه‌سازی و بهداشت عمومی، البته می‌توان متوسط عملکرد بسیاری از نواحی یا شاید حتی کل جامعه را بالا برد؛ در این مسیر اما دولت، رکود را بر جای ترقی خواهد نشاند. این گونه است که ابتدایی همه گیر، جای تنوع ضروری را برای پیشرفت‌های ولو کند آینده خواهد گرفت.

این کتاب به موضوعات مهمی از جنس



آنچه گذشت می‌پردازد. محتوای اصلی آن نقش سرمایه‌داری رقابتی یعنی همان سازمان‌دهی بخش عمده فعالیت اقتصادی از طریق بخش خصوصی فعال در بازار آزاد به مثابه نظامی برای آزادی اقتصادی و شرطی لازم برای آزادی سیاسی است. در کنار آن از مسئولیت دولت در سامان‌دهی فعالیت‌های اقتصادی در جوامع مبتنی بر آزادی و اساساً متکی بر بازار آزاد نیز گفته خواهد شد.

آنچه گذشت می‌پردازد. محتوای اصلی آن نقش سرمایه‌داری رقابتی یعنی همان سازمان‌دهی بخش عمده فعالیت اقتصادی از طریق بخش خصوصی فعال در بازار آزاد به مثابه نظامی برای آزادی اقتصادی و شرطی لازم برای آزادی سیاسی است. در کنار آن از مسئولیت دولت در سامان‌دهی فعالیت‌های اقتصادی در جوامع مبتنی بر آزادی و اساساً متکی بر بازار آزاد نیز گفته خواهد شد.

آنچه گذشت می‌پردازد. محتوای اصلی آن نقش سرمایه‌داری رقابتی یعنی همان سازمان‌دهی بخش عمده فعالیت اقتصادی از طریق بخش خصوصی فعال در بازار آزاد به مثابه نظامی برای آزادی اقتصادی و شرطی لازم برای آزادی سیاسی است. در کنار آن از مسئولیت دولت در سامان‌دهی فعالیت‌های اقتصادی در جوامع مبتنی بر آزادی و اساساً متکی بر بازار آزاد نیز گفته خواهد شد.

قرن بیستم رفاه و برابری را بیش‌نیاز یا جانشین آزادی می‌دانست و اندک اندک به نام رفاه و برابری طرفدار احیای همان سیاست‌های پدر سالارانه و مداخله‌گر دولت در امور اقتصادی شد که لیبرال‌های کلاسیک با آن در نبرد بودند. این قرن هفدهم سر برمی‌آورد؛ بدشان هم نمی‌آید که گاه لیبرال‌های واقعی را به تهمت ارتجاع چوبی بزنند!

تغییر ایجاد شده در مفهوم واژه لیبرالیسم در مسایل اقتصادی چشمگیرتر از مسایل سیاسی است. لیبرال قرن بیستم مانند لیبرال قرن نوزدهم طرفدار نهادهای نمایندگی، حکومت پارلمانی، حقوق مدنی و امثال این‌هاست. با این وجود، حتی در مسایل سیاسی، اختلاف‌های عمیقی بین این دو وجود دارد؛ لیبرال قرن نوزدهم که در قبال آزادی حساس بود و در نتیجه از تمرکز قدرت، چه در دست دولت و چه در دست بخش خصوصی، می‌هراسید از تمرکززدایی هواداری می‌کرد، اما لیبرال قرن بیستم معتقد به عمل است و تا زمانی که قدرت در دست دولتی باشد که- حتی ظاهراً- تحت نظارت رأی‌دهندگان است، نگرانی‌ای از بابت سودمندی قدرت ندارد. این گونه است که او از دولت متمرکز طرفداری می‌کند. او هر تردیدی را در محل تمرکز قدرت نامربوط می‌داند و به نفع ایالت به جای شههر، دولت مرکزی به جای ایالت، و نهاد جهانی به جای دولت ملی رأی می‌دهد.

لیبرالیسم عنوانی کاملاً در خور و به‌جاست. متأسفانه «دشمنان بخش خصوصی-گرچه سهواً خودمستکرانه، خود را به چنین عنوان فخری مفتخر کرده‌اند» و در نتیجه لیبرالیسم، امروزه در ایالات متحده در قیاس با مفهوم خود در قرن نوزدهم و نیز در قیاس با مفهومش در بیشتر نقاط قاره‌ی اروپا معنایی بسیار متفاوت گرفته است. جریان فکری‌ای که تحت عنوان لیبرالیسم در اواخر قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم تکامل می‌یافت، بر آزادی به مثابه هدف غایی و بر فرد به مثابه موجود غایی جامعه تأکید داشت. این جریان در داخل کشور از اقتصاد آزاد به عنوان وسیله‌ای برای کاهش نقش دولت در امور اقتصادی و افزایش نقش فرد حمایت می‌کرد و در خارج از کشور پشتیبان تجارت آزاد به مثابه ابزاری برای ایجاد ارتباط صلح‌آمیز و دموکراتیک بیسن ملت‌های جهان بود. این جریان در امور سیاسی حامی توسعه‌ی حکومت مشروطه و نهادهای پارلمانی و کاهش اختیارات مستبدانه‌ی دولت و محافظت از آزادی‌های مدنی افراد بود.

از اواخر قرن نوزدهم، به‌خصوص بعد از سال ۱۹۳۰ در ایالات متحده، اصطلاح لیبرالیسم رفته رفته به نگاه بسیار متفاوتی (به ویژه در سیاست‌های اقتصادی) اطلاق شد. پس از چندی، این اصطلاح را به جای «تکیه به نهادهای داوطلب خصوصی در جهت نیل به اهداف مطلوب» به اتکای بیشتر به دولت تعبیر کردند، و اصطلاحاتی چون رفاه و برابری به جای واژه آزادی سر زبان‌ها افتاد. لیبرالیسم قرن نوزدهم توسعه‌ی آزادی را مؤثرترین راه افزایش رفاه و برابری می‌دانست؛ در حالی که لیبرالیسم

یکی از مشخصه‌های انقلاب مشروطیت آغاز به کار تعداد زیادی از انجمن‌های سیاسی در پس از پیروزی آن انقلاب است. تا قبل از آن تعداد معدودی انجمن مخفی با همین عنوان در گوشه و کنار کشور فعالیت می‌کردند که از جمله آنها می‌توان به انجمن مخفی‌ای با حضور و مشارکت آیت‌الله سیدمحمد طباطبایی و مجدالاسلام اشاره کرد.

دیدگاه

پشتیبانی از نهادهای انتخابی

دولت و احزاب و گروه‌های سیاسی در انقلاب مشروطیت

قسمت پیشین از سلسله یادداشت‌های حاضر را با اشاره به شکل‌گیری ساختار جدید حکومتی مشارکت‌جو و کثرت‌گرا در انقلاب مشروطه به پایان بردیم. اما آنچه در ساختار مذکور در ارتباط با فعالیت احزاب و گروه‌های سیاسی شکل می‌گیرد، پشتیبانی آن گروه‌ها از نهادهای انتخابی و مقابله با حمایت نهادهای مذکور از فعالیت احزاب در مقابل تعدیات قدرت‌مداران است. شکل‌گیری رابطه دو سویه مورد اشاره در صدر مشروطیت، در واقع به عنوان فراهم شدن بستر فعالیت احزاب در آن دوره محسوب شده و پیامدهای بسیار بزرگی برای جامعه ایران به همراه داشت. مهمترین آن فعالیت یک نهاد و انجمن سیاسی فراگیر در کشور توسط مجلس شورای ملی و اعطای حقوق و وظایف قانونی به آن بود. در این پروسه سرگذشت مهمترین نهاد سیاسی-مدنی ایران در تاریخ معاصر یعنی انجمن‌های ایالتی و ولایتی شکل گرفته و به انجام می‌رسد.

در کوران انتخابات نخستین دوره مجلس شورای ملی و بر اساس قانون آن انتخابات، انجمن‌هایی برای نظارت بر درستی و صحت روند انتخابات تشکیل شدند. اعضای آن انجمن‌ها پس از پایان انتخابات و مشخص شدن نمایندگان، انجمن را منحل کرده و تحت عنوان «انجمن ملی» به منظور نظارت بر فعالیت نمایندگان حوزه خود در خصوص تصویب قوانین و نیز یاری رساندن به آنها در منازعات سیاسی با مخالفین مشروطه، محمدعلی شاه و طرفدارانش و نیز نظارت بر ادارات محلی دولتی، فعالیت خود را ادامه دادند.



مسعود کوهستانی‌نژاد پژوهشگر تاریخ معاصر

پس از معرفی حزب اجتماعیون عامیون (مجاهدین) و بحث پیرامون زمینه‌های پیدایش، تأسیس و عملکرد آن حزب در ایران، این قسمت از مجموعه مقاله‌های «درس-گفتارهای تاریخ احزاب ایران» را به بررسی مختصر فعالیت گروه‌های سیاسی در صدر مشروطیت اختصاص می‌دهیم.

یکی از مشخصه‌های انقلاب مشروطیت آغاز به کار تعداد زیادی از انجمن‌های سیاسی در پس از پیروزی آن انقلاب است. تا قبل از آن تعداد معدودی انجمن مخفی با همین عنوان در گوشه و کنار کشور فعالیت می‌کردند که از جمله آنها می‌توان به انجمن مخفی‌ای با حضور و مشارکت آیت‌الله سیدمحمد طباطبایی و مجدالاسلام اشاره کرد. علاوه بر آن و در همان دوره، انجمن‌های فرهنگی وابسته به دولت همچون «انجمن حفظ‌الصحه» و یا انجمن فرهنگی مستقلی همچون «انجمن دانش‌پژوهان مزدبستان یزد» و «مجمع انسانی» نیز در ایران به فعالیت مشغول بودند.

انقلاب مشروطه سبب به وجود آمدن حس مشارکت و همگرایی شدیدی در میان مردم شد. چنین پدیده‌ای زمینه لازم برای تشکیل و فعالیت گروه‌های سیاسی در ایران را فراهم کرد. به نحوی که در طول کمتر از دو سال شمار انجمن و گروه در سراسر کشور به حداقل دویست واحد بالغ گشت. جهت و موضوع اصلی فعالیت اکثریت آن انجمن‌ها، فارغ از نام و عنوان‌شان، سیاسی بوده و یا عملاً به مرور زمان در فعالیت‌های سیاسی وارد شدند. بحث پیرامون تک‌تک آن انجمن‌ها، اهداف و آمال‌شان، رویه فعالیت و فرجام کارشان را به زمان مناسبی وا گذاشته و در این مجال به بررسی کلی (با ذکر نمونه‌های موردی) از وضعیت آنها خواهیم پرداخت.

در یک حالت کلی انجمن‌های فعال در دوره نخست مشروطیت ایران که مصادف با دوره اول مجلس شورای ملی است، به دو دسته اصلی: ۱- انجمن‌های رسمی و دولتی و ۲- انجمن‌های مردمی تقسیم می‌شوند.

۱. انجمن‌های دولتی و رسمی

منظور از انجمن‌های دولتی همان انجمن‌های فرهنگی و اجتماعی است که با اشاره و هدایت یکی از ادارات دولتی در قیل از مشروطیت تشکیل و پس از انقلاب نیز به فعالیت در سطحی محدودتر ادامه دادند. انجمن معارف و انجمن حفظ‌الصحه و بلدی معروف‌ترین این نوع انجمن‌ها بودند. اما انجمن‌های رسمی حکایت پیچیده و بسیار جالبی دارند. منظور از آنها، انجمن‌های ایالتی و ولایتی و بلوکات هستند و اعضای آن بر اساس قانون مصوب مجلس از سوی مردم انتخاب می‌شدند.

۲. انجمن‌های مردمی

دومین گروه کلی از انجمن‌های فعال در صدر مشروطیت، انجمن‌هایی هستند که توسط مردم تشکیل شده و به دولت وابستگی نداشتند. این گروه از انجمن‌ها به نوبه خود به دو دسته انجمن‌های سیاسی و غیرسیاسی تقسیم می‌شوند. ولی این شکل از تقسیم‌بندی انجمن‌ها در عمل به موانع پیچیده‌ای برخورد می‌کند. زیرا تعریف فعالیت سیاسی در آن زمان بر فعالیت انجمن‌ها به درستی مشخص نبود. بسیاری از انجمن‌ها علیرغم داشتن عنوان غیرسیاسی به فعالیت در این زمینه می‌پرداختند.

درس-گفتارهای تاریخ احزاب ایران

عصر طلایی احزاب

نمونه‌ای از این گونه گروه‌ها، انجمن جنوبی (فارسی‌های مقیم تهران) است که در یکی از اعلامیه‌های کوتاه آن انجمن آمده است: «صبح جمعه ۷ ذی‌قعدة ۱۳۲۵ [قمری] اعضای انجمن جنوبی در مرکز انجمن بعد از گفتگوی راجع به مملکت فارس، چون وجود جناب صدرالانام شیرازی را مضر انجمن می‌دانستند، به جهت طرد و نفی مشارالیه اوراق رای انتشار یافت و عموم آن هیات به استثنای سه نفر، بالاجماع ایشان را از عضویت خارج کرده و به تمام انجمن‌های تهران نیز کتباً اطلاع دادند.»

برخی از انجمن‌ها با هدف حضور در عرصه فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی تأسیس شدند ولی به تدریج به سمت و سوی فعالیت‌های سیاسی کشیده شدند. از آن جمله می‌توان به انجمن خیریه آستارا اشاره کرد که با عنوان خیریه و با هدف افزایش مشارکت اجتماعی تشکیل شد ولی مدتی بعد به دلیل وضعیت خاص سیاسی آن منطقه، متصدیان انجمن به ناچار رو به سوی فعالیت سیاسی آوردند.

یکی از مشهورترین انجمن‌های سیاسی فعال در صدر مشروطیت، «انجمن اتحادیه آذربایجان» است. گسترش فوق‌العاده آن انجمن و عضویت برخی از موسسین آن (از جمله حیدرخان عمواوغلی) در حزب اجتماعیون عامیون، ادعای وابسته بودن اتحادیه آذربایجان به آن حزب را پررنگ می‌کند. در همین راستا در یکی از اعلامیه‌های منتشر شده آن اتحادیه می‌خوانیم:

«سرت و تشکر

عموم اعضای انجمن اتحادیه آذربایجان از ورود جناب مستطاب آقا سید علی برهان‌المحققین واعظ آذربایجانی دامت برکاته که [از] اعضای محترم انجمن و از مشروطه‌خواهان حقیقی‌اند، به تازگی از مشهد مقدس مراجعت فرموده‌اند، کمال مسرت را داشته و از زحمات فوق‌الطافه که در تاسیس انجمن‌های خراسان، قوچان، سبزوار، سمنان و رشت که شعب انجمن اتحادیه آذربایجان است، متحمل شده‌اند، تشکر دارند.

انجمن اتحادیه آذربایجان»

برخلاف «انجمن اتحادیه آذربایجان» در مورد انجمن قزوین که اعضای خود را مجاهدینی می‌نامد که در طریق اصلاح وطن در حال جهاد هستند، به دلیل نوع عبارات به کار برده شده در اعلامیه‌های آن انجمن، نمی‌توان وجود رابطه جدی بین آن با حزب اجتماعیون عامیون (مجاهدین) قائل شد. در یکی از اعلامیه‌های مذکور آمده است:

«عضو محترم عموم انجمن‌های تهران و مدیران جرید عرض بندگی می‌نمایم. چون وظیفه مجاهدین در تمام بلاد برای اجرای احکام [مجلس] شورای ملی و رفع ظلم از مظلومین است لذا عرض می‌کنیم از تعدیات فوق‌العاده حکومت و اجزای او بر ملت بیچاره مظلوم قزوین، زبان و بیان را یاری تقریر و تحریر نیست. ده پانزده یوم است که به مجلس مقدس و وزارت داخله عموم ملت و خصوص مجاهدین، عرض کرده‌ایم که عمیدالملک جمعیت کثیری به قریه اسفرووین فرستاده و چابیده و خانه‌ها را خراب کرده، درهای خانه و تابه یونجه این بیچاره‌ها را سوزانیده و مامورین بی‌عصمتی کرده. مسلم است که صدها پنجاه نفر مامور که به یک ده پرونده چها خواهند کرد. دهات بیوک‌خان مظفرالسلطنه را چابیده، رعایا را متواری نموده و حقوق فقرا را کسر می‌کند. به رعایای فارسچین چها کرده. جناب مستطاب حسام الاسلام و کیل

رشت به قزوین تشریف آوردند. تمام اینها را حکومت در خدمت ایشان اقرار کرده که این وقایع واقعه شده [اگر] در پشت دروازه تهران بیست فرسخ فاصله به مجلس مقدس حاکم این قسم سلوک نماید، [در] ولایات دور با سوء حال چه خواهد شد؟

عموم مجتهدین از دست و زبان ملتزم هستیم که اگر این قضایا واقع نشده، ما را مجازات بدهند. اگر خودمان داد خودمان را می‌زنیم، قبول نفرمایید. آخر این رعایای بیچاره برادرهای ما و زنهای آنها خواهر ما هستند. جواب عرایض ما داده نشده است. وزیر داخله به حکومت تلگراف کرده مامور می‌فرستم. شما را به خدا و وحدانیت خدا جناب حسام الاسلام و کیل سی کرور نفوس به قدر مامور وزیر داخله هم نیست. ما را دیگر عرضی نیست.

صلاح مملکت خویش خسروان دانند

انجمن قزوین»

هیات ترقی‌خواهان تبریز نیز عملکردی سیاسی-اجتماعی داشت. انجام چنین عملکردی در مرام‌نامه آن هیات پیش‌بینی شده است. جایی که نوشته شده:

«اشخاصی که منصوب به هیات ترقی‌خواهانه، باید دارای صفات ذیل باشند: اولاً از روی علم و اطلاع به اندازه‌ای از حقوق خوش و انبای وطن آگاه باشند و راه ترقی را از روی بصیرت کامله بفهمند. با ادله و براهین تاریخی به مللی که وطن را در حقیض نادانی و نکبت گذاشته، ملتفت باشند و تمام هم خود را در ترویج مدارس و نشر معارف و افتتاح کتابخانه و قرائت‌خانه و مکاتب صنایع و زراعت مصروف دارند.

همچنان از گوشه و کنار به دوایر دولتی که مامور اجرای قانون و تسویه دعاوی می‌باشند، نظارت نمایند. اگر یکی از روساء و مامورین بنا به اغراض شخصی یا به ملاحظه دوستی یا به اقتضای طمع از اجرای قانون انحراف نماید و حقوق کسی را باطل سازد، منتسبین هیات را لازم است که به به مرکز اطلاع بدهند تا به اظهار به جای لازم، تنبیه و مجازات او را بخواهند. ایضا اشخاصی که از این هیات بلیط [کارت عضویت] دارند به هر جا مسافرت نمایند باید اداره را بی اطلاع نگذارند و اگر در آن محل سکنی نمایند، هیاتی از اشخاص خیرخواه و بصیر را به تصویب مرکز [یت هیات] تأسیس نموده و در ترقی معارف آنجا بکوشند. هر کس از صاحبان بلیط سبب افتتاح یک مدرسه و یا روزنامه و قرائت‌خانه بشود، از طرف مرکز یک مالدیون مخصوصی است، به او داده خواهد شد.»

طیف دیگری از انجمن‌های سیاسی، انجمن‌های مذهبی بودند که فعالیت سیاسی داشتند. از جمله آنها می‌توان به اتحادیه طلاب و انجمن اسلامی شیراز اشاره کرد. در تلگرافی که از سوی انجمن اسلامی شیراز در ذیحجه ۱۳۲۵ قمری/ دی ۱۲۸۶ از آن شهر خطاب به مجلس شورای ملی، رئیس الوزراء، وزارت داخله، و کلاهی فارس، انجمن جنوبی، اخوت، روزنامه ندای وطن و چند جریده دیگر ارسال شد، حجت‌الاسلام حاج سید عبدالحسین لاری نوشت: «حکومت ظل‌السلطان مرهم جراحات فارس و نعمت غیر متربح است. والله بالله امروز بهتر از ایشان برای فارس متصور نیست. تالله غیر از معدودی به ملاحظه نسبت نفوذ ظالمانه خود، احدی نفی و کفران این نعمت را نمی‌کند. بلکه لیاقت و کفایت تمام ایران منحصر به ایشان است.»

انجمن اتحادیه طلاب نیز در ذی حجه ۱۳۲۵ قمری / دی ۱۲۸۶ با صدور اعلان کوتاهی نسبت به معرفی مدیر و محل



«پارسیان محترم تهران به تازگی داخل

هیات انجمن اتحادیه آذربایجان شده و جزو اعضای آن مجمع قرار گرفتند. عموم اعضای انجمن از این اتحاد و یگانگی برادران وطن خود کمال تشکر و امتنان را دارند و در همراهی و معاونت آنان تا همه مقام با نثار جان حاضرند و نیز از تمام اخوان اسلامی خویش تمنا و درخواست می‌نمایند که بیشتر از بیشتر در اکرام و احترام این ملت قدیم محترم که یادگار نیانگان ایرانیان‌اند، به منتهی درجه که وجدان و حس انسانیت حکم می‌کند، بکوشند و در تیک و بد آنان، خود را شریک و مهیم دانند.

انجمن اتحادیه آذربایجان»

با گسترش فعالیت انجمن‌ها، لزوم هماهنگی بین آنها به شدت احساس می‌شد. در برخورد با چنین ضرورتی، گردانندگان و مدیران گروه‌های سیاسی در تهران تصمیم به تشکیل یک انجمن گرفتند که از آن با عنوان «انجمن رابطه»، «انجمن سیار» و یا «انجمن مرکزی» در منابع یاد می‌شود. در اعلائی که به همین مناسبت از سوی اتحادیه طلاب چاپ شد، به چگونگی تشکیل و ادامه کار انجمن رابطه اشاره شده است: «در تأسیس انجمن رابطه، چندی قبل در حضور نمایندگان انجمن‌ها در اتحادیه طلاب مذاکره شد و همه آنها [تشکیل] انجمن سیار را تصویب فرمودند. لهذا دوشنبه ۲۹ ذی‌حجه در مرکز اتحادیه طلاب (حیاط شاهی کوچه حاج ملا باقر) انجمن رابطه انعقاد خواهد یافت. از عموم انجمن‌ها متمنی است یک نفر نماینده به تعرفه [کارت شناسایی] به آنجا گسیل دارند.

انجمن رابطه»

شاید بیش از چند هفته از تشکیل انجمن رابطه در تهران نگذشته بسود که واقعه ترور محمدعلی شاه و بمب‌گذاری در مسیر حرکت او به طرف مجلس (محرّم ۱۳۲۶ قمری / بهمن ۱۲۸۶) روی داد. این واقعه ضربه مهلکی به رابطه شاه با مجلس و گروه‌های سیاسی وارد آورد. از آن به بعد طرفین در یک هراس دائمی از یکدیگر به سر می‌بردند. تا اینکه در جمادی الاول ۱۳۲۶ قمری / تیر ۱۲۸۷ به دستور محمدعلی شاه قوای نظامی دولتی به فرماندهی کلنل لیاخوف به ساختمان مجلس شورای ملی حمله کرده و پس از زدوخورد با محافظین مجلس که عمدتاً از اعضای انجمن‌های سیاسی بودند، آن ساختمان را تصرف و ویران کردند. متعاقب آن واقعه فعالیت گروه‌های سیاسی در تهران و سراسر ایران ممنوع شد. بدین ترتیب نخستین دوره از حیات گروه‌ها و احزاب سیاسی در ایران به پایان رسید.

استقرار آن انجمن اطلاع‌رسانی می‌کند. در این اعلامیه کوتاه آمده است: «مراسلاتی که به انجمن اتحادیه طلاب نوشته می‌شود، باید به اسم جناب مستطاب شریعتمدار آقای حاج شیخ محمدحسین خراسانی مدیر انجمن و ساکن مدرسه دارالشفاء باشد.»

اما در یک نمونه منحصر به فرد شاهد تغییر جهت اعضای یک گروه اجتماعی-فرهنگی به یک گروه سیاسی تندرو هستیم. موضوع در مورد انجمن‌های زردشتیان است. در اوایل سال ۱۳۲۵ قمری / تابستان ۱۲۸۶ و در خلال توضیحی که در یکی از شماره‌های روزنامه ندای وطن در مورد فعالیت گروه‌ها و انجمن‌ها در ایران ارائه شد، در رابطه با فعالیت‌های زردشتیان می‌خوانیم: «انجمن دیگر انجمن زردشتیان مقیم تهران است و این طایفه در وطن پرستی طاق و در ترقی طلبی شهره آفاقند و عمده غرض آنها این است که منسوجات وطنیه، پارچه‌های متنوع یزد و کرمان را ترقی و توسعه بدهند و نواقص این کار را از هر جهت تکمیل نمایند. هر کدام مبلغی معین داوطلب شده‌اند که به معاونت زردشتیان ایران مقیم هندوستان کارخانجات لازمه به ایران جلب نمایند و اگر حادثه شوم و قتل ارباب پرویز پیش نیامده بود، تاکنون چندین میلیون سرمایه از صاحب ثروتان آنان به ایران آمده بود و حالا هم نباید از حرکت وحشیانه یک نفر دیو سیرت برنجنند. آن انجمن در تحت ریاست جناب ارباب جمشید برگزیده طایفه نجیب زردشتی در انجمن کنکاشستان ایران و معلمی جناب اردشیر جی سرپرست ایران است به مددیری جناب میرزا کیخسرو که از دانشمندان این طایفه است. انجمن دیگر، انجمن «بهبی جوان» یعنی ترقی طلبان که از آن طایفه در یزد تأسیس شده و کار آنها و بحث آنها این است که مقایسه اوضاع حالیه مملکت را با اوضاع ممالک متمدنه بنمایند و در رفع آنچه باعث ضعف و اختلال حال ملک و ملت است، بکوشند. انجمن به همت ولسدان گودرز مهربان و رستم شهبازی پاریسی برقرار شده.»

احتمالاً عدم پاسخگویی مناسب به درخواست‌ها و نیازهای زردشتیان و گروه انجمن‌های آنها در ماه‌های بعد از گزارش فوق‌الذکر، کار را به جایی می‌رساند که گروهی از زردشتیان تهرانی تصمیم می‌گیرند عضویت انجمن تندرو اتحادیه آذربایجان (وابسته به حزب اجتماعیون عامیون) را پذیرفته و وارد آن انجمن شوند. در گزارشی که به همین مناسبت در روزهای پایانی سال ۱۳۲۵ قمری / اوایل زمستان ۱۲۸۶ منتشر شد، آمده است:

در حال حاضر هیچ نسخه‌ای از اولین روزنامه ایران در دست نیست و تنها یک نمونه از اولین شماره آن در موزه بریتانیا نگهداری می‌شود که سال انتشار را نیز براساس آن تعیین کرده‌اند. همچنین مدت انتشار این روزنامه نیز دقیقاً مشخص نیست.

گزارش تاریخ تجدد ایران

ارگان تجدد

بررسی نقش و سهم مطبوعات در تجدد ایرانی

◀ سمیرا درویشی

خبرنگار

روزنامه‌ها را معمولاً به عنوان یکی از ابزارهای آگاهی و شناخت در دوران پیش از مشروطه و زمینه‌ساز این انقلاب دانسته‌اند. هرچند در مورد نقش آن‌ها با توجه به شرایط اجتماعی اغراق زیادی شده است. در آستانه مشروطه و روزنامه‌های مختلفی در ایران به چاپ رسیده و یا در حال انتشار بود که می‌توان آن‌ها را در سه دسته مورد بررسی قرار داد. نخست روزنامه‌هایی که در تهران چاپ می‌شد و عمدتاً جنبه سراسری داشت ولی به جهت مشکلات مربوط به توزیع بسیاری از آن‌ها به همان پایتخت و چند شهر دیگر محدود می‌ماند. روزنامه‌هایی که در ایالات و ولایات به چاپ می‌رسید و بیشتر جنبه محلی داشتند اما با توجه به مشکلاتی که در مسیر توزیع روزنامه‌های سراسری وجود داشت، ایس روزنامه‌ها در انتقال آگاهی به مردمی که خارج از تحولات پایتخت زیست می‌کردند، بسیار اهمیت داشت و دسته سوم روزنامه‌هایی بودند که در خارج از کشور منتشر می‌شدند. این روزنامه‌ها نیز به سبب اینکه با مشکلات سانسور دولتی مواجه نبودند و از مجاورت کشورهای غربی یا کشورهای که در مسیر توسعه قرار گرفته بودند به ایران می‌رسید حائز اهمیت بود ولی با توجه به بعد مسافت و هزینه‌ها و دشواری‌های انتقال آن به داخل کشور برای رسیدن به دست مخاطبان از یک سو مخاطبان محدودی داشت و از سوی دیگر گاهی اخبار روزنامه با توجه به گذشت مدت زیادی از زمان انتشار برای خواننده تازگی نداشت.

هرچند هر سه دسته از این روزنامه‌ها در نوع خود دارای اهمیت بوده و کارویژه‌های خاصی در دنبال می‌کردند اما به نظر می‌رسد روزنامه‌هایی که با هزینه و اراده دولت منتشر می‌شد به چند دلیل اهمیت بیشتری برای پردازش داشته باشند. نخست آن‌که حمایت و پشتیبانی دولت سبب استمرار این روزنامه‌ها می‌شد. دوم در فضایی که بسیاری از مردم از سواد چندانی برخوردار نبودند، دولت دستکم کارکنان خود را به ترویج یا تکلیف موظف به مطالعه روزنامه‌ها می‌کرد و نکته دیگر آن‌که این روزنامه‌ها دارای منابع خبری موقوت بوده و دست بازاری برای کسب اطلاع از شرایط داخلی و خارجی داشتند.

نگاهی به چاپ در ایران

یکی از مهم‌ترین امکانات سخت افزاری مورد نیاز برای انتشار روزنامه در دسترس بودن وسایل چاپ در جهت تکثیر و توزیع آن است. صنعت چاپ در ایران سابقه‌ای طولانی‌تر از انتشار روزنامه دارد و به زمان صفویه بازمی‌گردد. هرچند این تاریخ را بسیار عقب‌تر نیز می‌توان برد و کار چاپ در ایران

نخستین روزنامه

میرزا صالح شیرازی پیش از اعزام به انگلستان به کار منشی گری در دستگاه نیروهای انگلیسی مشغول بود و از این طریق به بارگاه عباس میرزای ولیعهد نیز رفت و آمد داشت. به این ترتیب توانست جایی در کاروان محصلین برای خود باز کند و در بازگشت نیز یکی از موفق‌ترین آن‌ها بود. وی که برای تحصیل زبان انگلیسی و برای برعهده گرفتن سمت مترجمی در دستگاه دیوانی به فرنگ فرستاده شد، در بازگشت چاپخانه و متعاقب آن روزنامه را برای ایرانیان به سوغات آورد. به این ترتیب نخستین روزنامه ایران با ترجمه تحت‌اللفظی «Newspaper» یعنی «کاغذ اخبار» نام گرفت و در سال ۱۲۵۲ه.ق (۱۸۳۶م) حدود ۷۲ سال پیش از انقلاب مشروطه در عهد سلطنت محمدشاه منتشر شد. صفحه اول روزنامه به «اخبار ممالک شرقیه» اختصاص داشت و دومین صفحه آن با عنوان «اخبار ممالک غربیه» به روایت خبرهای اروپا و عثمانی می‌پرداخت. مجله انجمن آسیایی در شماره دوم فوریه ۱۸۳۹م به معرفی روزنامه «کاغذ اخبار» تحت عنوان «روزنامه ایرانی» پرداخته است و نمونه‌ای از شماره اول روزنامه را نیز برای آشنایی مخاطبان خود به چاپ رسانده است. مجله می‌نویسد: «ذیلان مندرجات یک روزنامه که در تهران با چاپ سنگی چاپ می‌شده برای نشان دادن نمونه‌ای از ترقی سیاسی ایرانیان درج می‌شود. قبلاً باید توضیح داده شود که چاپخانه به تازگی وارد ایران شده و این روزنامه چند سال است که زیر نظر و با مدیریت میرزا صالح دایر

تثبیت روزنامه‌نگاری ایرانی

نویسنده فرانسوی «تاریخ قاجار» ادومند دوتامپل در کتاب خود ضمن اشاره به روزنامه کاغذ اخبار عقیده دارد که «همین روزنامه است که پس از تغییرات مختصری به صورت روزنامه وقایع‌الافتاقیه یعنی روزنامه رسمی تهران درآمد است.» چه این روزنامه را در امتداد کاغذ اخبار بدانیم و یا مستقل از آن وقایع‌الافتاقیه پس از یک دوره فترت و توقف انتشار کاغذ اخبار به راستی یک اتفاق در سپهر مطبوعات ایران به شمار می‌رفت. البته ادوارد براون مستشرق انگلیسی میان این دو روزنامه به روزنامه «زاراریت باهرا» که به معنای «شعاع روشنائی» است اشاره دارد که در شهر رضائیه (ارومیه) به دست مبلغین



پاورقی نویسی؛ تداوم کتابخوانی

شماری از این آثار به وسیله شخص اعتمادالسلطنه ترجمه شده بود. با درگذشت اعتمادالسلطنه در سال ۱۳۱۳ه.ق برادرزاده‌اش ادیب‌الممالک کار او را برعهده گرفت. بعد از او مدیریت روزنامه به میرزا محمد قدیم‌باشی واگذار شد و نام روزنامه را به «ایران سلطانی» تغییر داد. سید حسن اردبیلی و میرزا محمدخان ملک‌زاده (برادر بهار) از دیگر کسانی بودند که کار اداره روزنامه را برعهده داشتند. به مرور بر تعداد روزنامه‌ها اضافه شد و



برخی از آن‌ها جنبه تخصصی نیز پیدا کردند. روزنامه دانش، شرف و یا شرافت، تربیت و... از دیگر روزنامه‌هایی بود که در این دوره منتشر شدند. از طرفی حتی خود شاه نیز به انتشار روزنامه علاقه‌مند شد و روزنامه‌ای را ترتیب داد که در ظاهر زیر نظر حکیم‌الممالک بود ولی مطالب آن را خود از سفرنامه‌ای که به خراسان داشت، تهیه می‌کرد. کار انتشار روزنامه و توسعه آن اگرچه نقش مهمی در آگاهی‌دانی اما این آگاهی

مسیحی و به زبان آسوری منتشر می‌شد و دارای نظم و ترتیب در انتشار بود. با این حال حتی در صورت تقدم انتشار به جهت ماهیت محلی و قومی نمی‌توان آن را دومین روزنامه ایرن به شمار آورد.

وقایع‌الافتاقیه را میرزا تقی‌خان امیرکبیر با آگاهی از اهمیت وجود یک ارگان برای پیشبرد اهداف مد نظرش که بتواند واسط میان دولت و مردم باشد در سال ۱۲۶۷ه.ق یعنی در سومین سال سلطنت ناصرالدین شاه منتشر کرد. حاجی میرزا جبار تذکره‌چی (سردبیر)، ادوارد برجیس (مترجم)، میرزا آقاخان نوری، حاجی عبدالله (خبرنگار و خطاط) و حاج عبدالرحیم محمد (مسئول چاپ) از جمله دیگر دست‌اندرکاران این روزنامه بودند. شماره اول این روزنامه با نام «روزنامه‌ی دارالخلافت‌س طهران» در روز جمعه پنجم ربیع‌الثانی به چاپ رسید. از شماره دوم به بعد نام روزنامه وقایع‌الافتاقیه بود. انتشار این روزنامه به صورت هفتگی بود و تا شماره ۱۶ آن روز جمعه منتشر شد ولی به سبب آنکه جمعه روز آخر هفته به حساب می‌آمد و توزیع روزنامه با دشواری مواجه می‌شد از شماره ۱۷ انتشار آن به پنج‌شنبه‌ها منتقل شد.

در سرمقاله روزنامه انگیزه انتشار آن چنین آورده شده است: «از آن‌جا که همت حضرت اقدس شاهنشاهی به تربیت اهل ایران و استحضار و آگاهی آنان از امورات داخله و وقایع خارجه است، لهذا قرار شد که هفته‌ها هفتت احکام همایون و اخبار داخله و غیره را که در دول دیگر گزشت می‌مانند در دارالطباعه دولتی زده شود و به کل شهرهای ایران منتشر گردد که اهالی ممالک ایران نیز در هر هفته از احکام دارالخلافت‌س مبارک و غیره اطلاع حاصل نمایند و از جمله محسنات این گزشت یکی آن‌که سبب نادانی و بیبینی اهالی این دولت علیه است و دیگر آنکه اخبار کاذب و اراجیف که گاهی بر خلاف احکام دیوانی و حقیقت حال در بعضی از شهرها و سرحدات ایران پیش از این باعث اشتباه عوام این مملکت می‌شد، بعد از این به واسطه روزنامه‌چو متوقف خواهد شد و به این سبب لازم است که کل امنای دولت ایران و حکام ولایات و صاحب‌منصبان معتبر و رعایای صادق این دولت این روزنامه‌ها را داشته باشند.»

این روزنامه برای نخستین‌بار توانست به طور کامل نقش بلندگوی دولت را بازی کند و به ویژه در دوره امیرکبیر نظارت بسیاری بر صحت اخبار آن وجود داشت. موضوعاتی مانند اخبار دارالخلافت‌س، اطلاعات دولتی، وضعیت اردوی همایونی، اخبار مربوط به قشون، اخبار ممالک محروسه، قیمت اجناس تجاری در دارالخلافت‌س و سایر امور مربوط به تجارت در این روزنامه مورد پردازش قرار می‌گرفت. همچنین از شماره ششم چاپ‌الاعانات در روزنامه آغاز شد و قیمت اعلان نیز نوشته می‌شد. روزنامه تا شماره ۲۷۱

یعنی ۲۸ محرم ۱۲۷۷ه.ق منتشر شد و از این تاریخ انتشار آن با نام وقایع‌الافتاقیه متوقف شده و در قالب عنوان دیگری با همان چارچوب گذشته انتشار یافت.

ارزش تصویر در خبر

دولت علیه ایران نسام جدید همان روزنامه «وقایع‌الافتاقیه» است. در حقیقت زمانی که شماره ۴۷۲ روزنامه در دهم صفر ۱۲۷۷ه.ق انتشار یافت، دیگر خبری از نام وقایع‌الافتاقیه نبود. مسئولیت روزنامه به میرزا ابوالحسن خان صنیع‌الملک غفاری (نقاش‌باشی) واگذار شده و نامش «دولت علیه ایران» شد. این روزنامه اما یک ارزش افزوده جدید داشت و آن تصاویری بود که با هنرمندی کامل از مناظر طهران و رجال عهد قاجار و دولتمردان خارجی کشیده شده بود. مدیریت جدید روزنامه تحسین‌کرده اروپا بود و مهارتی تمام در نقاشی و چاپ سنگی داشت و کار او ضمن ایجاد پیشرفت در امر روزنامه‌نگاری، امروزه بسیاری از چهره‌های رجال قاجاری را برای ما قابل شناسایی کرده است.

ایس روزنامه نیز تا شماره ۵۹۳ (سال ۱۲۸۳ه.ق) با همین نام انتشار یافت اما از این شماره ۶۳۸ (سال ۱۲۸۶) با نام «روزنامه دولتی» منتشر شد و از شماره ۶۴۹ بار دیگر تا شماره ۶۵۰ (۱۲۸۷ق) از همان عنوان دولت علیه ایران استفاده کرد تا اینکه بالاخره در سال ۱۲۸۸ه.ق تعطیل شد.

در حاشیه این روزنامه از سال ۱۲۸۰ه.ق روزنامه علمیه دولت علیه ایران به سه زبان فارسی، عربی و فرانسه منتشر می‌شد که کارویژه آن انتشار مطالب علمی و دستاوردهای فنی و اکتشافات غربی به منظور آشنایی مخاطبان ایرانی بود و به مدت ۷ سال تا ۱۲۸۷ه.ق انتشار یافت و پس از آن این روزنامه نیز تعطیل شد.

ملت در روزنامه

ملت یکی از مفاهیم جدیدی بود که سیل تجدد وارد ایران کرد و می‌رفت تا به جای رعیت بنشیند. نخستین شماره روزنامه ملت ایران (ملتی) در پانزده محرم ۱۲۸۳ه.ق به نام کامل «ملت سنیه ایران» منتشر شد. روزنامه به صورت ماهانه منتشر می‌شد و در نهایت ۳۴ شماره از آن به چاپ رسید. روزنامه قصد داشت برخلاف دیگر مطبوعاتی که تا آن زمان فعالیت داشتند، تربیون مردم شود اما این امر عملاً امکان‌پذیر نشد چون مردم عادی در این زمان اساساً چندان توان خواندن و نوشتن نداشتند تا از این ابزار برای رساندن صدای خود بهره ببرند. بنابراین حتی در صورت توفیق در انتشار صدای مردم، مخاطب چندانی برای آن وجود نداشت. از سوی دیگر وابستگی دولتی روزنامه مانع از آن می‌شد که به صراحت به مشکلات مردم بپردازد.

منحصر به باسوادان شهری نبود. مردم به جهت کم‌سوادی نقش اندکی در تأسیس و اداره و حتی بازنمایی وضعیت زندگیشان در روزنامه‌ها داشتند. در چنین خلایق این اشراف بودند که به لطف بهره‌برداری از امکانات دولتی می‌توانستند در خارج از کشور تحصیل کنند و با حمایت دولت روزنامه تأسیس کنند. گذشته از غیاب مردم، به جهت ماهیت استبدادی حکومت بسیاری از روزنامه‌ها عملاً مدیحه‌سرایی دولت بودند و جریان آزاد اطلاعات وجود نداشت. خبرها به گونه‌ای یک‌جانبه انتخاب و تنظیم می‌شدند و بخشی از هر روزنامه به مدیحه‌سرایی برای حاکمان

اختصاص می‌یافت.

با این حال گسترش شمار روزنامه‌ها و همچنین تخصصی شدن آن‌ها فضای تک‌صدایی حاکمیت را دچار وقفه کرد و موضوعات جدیدی که تا پیش از آن در جامعه ایران شناخته شده بود را به عنوان مسئله مطرح کرد. همین امر نیز به مرور علاقه به سوادآموزی را افزایش داد و شمار بیشتری از افراد توانستند بدون واسطه از خبرها مطلع شوند. چرا که بسیاری از اطلاعاتی که مردم لازم بود از دولت کسب کنند در روزنامه به چاپ می‌رسید و گاه مردم از خواندن آن و یا دستکم آگاهی از محتوای آن ناگزیر بودند.

توسعه در سایه خشونت

با ترجمه خشونت و نظم‌های اجتماعی که چارچوب نظری سیاست، اقتصاد و مسائل توسعه در سایه خشونت داگلاس نورث و همکارانش است، دوگانه آن‌ها کامل شد

روژین حسینی
روزنامه نگار

«خشونت و نظم‌های اجتماعی» با عنوان فرعی چهارچوب مفهومی برای تفسیر تاریخ ثبت شده بشر و «سیاست، اقتصاد و مسائل توسعه در سایه خشونت». کتاب اول در واقع چهارچوب نظری و مفهومی بحث است و کتاب دوم بررسی آماری و میدانی در ۹ کشور. نکته جالب این که در ایران کتاب دوم در سال ۹۵ و زودتر از کتاب اول منتشر شد و کتاب اول به تازگی منتشر شده. هر دو کتاب را نشر روزنه منتشر کرده است.

خشونت در حکومت‌های شکننده

کتاب «خشونت و نظم‌های اجتماعی؛ چهارچوب مفهومی برای تفسیر تاریخ ثبت شده بشر» که اخیراً از داگلاس نورث، جوزف والیس و وینگاست در ایران منتشر شده با استقبال خوبی مواجه و مورد توجه پژوهشگران علوم اجتماعی قرار گرفته است. این کتاب برخلاف کتاب «در سایه خشونت» بیشتر بر شالوده‌های مفهومی و نظری استوار است و در واقع مقدمه‌ای نظری بر کتاب «در سایه خشونت» محسوب می‌شود. با این حال نویسندگان در این کتاب نیز از مصادیق عینی و تاریخی به منظور توضیح نظریه‌های خود بهره جستند. نورث و همکارانش به منظور پیشبرد پژوهش‌های خود دو نوع شرایط در جامعه را توصیف می‌کنند؛ یکی توصیف شرایطی است که در آن نهادهای شخصی بر مدار اصلی می‌چرخند، و دوم وضعیت جامعه در حالتی است که نهادهای غیرشخصی برجسته‌ترند. نویسندگان در همین راستا، به تقسیم‌بندی حکومت‌های طبیعی پرداخته‌اند. در یک حکومت طبیعی ائتلاف مسلط با وضعیت محدودیت دسترسی به منابع بالرش (زمین، کار و سرمایه)، مسئله خشونت را مدیریت می‌کند. در ادامه نویسندگان حکومت‌های طبیعی را به سه دسته‌ی شکننده، پایه و بالغ تقسیم می‌کنند. حکومت‌های «شکننده» در آستانه فروپاشی‌اند و قادر به حمایت از هیچ سازمانی به جز حکومت نیستند. در این حکومت‌ها استفاده از یک سری حقوق انحصاری بدیهی شده می‌شود و استفاده از زور و خشونت مفروض و مشروع است. معترضان به این وضعیت به ایجاد خشونت متهم می‌شوند و البته این اعتراضات خطر بروز جنگ‌های داخلی را نیز



افزایش می‌دهد. رانت‌جویی و سهم‌خواهی عامل تعامل و تعادل فرادستان است که موجب مهار سرعت خشونت در گرده قدرت می‌شود. در حکومت‌های طبیعی «پایه» تنها از سازمان‌های وابسته به حکومت حمایت می‌شود و در حکومت‌های طبیعی «بالغ» توانایی پشتیبانی از سایر سازمان‌های غیرحکومتی و غیردولتی و مستقل و سازمان‌های مدنی و خارج از کنترل حکومت وجود دارد. در چنین جوامعی روابط میان گروه‌های ذینفع، قانونمند شده و زمینه برای گذار به نظم دسترسی باز فراهم می‌شود. هنگامی که جوامع به سمت نظم دسترسی باز حرکت می‌کنند روابط رسمی شده و در نتیجه فساد کاهش می‌یابد. نورث و همکارانش در این باره معتقدند که ویژگی جدایی‌ناپذیر نظم دسترسی باز رشد دولت است. عضویت‌پذیری و مشارکت انبوه شهروندان موجب حساسیت‌پذیری دولت در قبال منافع آن‌ها می‌شود. بنابراین دولت در نظم دسترسی باز بزرگ‌تر از دولت در حکومت‌های طبیعی است.

توسعه و نهادگرایی به سبک نورث

روشن است که امروزه دیگر نمی‌توان علل توسعه‌نیافتگی جوامع و کشورها را تنها به یک عامل تقلیل داد. رویکردهای کلاسیک و کلان‌نگر دیگر به تنهایی توسعه‌نیافتگی در جوامع را تبیین نمی‌کنند. چه اینکه راهبردها و راه‌حل‌هایی نیز که بر این مبنا انجام گرفته‌اند تا کنون آن‌چنان که باید ثمربخش نبوده، به این‌که موفق نشده‌اند نابرابری‌های ناشی از شکاف‌های اجتماعی و اقتصادی را توجیه یا مرتفع سازند. شاید

اقتصادی)، و گاه مسائل ایدئولوژیک و روانی را مورد توجه قرار داده است؛ مانند دو کتاب «خشونت و نظم‌های اجتماعی» و «در سایه خشونت». بر همین مبنا می‌توان گفت که نورث در تالیفاتش الگوهای جدیدی در عرصه مسائل اقتصادی بنا نهاده است. کتاب «سیاست، اقتصاد و مسائل توسعه در سایه خشونت» در حقیقت حاصل یک سلسله تحقیقات میان‌رشته‌ای است که نورث به همراه همکارانش انجام داده و در آن بر آینه‌های اجتماعی و سیاسی و روانی را نیز به دقت مورد توجه قرار داده‌اند. البته سرآغاز بررسی‌های نورث در قالب اقتصاد نهادی اثر «خیزش جهان غرب» اوست که با همکاری رابرت پل توماس در ۱۹۷۳ نوشته بود. در این کتاب نورث به تصمیم‌گیری‌هایی که در سطح نهادی توسط افراد و گروه‌های ذینفع صورت می‌گیرد پرداخت و تلاش کرد تا پیامدهای آن را در چارچوب ساختاری نئوکلاسیک و اجتماعی ویژه قرن نوزدهم اقتصاددانان را نسبت به نظریه‌های نئوکلاسیک نیز نامید کرده بود و زمینه بروز نظریه‌های نهادگرایی جدید را فراهم کرد. مکتب نهادگرایی بر آن بود که نتایج تاریخی را نیز در تحلیل‌های اقتصادی خود مطرح نظر قرار دهد. به همین ترتیب از دهه ۱۹۷۰ به بعد توجه اقتصاددانان که خود آموزش دیده مکاتب نئوکلاسیک بودند به سمت نهادها جلب شد. پس از گذشت یک قرن از عمر نهادگرایی، این مکتب نیز دستخوش تحولاتی شد که موجب پیدایش نهادگرایی جدید شد. داگلاس نورث، یکی از نظریه پردازان نهادگرایی جدید، با بسط نظریه نهادگرایی به نکات کلیدی‌تر و خردتر و واقع‌بینانه‌تری در این حوزه توجه کرده است. از نظر نورث نهادها قید و بندهایی هستند که شرایط فعالیت اقتصادی در جامعه را تعیین می‌کنند. نورث در واقع در کلیه تحلیل‌های اقتصادی خود به بسط و جرح و تعدیل همین تئوری پرداخته است و در کتاب‌هایی که تاکنون در این خصوص تألیف کرده کوشیده تا با استفاده از وقایع تاریخی و سیاسی نهادها فرآیند اقتصادی، نظام‌های اجتماعی و توسعه اقتصادی را در این چارچوب تفسیر کند. در همین راستا گاه از رویکردهای اقتصادی‌تر وارد شده، (مانند کتاب فهم تحول فرآیند

توضیح داده بود که قالب‌های حقوقی اولیه را می‌توان در میان فرادستان معتبر دانست؛ چرا که هر فرد فرادست، در صورت ضرورت از قدرت و انگیزه مجازات سایر فرادستان با ابزارهای فراقانونی (خارج از قانون) برخوردار است. وجود دادگاه یا قانون برای فرادستان بر حاکمیت قانون یسا اجزای بدون تبعیض آن دلالت ندارد. البته چنانچه امتیازی برای همه فرادستان باشد آن گاه نه تنها انگیزه تمامی فرادستان برای حفظ آن امتیاز همسو می‌شود، بلکه ماهیت مشترک امتیاز، امکان تبدیل آن امتیاز به حق را به وجود می‌آورد. از همین منظر است که مفهوم «سیاست زیر سایه خشونت» روشن می‌شود. چرا که توسعه سیاسی، شرایط سیاسی لازم و اساسی برای توسعه اقتصادی و صنعتی است. بدین ترتیب توسعه سیاسی، ایجاد شرایط سیاسی و حکومتی لازم برای تحقق کارایی اقتصادی بیشتر است.

اما نقطه‌ای وجود دارد که در آن، دسته‌ای از آثار نورث که در قالب نئوکلاسیک جای می‌گیرند با نهادگرایی جدید همخوانی می‌شوند. این نقطه طرح همان کمیابی منابع و در نتیجه رقابت است؛ رویکرد نهادگرایی نورث، به اقتصاد به منزله یک «نظریه انتخاب» نظر می‌افکند که افراد درگیر دائماً با محدودیت‌هایی مواجه‌اند. نظریه قیمت، بخشی اساسی در تحلیل نهادهاست و تغییر قیمت‌های نسبی نیروی اصلی برای استقرار تغییر در نهادها را فراهم می‌سازد. از نظر نورث یکی از آثار نامحسوس‌تری که سازگار قیمت بر ثبات سیاسی دارد این است که تکررگرایی، جامعه مدنی و رقابت حزبی را تسهیل می‌کند. قیمت‌ها در بازارهای رقابتی هزینه نهایی را با زتاب می‌دهند؛ یعنی تغییر در یک قلمرو سیاسی امواجی را در سراسر نظام اقتصادی، مثلاً از طریق تغییر قیمت‌ها در سایر بازارها، ایجاد می‌کند. غیبت بازارهای رقابتی جلوی این علامت‌دهی و اثر واکنش را می‌گیرد. مثال‌های تاریخی کتاب، پارادیم‌ها و مفاهیم را برای دانشمندان علوم اجتماعی و تاریخ‌نگاران قابل فهم ساخته است. به نظر می‌رسد نویسندگان کتاب تلاش کرده‌اند نظریه‌ای عملی ارائه کنند که هر سه حوزه علم اقتصاد و جامعه‌شناسی و سیاست را در برگیرد.

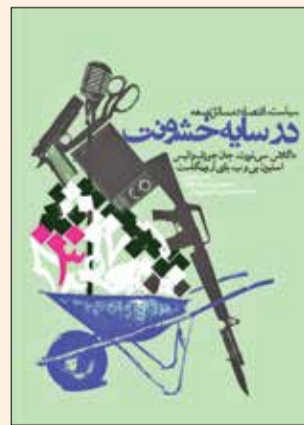
تجربه توسعه

نگاهی به سیاست، اقتصاد و مسائل توسعه در سایه خشونت

را محفوظ می‌دارند. اعضای هرگروه نسبت به یکدیگر وفادار و نسبت به اعضای سایر گروه‌ها بی‌اعتمادند. در حقیقت یک کشمکش دائمی میان گروه‌های صاحب منافع در جریان است. اما در این بین رهبران گروه‌ها به منظور پرهیز از درگیری دائمی تلاش می‌کنند به توافق



خشونت و نظم‌های اجتماعی
داگلاس نورث، جان جوزف والیس، باری وینگاست
ترجمه جعفر خیرخواهان و رضا مجیدزاده
انتشارات روزنه



سیاست، اقتصاد و مسائل توسعه در سایه خشونت
داگلاس نورث، والیس، استیون وب و وینگاست
ترجمه محسن میردامادی و محمدحسین نعیمی‌پور
انتشارات روزنه

به جای ارتقا بخشیدن به رشد اقتصادی و حقوق سیاسی، نتیجه نیاز به مهار خشونت به حساب می‌آیند. در ۹ فصل کتاب شرح داده شده که چرا و چگونه طی این سال‌ها به رغم وفور سرمایه، منابع طبیعی و جمعیت‌های تحصیل کرده، جهان شاهد نمونه‌های بسیاری از ناکامی‌ها در توسعه بود. با وجود آنکه برخی معتقدند کشورهای در حال توسعه باید از موفق‌ترین و پردرآمدترین نهادهای اقتصادی جهان الگوبرداری کنند، شواهدی می‌بینیم مبنی بر اینکه بیشتر کشورهای دارای درآمد متوسط و پایین، آمادگی بهره‌گیری از الگوهای آمریکای شمالی یا اروپای غربی را ندارند؛ یا آنکه پیامدهای این الگوبرداری بسیار متفاوت از نتایج قابل انتظار بوده است. این کتاب نیز چارچوبی نظری ارائه می‌کند که از ریافت آن الگوهای اقتصادی کشورهای در حال توسعه که قرن‌ها دوام آورده‌اند، تبیین می‌شود و در واقع نویسندگان به بسط مفاهیم نظری نوین با عطف به عامل «خشونت» می‌پردازند.

در مثال ساده‌ای که این کتاب پایه‌های اساسی چارچوب نظری خود را بر آن استوار می‌سازد، از دو گروه و رهبران آنها سخن گفته شده. گروه‌های خودسازماندهی که کوچکند و از طریق ارتباطات شخصی اعتماد میان یکدیگر

کتاب «سیاست، اقتصاد و مسائل توسعه در سایه خشونت» چارچوب نظری «خشونت و نظم‌های اجتماعی» را، برای نه کشور در حال توسعه به کار می‌گیرد. این کشورها عبارتند از بنگلادش، کنگو، زامبیا و موزامبیک، فیلیپین، هند، مکزیک، شیلی و کره جنوبی. این کشورها نمونه‌هایی هستند که نویسندگان کتاب با برجسته ساختن نقش عامل «خشونت» در مناسبات آن‌ها، به تفصیل توضیح می‌دهند چگونه امتیازات سیاسی و اقتصادی خاصی که توسط ائتلاف‌های ویژه‌ای در بدنه قدرت و حاکمیت کسب و حفظ شده، منجر به مهار خشونت و در نهایت همکاری میان برخی سازمان‌ها در جهت حفظ منافع‌شان می‌شود. آنها در این کتاب با استفاده از پژوهش‌های تاریخی متصل به آن، به جای آن که صرفاً سیاستمداران و فرادستان به عنوان عوامل اصلی مورد سرزنش قرار بگیرند، به بررسی سازمان‌ها و بنگاه‌های اقتصادی‌ای می‌پردازند که با برخورداری از رانت‌های ویژه تلاش می‌کنند تا ثبات و موازنه سیاسی مد نظر خود را ایجاد و حفظ کنند. این مجلد به بسط آنکاره نظم اجتماعی دسترسی محدود به حقوق مالکیت، به مثابه نظامی پویا می‌پردازد که در آن خشونت همواره یک تهدید است و برون‌دهای سیاسی و اقتصادی،

چرا این نه کشور؟

کشورهای مورد مطالعه بر اساس اشتراکاتی که بر اساس پارادایم نظم دسترسی محدود است انتخاب و مورد بحث قرار گرفته‌اند. اولین اشتراک، کانونی بودن امر خشونت، مدیریت آن و جلوگیری از تکرار در تاریخ این کشورهاست. خشونت که نه فقط در تعامل با نهادهای نظامی و پلیس و دولت امکان بروز می‌یابد، بلکه در قدرت گروه‌های قدرتمند غیردولتی که برای اثرگذاری بیشتر تهدید

که طرف یا جناح مقابل دست به خشونت نخواهد زد. از طرفی این فرآیند دستاورد دیگری نیز خواهد داشت و آن اینکه رهبران تلاش می‌کنند تا ساختار بهتری به سازمان‌های متکی به خود بدهند و در نتیجه رقابتی به منظور مولدتر و کارا تر بودن ساختارها و سازمان نیز شکل می‌گیرد. بنابراین، رانت‌هایی که رهبران از آنها برخوردارند تنها از دسترسی ویژه‌شان از منابع و فعالیت‌ها ناشی شده، بلکه از توانایی آنان در ایجاد و حفظ سازمان‌هایی با بازدهی بیشتر نیز نشئت می‌گیرد. در کتاب، این ائتلاف، «ائتلاف مسلط» نامیده شده است؛ ائتلافی که در حقیقت ذیل نظام‌هایی با «دسترسی محدود» به منابع شکل می‌گیرد.

کشورهای مورد مطالعه بر اساس اشتراکاتی که بر اساس پارادایم نظم دسترسی محدود است انتخاب و مورد بحث قرار گرفته‌اند. اولین اشتراک، کانونی بودن امر خشونت، مدیریت آن و جلوگیری از تکرار در تاریخ این کشورهاست. خشونت که نه فقط در تعامل با نهادهای نظامی و پلیس و دولت امکان بروز می‌یابد، بلکه در قدرت گروه‌های قدرتمند غیردولتی که برای اثرگذاری بیشتر تهدید

تکنیکِ زنده‌گی

مدیا کاشیگر در شصت و یک ساله‌گی از دنیا رفت؛ مردی که متفاوت زیست، متفاوت خواند و متفاوت نوشت

مهدی یزدانی خرم
نویسنده و روزنامه‌نگار ادبی

مدیا کاشیگر؛ مردی عجیب، پرکار و پرجان... نویسنده؟ شاعر؟ منتقد؟ مترجم؟ بله... تمام این صفات‌ها مصداق دارد درباره‌ی او. متولد ۱۳۳۵، مرگ در شصت و یک ساله‌گی، مشکلات حاد ریوی و البته اختلالی که در کم‌تر از سال‌ها پیش به وجود آمده بود نیز او را بستری و راهی جایی دیگر کرد. مدیا چند برابر یک آدم عادی از جان و تن و روح‌اش کار کشید و شاید دلیل اصلی مرگ‌اش همین شور بی‌نهایت بود. اما او که بود که چنین در حداقل بیست و پنج سال اخیر همواره در ادبیات ایران حضور داشت. مردی که در کمال قدرت زیست و شادابی، دو جایزه‌ی ادبی بر طمطراق بر گزار کرد و در بحث‌های مربوط به داستان و شعر نسل جوان پیش‌قدم بود. کاشیگر مردی که در جوانی‌اش به شاخه‌ی نظامی حزب توده هم پیوسته بود و خیلی سریع عطای آن را به نقاشی بخشید. عطای مار کسیمم را به نقاشی. حالا او در گورش، در قطعه‌ی نام‌آوران خوابیده و ما باید روزگاری او بودن را تجربه کنیم.

● جان شیفته

اولین باری که با کاشیگر مصاحبه کردم باز می‌گردد به نخستین روزهای تاسیس روزنامه‌ی شرق، چند باری قبل دیده بودم‌اش و در سال‌های دبیرستان ترجمه‌اش از «ابر سلوارپوش» (ما یا کوفسکی هم‌دمی بود برای ام و البته مجموعه‌داستان کوچک‌اش؛ «سوسه») را نیز خوانده بودم. وقتی برای گپ پیرامون تاریخ روشنفکری ایران و اصولن معنای روشنفکری (که سلسله مصاحبه‌ای بود که با خیلی‌ها انجام دادم) به خانه‌اش در شهرک غرب رفتم و سوال نخست را پرسیدم، از جواب‌اش غافلگیر شدم. پرسیدم: «آیا شما خود را روشنفکر می‌دانید؟» جواب داد: «من به روشنفکر اعتقاد ندارم، به کار روشنفکری معتقدم... از متعهدهایی چون آ‌احمد و شاملو و ساعدی مثال آوردم. به صراحت گفت تمام این نام‌ها بیشتر چریک بودند! و دوران آن شامل روشنفکری کامل سر آمده است... مدیا متفاوت بود. بحث‌مان گل انداخت و من خیلی جوان بودم و کمتر متون لیبرال را خوانده بودم و چارچوب فکری و شناخت‌ام از معنای روشنفکر همانی بود که اکثریت تکرار می‌کردند. نویسنده‌ای شجاع، پیش‌رو و ابتکارگر. مدلی چون سارتر و فانون و با اغماض شریعتی... کاشیگر در همان گپ طولانی به من فهماند باید متون بسیار متفاوتی را که همیشه در ایران بایکوت شده بودند بخوانم. پور، آرون... پیشنهاد کرد کاهو را با نگاهی نو بخوانم و خط بطلان بکشم بر این تعریف از روشنفکری. اما ماجرا در همین جا خلاصه نشد. دوستی‌مان عمیق‌تر شد (مثل مدها دوست دیگرش؛ که او عاشق دوستی بود) دیدم شیفته‌ی ادبیات علمی تخیلی‌ست، بازی‌های کامپیوتری، ادبیات عامه‌پسند... ساعت‌ها بحث می‌کردیم و او به تردیهای من می‌افزود. خود من که دیوانه‌ی علمی تخیلی بودم و کمتر ابرازش کرده بودم کنش‌اش داور جایزه‌ی «گمانه‌زن» شدم، جایزه‌ی انجمن فانتزی ایران که مدیا بسیار حمایت‌شان می‌کرد. این تصویر برای بسیاری که او را می‌شناسند آشناست. کاشیگر در اوج چپ‌گرایی

متمایل به راست بود و ابایی نیز از بیان‌اش نداشت. او که اقتصاد خوانده بود در اول دهه‌ی هشتاد فریاد برآورد که کتاب باید بفرشد و نویسنده از دود و زیرزمین بیرون بزند. در میزگردی که با او و احمد غلامی و بلقیس و محمدحسن شهسواری برگزار کردم چند سال پیش برای مجله‌ی تجربه، به صراحت به مدافعان ادبیات صرفن‌نخبه‌گرایی جمع‌گفت: «دوره‌ی این تقسیم‌بندی‌های از رمق افتاده تمام شده و نمی‌توان کسی را که پیتزا دوست دارد وادار کرد فلان استیک با سبزیجات آب‌پز بخورد» (نقل به مضمون). هرچند گاهی در این نگاه رادیکال می‌شد و مخالفت‌های جدی برمی‌انگیزاند اما کار خودش را می‌کرد و از دشمنی هیچ‌کس ابایی نداشت. کاشیگر بسیار شناخته‌زیست در حوزه‌ی کارهای خودش. مخصوص در سال‌های اوج‌اش که باید کتاب‌های‌اش منتشر می‌شدند، فقط چند ترجمه به بازار فرستاد. که بیشتر شعر بودند و البته درخشان. او از رمان‌هایی می‌گفت که نوشته‌بود و شعرهای بلندی که سروده، اما به دلایل شخصی هیچ‌گاه اقدامی برای انتشارشان نکرد. تا مدت‌ها عسده‌ی شهرت‌اش در ترجمه‌ی «ابر سلوارپوش» (ما یا کوفسکی و «بعل بابل» آرابال بود و البته کتاب درخشان «کورتریو مالاپارته» یعنی تکنیک کودتا... او در راستای همین نگاه‌اش به کار روشنفکری سعی می‌کرد بنیاد بسازد. جوایز ادبی «بلدا» و «روزی روزگاری» که در نهایت در دوران مهرورزی به او فشار آوردند تا تعطیل کند این جایزه را و تعطیل شد.

روزنامه‌نگاری ادبی‌اش هم بسیار پر بار بود و مقالات‌اش در حوزه‌های گوناگون هنر گاه شگفت‌آور. فردای روزی که سواتانا آکسیویچ جایزه‌ی ادبی نوبل را برده، قرار می‌داد که با او داشتم برای کاری. گفت تمام کتاب‌های این زن را به فرانسه خوانده و چه‌قدر محتر است و با جزئیات درباره‌شان حرف زد. در حالی که تقریباً کسی این نافیکنش‌نویس را در ایران اصلاً نمی‌شناخت. پراکنده‌گی و چندسویه‌گی این جان شیفته شاید گزارش من را هم چند شاخه کرده. چیزی که ذاتی مدیا کاشیگر بود. برای همین است که عملش او که بسیار سیکار می‌کشید و با لذت هم می‌کشید همیشه اشاره می‌کرد برای‌اش «عرض زنده‌گی» مهم است نه «طول» آن. او در سنی از دنیا رفت که بسیار زود بود و همین نشان می‌دهد بهای شادمانه زنده‌گی کردن و به قول پدسر بزرگوارش «اندازه‌ی سه نفر خواندن» شاید مرگی زودتر از موعد باشد...

● باقلی سفیدی

«ابر سلوارپوش» با ترجمه‌ی کاشیگر بی‌شک مانیفستی بود برای روزگار ما. این شعر بلند که اصولن از مهم‌ترین نوشته‌های شاعر فوتورویست روس نیز محسوب می‌شود، در زبان کاشیگر بازآفرینی‌ای شد که تا امروز کمتر نمونه‌ای دارد. برخی روس‌دان‌ها می‌گویند کاشیگر در بسیاری جاها اقدام به ترجمه‌های آزاد کرده و برای همین چندان این ترجمه وفادار نیست! و بسیاری معتقدند ترجمه‌ی درست شعر دقیق کاری‌ست که او انجام داده است. کاشیگر در ترجمه‌ی این شعر بلند، این حماسه‌ی بزرگ زبانی شاهکاری رقم زده که نام او را به عنوان مترجم صرف نمی‌توان به زبان آورد. او این شعر را از فرانسه برگردانده. مثل اکثر ترجمه‌های‌اش؛ چه او چنان فرانسه می‌دانست که فارسی، وی‌شک این امر فقط

به خاطر سال‌های سال کارش در سفارت فرانسه در تهران نبود، که بازمی‌گشت به درک عمیق‌اش از این زبان. او در ترجمه‌اش آهنگی ساخته که در کل متن می‌توان آن را حس کرد. و جالب این که این کتاب مهم گاه سال‌ها تجدیدچاپ نمی‌شد چون کاشیگر چندان حوصله‌ی پیگیری این کارها را نداشت! او در این سال‌های پایانی کاری مهم انجام داد. ترجمه‌ی نو از «بیگانه»ی کامو. ترجمه‌ای که به گواهی بسیاری یکی از دقیق‌ترین و بهترین ترجمه‌های این رمان به حساب می‌آید و البته ترجمه‌های هم از کتاب مشهور آگروپری؛ شازده کوچولو... ترجمه‌های که متأسفانه رفت میان انبوهی از ترجمه‌های دیگر این کتاب. ترجمه‌ای که هیچ به مدیا نیفزود و این هم از آن دست کارهای عجیب‌اش بود که نمی‌توان دلیلی منطقی برای آن یافت. کاشیگر در رفتار روشنفکرانه‌اش معتقد به عمل‌گرایی فرهنگی بود. یکی از این کارها راه‌انداختن جوایز ادبی بودند. او در بطن سفر گروهی شاعران فرانسوی به ایران قرار داشت و این برنامه را جوری مدیریت کرد که تا امروز نیز از آن شب‌ها صحبت می‌شود. البته این حضور پررنگ او را گاه از نوشتن بسیار دور می‌کرد. اما اعتقاد او به نسل تازه‌ی ادبیات ایران منحصر به فرد بود و برای همین هم میزان جوانان حاضر در روز تشییع‌اش قابل مقایسه نبود با تعداد هم‌نسلان‌اش.

گرایش‌های لیبرالی او در حوزه‌ی روشنفکری در جایی بسلا می‌گرفت و بیشتر به چشم می‌آمد که به صراحت اعلام می‌کرد یکی از ارکان دیده‌شدن ادبیات سرمایه‌گذاری وسیع بخشی خصوصی باید باشد و دورشدن از باورهای سنتی و کهنه‌ای که نویسنده‌گان را چون اشباحی سفیدروی تصویر می‌کرد. به همین خاطر جوایزی که او برگزار کرد از نظر شکل و ساختار بسیار خوش‌آب و رنگ بودند و با شکوه برگزار می‌شدند. از سویی او در چند نوبت با ناشرانی شروع به همکاری کرد تا مجموعه‌هایی اعم از رمان و داستان کوتاه در بیارود. یکی از این نشرها، انتشارات کاملن گنم «آینده‌سازان» بود که در حوزه‌ی آموزشی فعال بود و ناگهان خواست در ادبیات نیز کار کند. ترجمه‌های جسورانه و کتاب‌های بسیار مهمی که در آن دوره‌ی کوتاه در آینده‌سازان منتشر شدند نام‌هایی را به ادبیات ایران معرفی کرد که امروز برخی‌شان در زمره‌ی بهترین‌های ترجمه هستند و محبوب‌ترین نویسنده‌گان همکاری متناوب‌اش با نشریات نیز در همین حوزه بود و حتا در همین سال گذشته نوبت‌های را نیز سردبیری کرد که متأسفانه فقط یک شماره‌اش منتشر شد. کاشیگر داستان‌های کوتاه خوبی نوشت ولی ناگهان این روند قطع شد. نزدیک‌ترهای‌اش می‌گفتند سه رمان حجیم دارد در حافظه‌ی کامپیوترش. یا داستان‌های کوتاه زیادی نوشته و منتشر نکرده است. این اواخر برخی از مقالات‌اش را در یک کتاب درآورد و چندی از داستان‌های‌اش را نیز هم. اما هنوز نام او بر آثارش سایه‌ی بلندتری داشتند. کاشیگر شعرهای زیادی نوشته بود و تن به انتشارشان نمی‌داد. او خاصیت محفلی بودن را دوست داشت و دایره‌ی روابط‌اش برای همین بسیار گسترده و پرحاشیه شده بود. حال که او از دنیا رفته بی‌تردید مرثیه‌های زیادی می‌نویسند، خاطره‌های زیادی نقل می‌کنند و شعرهای زیادی تقدیم‌اش. این امری‌ست طبیعی. که او دوستان با منتقدان زیادی داشته

باشد ولی برخی از این حضور زنده به همین چند وجهی بودن او بازمی‌گردد. جنبه‌هایی که در بسیاری‌شان او حرف خاص خود را می‌زد و ابایی نداشت از شنیدن صدای مخالف یا منتهم‌کننده. درباره‌ی سیاست با توجه به واقعیت‌ها سخن می‌گفت و همین داد ایده‌آلیست‌های انقلابی را درمی‌آورد گاهی و گاهی نیز چنان در ستایش رمان‌های عامه‌پسند حرف می‌زد که گمان می‌کردی مبلغ زردنویسی شده‌است. کاشیگر تلاش داشت ایده‌های خود را با توجه به جریان‌های اصلی در هنر ادبیات جهان بازمی‌کند. برای همین بود که ادبیاتی که تولید می‌کرد گاه عمل هیچ دخلی نداشت مثلن به رمان‌های عامه‌پسند و به شدت نخبه‌گرا بود. اما گاهی از نویسنده‌گانی حمایت می‌کرد که صرفن ادبیاتی سرگرم‌کننده داشتند. یکی دیگر از تخصص‌های او «آبر قهرمان»‌های سینمایی هالیوود بودند. او شناخت عمیقی داشت از سیر تطور این آبر قهرمان‌ها و یکی از مشهورترین مقالات‌اش را نیز درباره‌ی برخی از این‌ها از جمله «بت‌من» و «سو برمن» نوشت. او مانند امیرتو اکو متفکر محبوب‌اش می‌اندیشید؛ توجه به فرهنگ عامه و ورود جدی به حوزه‌های پاپ آرت. کاشیگر مانند اکو معتقد بود نمی‌توان پدیده‌های فرهنگی عامه را با صفت‌هایی چون ابتدال رد کرد و آن‌ها را نادیده گرفت. جالب این که این گفت‌وگو و دقیق‌تر در مواجهه با چپ‌گرایی‌ای قرار می‌گرفت که صرفن شعار نخبه‌بودن می‌داد اما در آرمان‌های‌اش از «خلق» سخن می‌راند! کاشیگر با نقد هوشمندانه‌ی این جریان تلاش داشت با حفظ هویت خود به عنوان نویسنده و شاعر و آینده‌های نخبه‌گرا ریشه‌های ادبیات و هنر عامه‌خواه را نیز درک کند و این کاری بود بسیار انقلابی و بی‌شک تبعات بر نقد و گاه دشمنی را برای او همراه داشت. او در ساختار

فکری‌اش برعکس ذهن‌های واپس‌گرا و هیستریکی چون یوسف اباذری برای ادبیات و هنر مردمی نسخه نمی‌پیچید و کسی را منتهم نمی‌کرد به ابتدال به خاطر رابطه‌اش با هنر عامه‌پسند. شاید او تساهل فراوانی داشت در این زمینه و نگاهی کاملن اقتصادی و برآمده از بازار. این که کسی حق و وظیفه ندارد با شاعر روشنفکری برای دیگران و علائق‌شان نسخه پیچد و آن‌ها را تحقیر کند. برای همین در جوایزی هم که حضور داشت سعی کرد بخش‌هایی مانند کتاب برگزیده از نظر مثلن «کتاب‌فروشان» را نیز راه‌اندازی کند که گاهی به واقعیت‌ها سخن می‌گفت و همین داد ایده‌آلیست‌های انقلابی را درمی‌آورد گاهی و گاهی نیز چنان در ستایش رمان‌های عامه‌پسند حرف می‌زد که گمان می‌کردی مبلغ زردنویسی شده‌است. کاشیگر تلاش داشت ایده‌های خود را با توجه به جریان‌های اصلی در هنر ادبیات جهان بازمی‌کند. برای همین بود که ادبیاتی که تولید می‌کرد گاه عمل هیچ دخلی نداشت مثلن به رمان‌های عامه‌پسند و به شدت نخبه‌گرا بود. اما گاهی از نویسنده‌گانی حمایت می‌کرد که صرفن ادبیاتی سرگرم‌کننده داشتند. یکی دیگر از تخصص‌های او «آبر قهرمان»‌های سینمایی هالیوود بودند. او شناخت عمیقی داشت از سیر تطور این آبر قهرمان‌ها و یکی از مشهورترین مقالات‌اش را نیز درباره‌ی برخی از این‌ها از جمله «بت‌من» و «سو برمن» نوشت. او مانند امیرتو اکو متفکر محبوب‌اش می‌اندیشید؛ توجه به فرهنگ عامه و ورود جدی به حوزه‌های پاپ آرت. کاشیگر مانند اکو معتقد بود نمی‌توان پدیده‌های فرهنگی عامه را با صفت‌هایی چون ابتدال رد کرد و آن‌ها را نادیده گرفت. جالب این که این گفت‌وگو و دقیق‌تر در مواجهه با چپ‌گرایی‌ای قرار می‌گرفت که صرفن شعار نخبه‌بودن می‌داد اما در آرمان‌های‌اش از «خلق» سخن می‌راند! کاشیگر با نقد هوشمندانه‌ی این جریان تلاش داشت با حفظ هویت خود به عنوان نویسنده و شاعر و آینده‌های نخبه‌گرا ریشه‌های ادبیات و هنر عامه‌خواه را نیز درک کند و این کاری بود بسیار انقلابی و بی‌شک تبعات بر نقد و گاه دشمنی را برای او همراه داشت. او در ساختار



می‌شد لذت بردن‌اش را از بودن و وجود به راحتی مشاهده کرد. مدل زنده‌گی کاشیگر متفاوت بود با بسیاری از نویسنده‌گان و روشنفکران ایرانی. او به کام خود زیست و شاید برای همین بود که چندان به احوالات بدن‌اش توجهی نداشت. کاشیگر در سال‌های جوانی در رشته‌ی جودو ورزش می‌کرد و کم نبودند این تجربه‌های خاص در زنده‌گی او. مدل زیستن‌اش عمل بر نشاط و خاص بود و البته متفاوت با بسیاری آموزه‌هایی که حفته شده بود به نسل‌ها. این که نویسنده و شاعر باید در رنجی ایوب‌آور زنده‌گی کند و جان بکند... کاشیگر در شصت و یک ساله‌گی از دنیا رفت. در روز تشییع بیکرش انواع جوان‌ها با گرایش‌های مختلف فکری و ادبی و بعضن دشمن با هم کنار هم ایستادند و او را تا خانه‌ی پایانی بدن‌اش بدرقه کردند. حتا چند رمان‌نویس و روزنامه‌نگار زرد هم در بین جمعیت دیده شدند و همین امر نشان داد که کاشیگر تا چه اندازه وسعت نظر داشت در عین اصولی که برای خودش تعیین کرده بود. این ستایشی پس مرگ نیست که اگر هم باشد چه باک. در همان دیدار و مصاحبه‌ی اول‌مان به خاطر این که عکاس روزنامه نتوانسته بود بیاید خواستم اگر عکسی دارد به من بدهد تا آن را چاپ کنم... عکسی از جایی درآورد که در سفر آخرش در ایتالیا برداشته شده بود. وسط میدانی که به گنم در ونیز بود. انبوه کیوت‌تران‌رها در میدان که چندتایی‌شان بر شانه‌ی او نشسته بودند و برخی در حال پرواز و آویی که خوش بود از درک این همه پرند... عکسی که چاپ شد و البته من گم‌اش کردم... پاپان او در رئالیستی‌ترین وضع مملو از استعاره‌ی بود که خودش ساخت. فردیتی جان‌مند در میان انبوهی ذهن متفاوت... او مدیا بود، مدیا کاشیگر... مردی با ریش‌های بلند و سیگاری پر دود.

شپرد در «غرب واقعی»، حماقت تهیه‌کننده‌ی هالیوودی در پذیرش ایده‌ی مضحک لی، برادر بزرگ بی‌هنر را، جایی بروز می‌دهد که ما از شکست آستین مطمئن شده‌ایم. او برادر کوچک‌تر است و فیلمنامه‌نویس حرفه‌ای. موقعیت خود را از کف داده و دریغ و حسرت بی‌مصدق است.

مدفونِ غربِ واقعی

سَم شِپَرِد، نمایشنامه‌نویس اسطوره‌ای در هفتاد و سه‌سالگی از جهان رفت

امیر عطا جولایی

منتقد سینما و تئاتر

در خانه‌اش در کنتاکی دست‌ها را بالا برد. حاصل شوم بیماری، عوارض اسکروز. مدتی در سکوت با بیماری جنگیده بود. مرض چه می‌دانست دارد چه آمده‌ی را از جهان دریغ می‌کند؟! خبر دیر پخش شد، فاصله‌ی ۲۷ تا ۳۰ جولای. خانواده و دوستانش همراهش بودند که رفت. تئاتر دنیا در این یک سال کم کشیده بود که این غول زبیرا را هم از دست داد؛ بعد از بران فریل ایرلندی، پیتر شفر انگلیسی، داریو فوی ایتالیایی و هم‌وطن خود او ادوارد الی.

و البته... ناچاریم از مرور کلی آثارها. اینکه چه کرد و چه کارنامه‌ای از خود باقی گذاشت. بلافاصله بعد از این که خبرش آمد، در یادداشتی نوشته راه نرفته نداشت و باقی نگذاشت. ببینیم؛ «روزهای بهشت» بازی در نقش روشنفکرانه در فیلمی برای طبقه فرهنگی الیت را در اوج جوانی آموزد. (ترنس میک، ۱۹۸۳) برای نقش خلبانی به اسم چاک ریگر در فیلم «The right stuff» (فیلیپ کافمن، ۱۹۸۳) نامزد اسکار بازیگر مرد مکمل شد. فیلمنامه‌ی «Fool for love» را بر اساس نمایشنامه‌ی نامزد پولیتزر خودش به همین نام نوشت و در نقش اصلی فیلم هم بازی کرد؛

فیلمی ساخته‌ی رابرت آلمتن، فیلمساز بزرگ آمریکایی. (۱۹۸۵) آن‌قدر خوش‌قیافه بود و اندام متناسبی برای تصویر سینمایی داشت که در این شغل دومش با کیم بسینگر جوان و آینده‌دار هم‌بازی شود. برای روح هملت پدر که یکی از نقش‌های محبوب عمر تئاتر دنیاست، انتخاب عجیبی بود. او با آن لهجه‌ی شدید یتگه‌دنیایی برای متنی از شکسپیر. در «هملت» (مایکل آلمریدا، ۲۰۰۰) که بازی کرد الگوی جدیدی از حوزه‌ی توانایی‌هایش را به رخ کشید. آن افسر آفتاب‌سوخته‌ی فیلم ریدلی اسکات در جنگ سومالی را سخت آن یاد ببریم؛ سقوط بلک هاوک. (۲۰۰۱) این اواخر هم نقش تمثیلی‌اش در «آگوست اوسچ کانتی» را دیدیم. متن نمایشنامه‌ی تریسی لتز را خود نویسنده به فیلمنامه برگردانده بود و شپرد با حضوری کوتاه و آن نریشن‌گویی بی‌تفاوت و یکنواخت ابتدای فیلم و تحقیری که در قبال زن الکی‌اش (مریل استریپ در یکی از آن نقش‌های ماندگارش) روا می‌داشت، بار انتقالی تمامیت‌گرا از نسلی به نسل دیگر را به‌وضوح به دوش می‌کشید. آن‌چه

به ادبیات نمایشی افزوده بود حالا حاصلی شگفت‌انگیز در کار لتز داشت. نمی‌توانستیم به تعبیر کلی‌اش نیندیشیم که آرامش پیرمرد قبل از رهسپاری، بدیل پوزخند عادت‌ی خود نویسنده است. شپردی که آرام گرفته از دیدار مسیری که بیهوده نیموده و هنوز هست که دیگرانی با ظرافت و مهارت در کار بازتعریف نوشته‌هایش هستند. سریال «خط خون» هم شد آخرین مواجهه‌ی ما با شپرد بازیگر. اما نویسنده‌ی. برای شاهکارش که در ۳۵ سالگی نوشته بود، یعنی «کودک مدفون»، در ۱۹۷۹ جایزه‌ی پولیتزر را برد. برای «Fool for love» و «غرب واقعی» دو بار نامزد تونی شد. یازده بار جایزه‌ی اوبی برد. «یک ذره ترس» (۲۰۱۳) آخرین نمایشنامه‌اش بود که بر صحنه رفت. در تئاتر کارگردانی هم

می‌کرد. موزیسین هم بود. (هر چه باشد جایی می‌زیست که برای ورود به حیطه‌های دیگر هنری یقماش را نمی‌گرفتند که تو همان یک کار را بلدی و بنشین سر جای!) بیش از ۴۰ نمایشنامه نوشت و رمانی کوتاه و چند مجموعه‌داستان. کتاب نامه‌های او و جانی دارک هم به چاپ رسید. در ایران خوش‌اقبال بودیم که با ترجمه‌ی داریوش مهرجویی از دو شاهکار اصلی‌اش اوی نویسنده را شناختیم: «غرب واقعی» و «کودک مدفون». البته باید از برگردان امیر امجد و آهو خردمند از همین دو متن در قالب دو کتاب در نشر نیلا هم یاد کرد. «فقرین طبقه‌ی گرسنه»، متن دیرپاب اما درخشان دیگری از او بود که منوچهر خاکسار هرسینی برگرداند. (افراز) این سه متن بعدتر به تریلوژی او معروف شدند. چند نمایشنامه‌ی کوتاه و حتی مشترک (با جوزف چایکین) هم بودند. (در دو نشر نیلا و تجربه) مجموعه‌داستان شگفت‌انگیز «خواب خوب بهشت» هم قابل ذکر است؛ کار نشر ماهی با ترجمه‌ی امیرمهدی حقیقت. زورم می‌آید این فرصت خرج بسنده به آمارها شود. این‌ها را می‌توان هر گوشه‌وکناری یافت. توصیف کلیات هم دون مقام کسی است که درام را با تالاشی فردی به جایگاهی رفیع‌تر رساند. همین‌ها نیز به تشریح و اثبات دارد. مرجع آن است که به دلایل اهمیت یکی‌ا او بپردازم.

برای مطالعه‌ی موردی هیچ بد نیست که اشاره کنم به اتفاقی کلیدی در زندگی شخصی نویسنده. می‌دانستیم که چند سال است از همراه سه دهه‌ای خود جسیکا لنگ جدا شده. بازیگری که از اعتبارات انتقادی تا دو اسکار بازیگری زن و محبوبیت بین چند نسل را در کارنامه‌ی کم‌نظیر به چنگ آورده بود. این را هم یادمان نرفته که این دو در آخرین سال‌های مشترک، در آن فیلم پر از دریغ و حسرت هم‌بازی شدند: «تیا در بز». پیرمرد فیلمنامه‌ی فیلم را نوشته بود و خودش به سنتی دیرپا نقش اصلی را بازی می‌کرد. امید به تکرار موفقیت «پاریس تگزاس» (۱۹۸۴)

با همان کارگردان، ویم وندرس آلمانی راه در سر می‌پروراند. سم شپرد (امیدوارم دیگر کنار بگذاریم بازی ضبط‌های سام شپارد و سم شپارد و سام شپرد!) در این فیلم بازیگری دست‌چندم بود که موقعیتی بادآورده و مهیا برای درخشش دیرهنگام یافته بود. یک‌هوا راه کج کرد و برگشت به شهر کوچکی که در آن بزرگ شده بود. سر صحنه او را نیافتند و بلوایی شد. فیلم وسترن کم‌مایه‌ای که آشکارا با موقعیت‌سازی نویسنده، وجهی کنایی می‌یافت. مادرش را که بعد از سی سال دید جوری سلام کرد و صحنه عادی برگزار شد که نمی‌توانستیم نپرسیم راز یکنواخت نشدن حکایتش از فروپاشی خانواده چیست؟ می‌رسیدیم به داستان ظهور سارا پولی جوان و زیبا و ادعای بازیابی پدر. هاوارد جسیکا لنگ را که یافت، تحقیر شد. زن بی‌ثوابی از ریخت‌افتاده سعی داشت طرد جوانی را جبران کند. پسر هم به او محل نمی‌گذاشت. ماموری فرستادند (با بازی تیم راث) که برش گرداند سر صحنه. این‌جا نقطه‌ای کلیدی است. مامور به هاوارد دستبند زده و او دارد به قصه‌ی دختری که از وجودش بی‌اطلاع بوده، فرزند خودش، گوش می‌دهد. قامت رشید شپرد که کمک می‌کرد به آن زاویه‌ی ایستایی و جهت نگاه و البته دیالوگ‌نویسی

خودش و میزانشن بعدی، سکانس را به استعاره‌ای پیوند زد که در کارهایش کمتر دیده بودیم. تم بازیابی خانواده می‌توانست جمع‌بندی آنچه عمری نوشته بود هم باشد. پشت کرد به دختر و دختر به او خیره ماند و پسر داد زد: «همتون هاوارد!» دست تکان داد برای پاسخ تشکر. راه رابطه هموار شده بود و خوب می‌دانست. در پایان فیلم پسر و دختر آن ترانه‌ی شیطنت‌آمیز «هاوارد کجاست؟ هاوارد کجاست؟ می‌خوام بدونم» را در جاده دم گرفتند. می‌شد خرده گرفت که بخشی از تاثیر مهیب و عمری پایان‌بندی «پاریس تگزاس» هم در این سرخوشی یافتنی نیست. ما عادت داشتیم به کوبندگی پایان‌های شپرد و نابوری‌اش به رهایی و شدن. زن که از محور درام دور شده، سستی نسبی فیلمنامه به زندگی او هم راه یافت. انگار خودش آن تئوری قدیمی را نتوانست تا ته اجرا کند که باید در نوشته‌هایش از چیزی بنویسد که ربطی به زیست فردی‌اش ندارد. اتفاقاً حق با اوی درام‌نویس بود. چاره در بیچارگی بود، نه پایان «تیا در بز». گریم مفرح، گریم با کمک اجرای وندرس کهنه کار، به‌یادماندنی.

اما سؤالات دیگری هم در صف بودند: راوی چنین زناشویی در آمریکای معاصر اصلاً چطور می‌خندد و از زندگی‌ای آرام در مزمری شخصی‌اش می‌گوید؟ چرا مدعی است که آن همه تنش و نشدن و نرسیدن و شکست و اضمحلال را پشت فرمان و در جاده راحت‌تر می‌نویسد و هر وقت به چراغ قرمز می‌رسد متوقف می‌شود؟! کدام یک از آثار محبوبش از بزرگان پیشین که در مصاحبه‌ها اسم برده بود، این راه نرفته و بدیع را پیش پایش می‌گذاشتند؟ همنشین شاعت بشری با امید به خلافت در «غرب واقعی» یا دوزخ روابط انسانی و ناامیدی مطلق در «دندان جنایت»؟! و بالاخره آن اتفاق کی و کجا رقم خورد که بینجامد به آن جمله‌ی کلیدی‌اش که: «بدون نوشتن خالی‌ام»؟! (نقل به مضمون)

در روزهایی که متن عزیزش، «دندان جنایت»، نمایشی با همراهی موسیقی را به فارسی برمی‌گرداندم (که سال گذشته در نشر بوتیمار به چاپ رسید)، نکاتی به ذهن می‌رسید که طرح‌شان را بیراه نمی‌دانم. آن حکم کلی و شنیده‌شده در فضای آکادمیک و گفته‌های استادان‌مان را مسجل می‌کرد: او از استثنایی‌ترین نمایشنامه‌نویسان دنیاست. اول اینکه سَم شِپَرِد، با وجود شهرت به روایت واقعیت‌زندگی آمریکایی و طرح بدیع آن مضمون مکرر، روای آمریکایی، تخیل یکه‌ای هم داشت. ترسان بود که از فرط پیچیدگی پیرنگ متنش گاهی احساس می‌کرد شاید هیچ از واقعیت آن نفهمیده‌ام! فکرش را بکنید. گنگستری کهنه‌کار که دارد روی صحنه موسیقی راک اجرا می‌کند! بزنگاه‌های متن با آواز زنده‌ی او معنی می‌یابد و خودش اقرار می‌کند که دوران‌ش به سر آمده. تخیل نویسنده به جایی بسیار فراتر از واقعیت جاری سرک می‌کشد و رهاورد این ترفند، هم به رئالیسم محبوب و مطلوب درام معاصر آمریکا راه می‌برد و هم حتی ابزوردیته‌ی غول‌های اروپایی. توضیح اینکه پوچی مستتر در واقعیت که عزیمت‌گاه نویسنده است برای رسوخ به ذات فرهنگ آمریکایی پیشنهاد دارد. پیشنهاد او بازگشت

جمع‌وجور دید.

ایجاز و اطلاعات‌دهی متناسب در درام‌هایش را هم باید زیر ذربین برد. خصیصه‌هایی که به‌ویژه در داستان‌های کوتاه‌ش جلوه‌ای مثال‌زدنی می‌یابند. در مجموعه‌ی پیش‌گفته «خواب خوب بهشت» چنان قصه را کپسوله و با حداقل عناصر و بدون بازی‌های زبانی ناآزم پیش می‌برد که گاه با یک جمله‌ی کوتاه به مقصودش می‌رسد. مثلاً در قصه‌ی درخشان «کولینگا، نیمه‌ی راه» مرد که همسرش را رها کرده و دارد در جاده می‌تازد برای رسیدن به معشوقه (باز واریاسیونی بر تم رویای آمریکایی) به هر دو زنگ می‌زند. متن حکم یکی از آن درام‌های کوتاه‌ش را دارد. گفتگوهایی کارشده و بی‌نقص که دانسته‌های شخصیت‌ها را بدون فیل هوا کردن به ما هم می‌رسانند. زن به‌تازده می‌شود که مرد دارد کیسا می‌رود. دلیل را که می‌فهمد از او می‌خواهد برگردد. می‌گوید خودش هم راه می‌افتد و می‌تواند جایی در میانه‌ی راه همدیگر را ملاقات کنند. مرد نمی‌پذیرد. کمی بعد زنگ می‌زند به محبوبش. او آب پاکی را روی دستش می‌ریزد که: «هن دیگه نیستم». واماندگی مرد در یک جمله فشرده می‌شود و کار مضمون و ساختار و خط قصه را تمام می‌کند؛ در جواب زن که از سکوت او متعجب و معذب شده و پرسیده: «کجایی»؟! تنها می‌گوید: «کجا باشم»؟! این را بگریزد یک مثال و شاید بشود دلیل کنجکاوی برای

خوانش کتاب یا رجوع و بازخوانی. شِپَرِد در «غرب واقعی»، حماقت تهیه‌کننده‌ی هالیوودی در پذیرش ایده‌ی مضحک لی، برادر بزرگ بی‌هنر را، جایی بروز می‌دهد که ما از شکست آستین مطمئن شده‌ایم. او برادر کوچک‌تر است و فیلمنامه‌نویس حرفه‌ای. موقعیت خود را از کف داده و دریغ و حسرت بی‌مصدق است. می‌فهمیم که در دنیای پیش رو جایی ندارد و راهی. با اوج گیری متن، دو برادر به جان هم می‌افتند و مادر وارد می‌شود. خانه را ویرانه تحویل می‌گیرد؛ حاصل دیدار دو برادر بعد از ۵ سال. اطلاعات‌دهی متن در تک‌تک این موارد درست نقطه‌ی ممیز شِپَرِد درام‌نویس است از بقیه‌ی نویسندگان. تدریجی و آرام پیش می‌رود و ضربه‌ی نهایی را کاری فرود می‌آورد. پایان شگفت‌انگیز نمایشنامه و خیرگی دو برادر هم که کلاس درس فرود و جمع‌بندی درام است. برادری که برایش فرقی ندارد تلویزیون بزند یا ایده و فیلمنامه، در مصاف با روشنفکر‌نمایی که از ساده‌ترین روابط انسانی عاجز مانده و بیوست قلم پرونده‌ی حرفه‌ای‌اش را خیلی زود بسته. همین مسیر در «کودک مدفون» به آن تلقی می‌انجامد که از خود پرسیم اصلاً آن کودک خوابیده در حیاط پشتی، بدیل کدام یک از این شخصیت‌هاست. به یاد بیاریم که شِپَرِد در چه مقطعی از درام این راز را رو می‌کند و شخصیت الکی کلاسیک درام آمریکایی اینجا با چه ابزاری بازتعریف می‌شود. الکی بودن دیگر تنها تلاش ظاهری شخصیت با پردازش قراردادی انسانی به‌تهارسیده نیست. بخشی از فردیت حاصل از سیاهی جامعه است و این‌ها همه با تکیه‌ی مالوف نویسنده بر گفتگوهایی کنایی، جاندار و پیش‌برنده هویدا می‌شود.

سَم شِپَرِد، این نماینده‌ی تعالی و اضمحلال توامان فرهنگ یانکی با نقطه دید بعدش در گود رویای آمریکایی تنها نماند. رهروانی یافت. دیوید ممت تنها هم‌اورد او از آن نسل بزرگان دهه ۱۹۷۰ است که هنوز می‌نویسد. شِپَرِد زبان‌ورزی و ابهام او را نداشت، اما در ج‌رگه‌ای که با تنسی و یلیامز و یوجین اونیل و آرتور میلر مسیر درام معاصر را نه فقط در آمریکا که در جهان تغییر دادند، بزرگ‌ترین وارث بود؛ دست‌بالا در کنار ادوارد البی که او هم یک سال نیست که از دنیا رفته. خیال می‌کنم نغ را که به دست بعدی‌ها داد خیالش راحت شد و رفت. باورم نمی‌شود که نیست. حکم مرشد را داشت بی‌بزرگ‌نمایی‌های مرسوم؛ آخر راه ندارد که افسانه‌ای زنده از دنیا برود و ترس از بدنامی، اتهامات رایج یا هرچه، مانع ابراز مهر و عشق شود. تازه مگر سابقه داشته که مرگ یک نویسنده‌ی فرنگی این قدر به من ایرانی سخت بگذرد؟! در سکاسی در اواخر فیلم «سقوط بلک هاوک» داشت می‌آمد طرف یکی از سربازانش که در حال خون‌ریزی بود. تیم پزشکی هم مشغول. سریع خم شد و با آن جایگاه نظامی‌اش کوشید با پارچه رد خون را از زمین پاک کند. نمی‌شد. نتوانست. تمثیل را با احمی ساده و طمانینه‌ی شایسته‌ی یک بازیگر مسلط کلاسیک بازی کرد و از نکویدگی شعار رهاوند و به مفهوم انسانی «دریغ» ارتقا داد. در قامت نویسنده، همین کار را بارها کرده بود؛ رد خون را یافته و به قصه و درام کشانده بود. چه دنیای غم‌انگیزی است دنیای درام بدون چنین نویسنده‌ای، آقای سَم شِپَرِد.



نوآم چامسکی که در دهه‌ی شصت جزو رهبران مخالف جنگ ویتنام بود سال‌ها برای نمایش شکست رؤیای آمریکایی کوشید. او تلاش کرد نشان دهد که دولت‌های ایالات متحده با روشی که انتخاب کرده‌اند خود «مشکل» اند نه «راه حل»

هیولای پول

نوآم چامسکی در مستند مرثیه‌ای برای رؤیای آمریکایی تلاش می‌کند رابطه‌ی قدرت و مردم را شرح دهد



فیلم چه می‌گوید

مستله‌ی اصلی فیلم رابطه‌ی قدرت و مردم است و این که آیا سهم اکثریت در آن رعایت می‌شود یا نه. به همین دلیل هم فیلم با موضوع دموکراسی و شرح آن شروع می‌شود. توضیح می‌دهد که دموکراسی به حضور همه‌ی آرا و نظرها و قدرت رسانه‌ها در پیگیری آن‌ها نظر دارد و این حق را برای اقلیت و اکثریت محترم می‌شمارد. به این نکته اشاره می‌کند که به نظر می‌رسد دموکراسی در آمریکا نهادینه شده. اما واقعاً همین طور است؟ چامسکی شرح می‌دهد که

چیمز مدیسون، از مدافعان دموکراسی در مذاکرات قانون اساسی آمریکا به یک اصل معتقد بود: «مرفهین احساس مسئولیت بیشتری نسبت به فقرا دارند.» بنابراین او برای حفظ دموکراسی دست سنا را باز گذاشت، مجلسی که اعضای دست کم در آن زمان از طبقه‌ی ثروتمند انتخاب می‌شدند. استدلال او چه بود؟ مثل ارسطو او هم نگران قدرت گرفتن فقرا بود: «اگر اکثریت که فقیران کشور هستند تصمیم بگیرند تمام دارایی مرفهان را تصاحب کنند آن وقت آزادی و دموکراسی چه می‌شود؟» ارسطو در کتاب «سیاست» خودش راه‌حل این مشکل را کم کردن اختلاف طبقاتی و نابرابری اجتماعی دانسته بود ولی در آمریکا چیه؟ دعوا بر سر همان اصلی بود که در انگلستان قرن هجدهم هم بود: این طبقه‌ی ثروتمند مهم بود که چرخه‌ی اقتصادی و سیاسی کشور را می‌گردانیدند. آنها باید مطمئن می‌شدند که



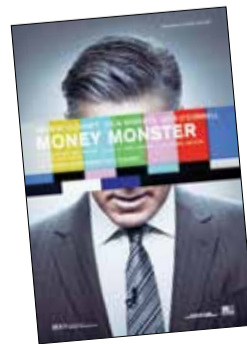
علاقه‌شان آسیب نمی‌دید. در آمریکا چنین دیدگاهی به تسلط یک نوع تفکر منجر شد: قدرتی که در اختیار اربابان سفیدپوست بود و آنها با قدرت قانون اساسی اختیارات همه شده بودند. ولی موضوع از این وجه تاریخی فراتر می‌رود: آنطور که چامسکی شرح می‌دهد، تجمع ثروت منجر به تجمع قدرت می‌شود و در روند یک انتخابات، کمپین‌های نامزدها و احزاب سیاسی ناچارند که از کمک مالی مؤسسات و افراد پولدار استفاده کنند. در ازای ثروتی که نصیب این گروه‌ها می‌شود خواستی وجود دارد و این خواست، نوعی تسلط سرمایه به بار می‌آورد؛ دولت‌ها مجبور می‌شوند مدافع حقوق شرکت‌ها و افرادی شوند که به آنها کمک کرده‌اند و معمولاً چنین کاری با معافیت‌های مالیاتی، حمایت‌های قانونی و پذیرش نظر آنها درباره‌ی سندیکاها، بانک‌ها و کارخانجات می‌شود. چامسکی این چرخه‌ی عبث را نشان می‌دهد و می‌گوید که سیاست، سایه‌ی اقتصاد است بر سر جامعه.

مؤسسه‌های تبلیغاتی و تأثیر روی بینش نگرش مردم کمک کرد تا ایده‌های تازه جا بیفتند؛ به جای جنگ رودرو جنگی پنهان شکل بگیرد و مردم، رودرو هم بایستند. آیا ثروتمندان از این اختلاف ضرر نمی‌کردند؟ چامسکی معتقد است که آن‌ها بدون هیچ‌گونه خسارتی کارشان را ادامه می‌دهند و دولت‌ها کوشش می‌کنند در بحران‌ها به دادشان برسند. این دولت‌ها مالیات‌ها را صرف آسیب‌های مؤسسات می‌کنند و مردم هم ناچارند این پول را بپردازند چون در صورت عدم همکاری دولت هیچ تعهدی برای کمک به زندگی‌شان ندارد. نوآم چامسکی شرح می‌دهد که این چشم‌انداز بسیاری از کشورهاست که تولید را دست کم می‌گیرند و بیهوده بورس‌بازی و بانک‌داری توجه بیشتری نشان می‌دهند. او راه‌حل را در خود مردم می‌جوید و دولت را مشکل اصلی فرض می‌کند.

آمریکایی» یک مستند -مقاله درباره‌ی این کتاب است؛ یک‌جور خلاصه‌ی این کتاب به روایت خود نویسنده. وصف و شرحی در باب جریانی که بین مردم آمریکا و احتمالاً مردم کشورهای دیگر فاصله انداخته و آنها را از همدیگر متفرق، بیزار و عصبانی کرده است. تلاش چامسکی، نمایش‌دهنده‌ی ریشه‌های شکل‌گیری اختلافات در آمریکاست و اینکه به‌خلاف تصور بسیاری، این اختلاف به زمان تصویب اعلامیه‌ی استقلال یا تصویب قانون اساسی برمی‌گردد و ریشه‌دارتر از آن است که بخواهیم موضوع را به دهه‌ی قدرت گرفتن نئولیبرال‌ها در جهان نسبت بدهیم. چامسکی در ۱۰ بند شرح می‌دهد که چطور کشور آمریکا و سایر ملل پیرو سرمایه‌داری از دهه‌ی ۷۰ میلادی با تغییر در شکل و قواعد اداری کشور مردم را کنار گذاشتند و به‌جای توجه به تولید به سمت هدایت پول و در واقع تجارت پول پرداختند. او دولت‌ها را حامی این موقعیت تراژیک می‌داند و تلاش می‌کند با دقت موقعیت را شرح دهد.

چه فیلم‌هایی ببینیم

اگر فکر می‌کنید این تنها فیلمی است که به موضوع اختلاف طبقاتی آمریکا پرداخته اشتباه می‌کنید. پیشنهاد می‌کنیم حتماً چند فیلم را ببینید: اول از همه «وال استریت» ساخته‌ی الیور استون را تماشا کنید: فیلمی درباره‌ی امیدهای جوانی که وارد بورس می‌شود اما کم‌کم فساد را زیان‌زده‌ی خود می‌کند. «بینگ» نشان‌دهنده‌ی چطور یک اقتصاددان لیبرال هم مخالف سیاست‌های دولت آمریکا شده است. کروگمن یک نوکینزی است و نقدهای او به دولت بوش در روزنامه‌ی نیویورک تایمز بر این پایه بود که دولت لیبرال، اگرچه حق مداخله در بازار را ندارد اما حتماً می‌تواند از انحراف جلوگیری یا برای اصلاح آن مداخله کند.



شورش‌های کور کشاند. اگرچه هنوز ایده‌آل‌ها جلوی چشم مردم بود. نوآم چامسکی که در دهه‌ی شصت جزو رهبران مخالف جنگ ویتنام بود سال‌ها برای نمایش شکست رؤیای آمریکایی کوشید. او تلاش کرد نشان دهد که دولت‌های ایالات متحده با روشی که انتخاب کرده‌اند خود «مشکل» اند نه «راه حل». او که این روزها دهه‌ی نهم زندگی‌اش را سپری می‌کند در سال ۲۰۰۷ به جنبش اشغال وال استریت پیوست، ایده‌ی ۹۹ درصد در مقابل یک درصد را پایه‌گذاری کرد و همراه مردم در کنفرانس‌ها حاضر شد. او چه می‌خواست بگوید؟ کسب‌او به نام «مرثیه‌ای برای رؤیای آمریکایی» تمام‌وکمال موضوع را شرح داده بود: این که چطور دولت آمریکا علیه مردم خودش عمل می‌کند. او شرح داد که حالا ماجرا فقط یک کشور نیست: این روش، این سیاست و این اقتصاد فراگیر است و مردم را در همه‌جای جهان تحت تأثیر قرار داده. فیلم «مرثیه‌ای برای رؤیای

می‌گفت که به حق برابر ملت احترام می‌گذاشت و دیگری از درون جنبش ضدسرمایه‌داری، به دنبال بازپس‌گیری حقوق نادیده گرفته‌شده‌ی مردم بود. ولی هر چه زمان گذشت هر دو راه به ناپودی گرایید؛ رؤیای آمریکایی قرار نبود با دستور دولت اجرایی شود؛ در دهه‌ی شصت، اقلیت‌های قومی، نژادی، مذهبی و اجتماعی با اتکا به یکی از همین حقوق قانون اساسی بود که پیگیر حق‌شان شدند و دولت، نه در کنار آنها که روبه‌رویشان بود. بخشی از شورش‌ها به ثمر نشست اما آن بخشی هم که محقق نشد کم کم راه را برای ابراز وجود و ایجاد شکاف در تصور عمومی فراهم کرد. از آن پس دولت آمریکا، یا باید تسلیم مردم می‌شد یا مقابل آنها می‌ایستاد و این، نه فقط در سطح اجتماعی که سطوح سیاسی و اقتصادی هم داشت. نیکسون، آواز قوی این نگرش را خواند و با استغفای او، کار به نفع مخالفان مردم تمام شد. از آن پس هر چه بود سوء استفاده از نام مردم بود، کشور با تئوری تازه‌ای مدیریت شد و طی دهه‌های بعد، شکست‌های پی‌درپی مردم را به

سال‌ها پیش، وقتی خرابی‌های جنگ دوم جهانی گریبان‌گیر کشورهای مختلف اروپایی شده و قدرت‌های بزرگ را به خاک سیاه نشاند و اقتصادشان را فروپاشیده بود، ایالات متحده‌ی آمریکا، با رجوع به اعلامیه‌ی استقلال تلاش کرد «روسی‌ای آمریکایی» را محقق کند. آنجا که نوشته شده بود: «همه‌ی انسان‌ها برابر آفریده شده‌اند» و «آفریدگارشان حقوق سلب‌ناشدنی معینی به آن‌ها اعطا کرده‌است، که حق زندگی، آزادی، و جستجوی خوشبختی از جمله آن‌هاست» برای تحقق کشوری آزاد، پرامید و باشکوه کافی به نظر می‌رسید. با همین نیت بود که دولت‌های رفاه در دهه‌های ۴۰، ۵۰ و ۶۰ میلادی تمام تلاش‌شان را کردند تا شرایط زندگی مردم را بهبود ببخشند؛ قرار بود این کشور نمونه‌ی ایده‌آلی برای سایر کشورها باشد. اگر کمونیست‌ها می‌خواستند بهشت برین را روی زمین محقق کنند و با قوانین سفت‌وسخت پی‌ساختن آرمان‌شهر بودند آمریکایی‌ها از ورای آزادی به دنبال تحقق این آرزو بودند. یکی از دل سرمایه‌داری سخن

چه کسانی در بحران سهیم‌اند

موضوع را منحصر به آمریکا نمی‌داند و به سایر ملل هم ارجاع می‌دهد.



پل کروگمن: اقتصاددان برنده‌ی نوبل که مخالفتش با سیاست‌های جرج دبلیو بوش زیان‌زده‌ی خود است. چامسکی از او مثال می‌آورد تا نشان دهد که چطور یک اقتصاددان لیبرال هم مخالف سیاست‌های دولت آمریکا شده است. کروگمن یک نوکینزی است و نقدهای او به دولت بوش در روزنامه‌ی نیویورک تایمز بر این پایه بود که دولت لیبرال، اگرچه حق مداخله در بازار را ندارد اما حتماً می‌تواند از انحراف جلوگیری یا برای اصلاح آن مداخله کند.



جوزف استیگلیتز: برنده‌ی نوبل اقتصاد و یک نوکینزی دیگر که چامسکی نظرات او را در رد فعالیت‌های دولت جرج دبلیو بوش مثال می‌زند. شهرت استیگلیتز بیش از هر چیز مدیون انتقادهای صریحش از صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی است. چامسکی در رد نظریات نئولیبرالی تلاش می‌کند نشان دهد که حتی مدافعان توریک نظریه‌ی بازار آزاد هم از نتایج آن ناخرسندند و تلاش می‌کنند روند اجرای آن را اصلاح کنند.



آدام اسمیت: «مرثیه‌ای برای رؤیای آمریکایی» به نظر آدام اسمیت در کتاب «ثروت ملل» اشاره می‌کند و می‌گوید که در ۱۷۷۶ وقتی تجار و کارخانه‌دارها اداری جامعه‌ی انگلیس را برعهده داشتند معتقد بودند که باید علائق شخصی‌شان به تمامی رعایت شود، حتی اگر تأثیر مخربی روی مردم انگلیس یا جاهای دیگر داشته باشد. چامسکی در فیلم مدام به نظریات اسمیت اشاره می‌کند و به نوشته‌های او ارجاع می‌دهد. اسمیت که از نظریه‌پردازان سرمایه‌داری است در دو کتاب «نظریه‌ی عواطف اخلاقی» و «ثروت ملل» دیدگاه خودش را شرح می‌دهد و تحت تأثیر توماس هابز، به انگیزه‌ی انسان در انجام امور اجتماعی می‌پردازد. او همان کسی است که برای اولین بار از دست نامرئی بازار حرف می‌زد. چامسکی اما در تئوریش به اصول او حمله می‌کند و برداشت‌های اقتصادی از این دیدگاه را منحل رابطه‌ی قدرت و مردم می‌داند.



چیمز مدیسون: چهارمین رئیس‌جمهور آمریکا که در نگارش قانون اساسی نقش داشت و از تعدیل قدرت مرکزی به‌وسیله‌ی مردم حمایت می‌کرد. او را حامی

درباره‌ی زوال

مرگ لویی چهاردهم

تصویری هنرمندانه از اضمحلال است



ساده نیست، اصلاً ساده نیست... ساده نیست که شما با یک میز، یک تختخواب، یک اتاق و یک شخصیت فیلم بسازید، آن هم فیلمی درباره‌ی زوال. درباره‌ی زندگی و زوال، درباره‌ی نابودی، درباره‌ی بیچارگی در برابر مرگ، درباره‌ی قدرتی که در آخرین روزهای زندگی بی‌معنا به نظر می‌رسد و چاره‌ای جز تسلیم شدن نیست. ساده نیست که شما فیلمی بسازید درباره‌ی سکون، درباره‌ی بی‌حرکتی، درباره‌ی فضایی که انگار رخوت جزئی از آن است. نه، اصلاً ساده نیست. اما «مرگ لویی چهاردهم» چنین فیلمی است: نامش ما را به دل تاریخ می‌برد، به قرن هفدهم فرانسه، به دل وقایع تلخ و جنگ‌های بی‌شمار و البته همراه می‌کند با کسی که از قدر قدرتی سقوط کرده و حالا خانه‌نشین شده. آیا فیلم به وسعت تاریخ حکومت لویی چهاردهم گسترش پیدا می‌کند؟ نه، واقعاً نه. «مرگ لویی چهاردهم» از داخل اتاق‌های محصور، از کنار شخصیتی درمانده و همراه با شاه فرانسه به وقایع می‌نگرد. جوانی در برابر پیری، زوال در برابر بلوغ، شادی در برابر غم، شوخی و شادی در برابر غم و رخوت. همه‌چیز در همین همراهی خلاصه می‌شود، با یک اتاق، یک شخصیت و یک بیماری.

● نقاشی و مرگ

می‌دانید، فیلم آلبرت سِرا یک‌جور پرفورمنس است، یک اجرای متفکرانه از مردی که جلوی ما جان می‌دهد. مرگ او اصلاً تکان‌دهنده نیست و درد او تماشاگر را شوکه نمی‌کند. او از اول فیلم مثل خود بیمار با مصائب آن درگیر می‌شود، ذره‌ذره آن را حس می‌کند و می‌فهمد که چنین بیماری‌ای چطور جسم را می‌خورد و کم‌کم روح را می‌جوید. ولی مسأله فقط با مرگ مواجهیم؟ آلبرت سِرا مرگ او را در فضایی زیبا، نقاشی‌شده با رنگ‌هایی شاد و غلیظ نشان می‌دهد. صحنه‌ها همگی شبیه تابلوهایی از نقاشان باروک، از ولاسکوژ تا کاراواجو، با همان تاریک‌روشنای معمول این سبک، توجه به رنگ‌های تند و فضاهایی گرفته است؛ زیبایی در عین غمگینی، گرفتگی در عین وجود زندگی. شیوه‌ی رنگ‌آمیزی

● کسالت و ملال

نه، نمی‌توانید تصور کنید که ملال در سینما گاهی چقدر به کار می‌آید. اگر شیفته‌ی قصه‌های پرجنب‌وجوش باشید، اگر موج وقایع و حوادث شما را با خود ببرد و همراه کند، اگر شیفته‌ی تعلیق و بحران و اوج و فرود باشید، «مرگ لویی چهاردهم» شما را ناامید می‌کند. فیلم آلبرت سِرا فیلمی است درباره‌ی ملال، درباره‌ی رخوت، با نماهایی طولانی، مکث‌های فراوان، تأکیدهای زیاد و اصرار روی

پادشاهی که جان داد

که اصلاً او مرده است و آن چه که حالا می‌بینیم فقط پیکری است که دارد می‌پوسد. پوسیدگی در تمام لحظات فیلم به چشم می‌خورد، در هیبت مردی که قرار است جلوه‌ای از شکوه باشد، ولی چیزی جز نابودی و زوال را تداعی نمی‌کند. «مرگ لویی چهاردهم» از همان شروع به ما می‌گوید که این مرگ چطور سررسیده و چطور همی وجود پادشاه را فراگرفته. ولی نکته‌های ظریفی در فیلم وجود دارد. می‌گویند لویی

لویی چهاردهم در «مرگ لویی چهاردهم» آماس کرده است، توده‌ای گوشت و چربی چروک که زیر نوارهای رنگارنگ پوشیده شده و بی‌حرکت گوشه‌ای نشسته؛ حضور او در طبیعت زیبا، فضاهای جذاب و شاد و هر نوع موقعیتی نشان از تباهی دارد. اصلاً مهم نیست که پای او به زودی جانش را می‌گیرد. تماشاگر چه‌باید او که این چنین روم کرده به ما، مای تماشاگر ثابت می‌کند که مرگ او زودرس است،

فیلم آلبرت سِرا یک‌جور پرفورمنس است، یک اجرای متفکرانه از مردی که جلوی ما جان می‌دهد. مرگ او اصلاً تکان‌دهنده نیست و درد او تماشاگر را شوکه نمی‌کند. او از اول فیلم مثل خود بیمار با مصائب آن درگیر می‌شود، ذره‌ذره آن را حس می‌کند و می‌فهمد که چنین بیماری‌ای چطور جسم را می‌خورد و کم‌کم روح را می‌جوید. ولی مسأله فقط با مرگ مواجهیم؟

داده. انگار که فیلم می‌خواهد مواجهه‌ی این قهرمان نامعمول را با جهان نشان دهد. فیلم «داستان مرگ من» مشهورترین کار او تا قبل از «مرگ لویی چهاردهم»، حاکمیت روزهای آخر زندگی عیاش معروف، کارناواس است. ولی فیلم به قدری کند و آهسته است که طاقتم تماشاگر را از دست می‌دهد. می‌گویند که موقع نمایش آن در جشنواره‌ی لوکارنو فقط ۳۰ درصد تماشاگران آن باقی ماندند. رکوردی که قبلاً متعلق به خود سِرا بود و حین اکران اثر قبلی‌اش، «آواز پرنس‌گان» نیمی از جمعیت تا اواسط فیلم از سالن بیرون زده بودند. این نوع نگاه به رخوت و کندی، اگر معایب بیشماری دارد مزایایی هم دارد؛ دست‌کم تماشاگر را با نوع تازه‌ای از فیلم مواجه می‌کند، فیلمی که خودش را از هر نوع قیدوبندی، از قصه‌ی معمول تا ماجرا و پیرنگ رها می‌کند و به جنبه‌های دیگر هنر نمایش، از میزانسن و کمپوزیسیون تا صدا و موسیقی و بازی توجه می‌دهد. اما آلبرت سِرا، کارگردان جوانی است؛ او ۴۲ ساله و اهل اسپانیاست و هفت فیلم ساخته. با اقتباس از رمان سروانتس مشهور شده و با «داستان مرگ من» به پدیده‌ی جشنواره‌های اروپایی بدل شده است. «مرگ لویی چهاردهم» تازه‌ترین ساخته‌ی او است که در جشنواره‌ی کن سال ۲۰۱۶ به نمایش در آمد و باز هم تماشاگران را غافلگیر کرد؛ حتی آن‌ها که سبک نامتعارف سِرا را می‌پسندیدند این بسار در برابر آزمون جدیدی قرار گرفتند. اگرچه موجی از ستایش‌ها نصیب فیلم شد حیرت فراوان به خاطر رویکرد دست‌اندرکاران جشنواره بود که چنین اثری را به بخش مسابقه راه ندادند. فیلم، به شکل خارق‌العاده‌ای به فهرست منتخب منتقدان راه پیدا کرد و بحث درباره‌ی کیفیت آن بالا گرفت.

رقیبش در پرداختن به این موضوع خودش است! فیلم «شرف شوالیه‌ها» یا «اقتباسی است از «دن کیشوت»» ولی او به عمد از فضای پیکارسک رمان فاصله گرفته، جنبه‌های تراژیک آن را کم‌رنگ کرده و به شویردگی او در برابر طبیعت ارجاع

روی یک صحنه‌ی زیبا می‌ایستیم و جلوی رویمان مرگ را می‌بینیم. **● آلبرت سِرا کیست** می‌گویند ملال ویژگی مهم سینمایی این کارگردان اسپانیایی است و تنها

آیا فیلم آلبرت سِرا درباره‌ی قدرت است

خوره‌ی جانش تمام شد. فیلم آلبرت سِرا، انگار به شکلی ناخودآگاه ما را دعوت می‌کند به تماشا زوال قدرت، به نابودی هر آنچه که مستحکم است و اشاره می‌کند به زندگی که مرگ را به ناچار می‌پذیرد. فیلم بدون هیچ اشاره‌ی واضحی تفسیری است از زندگی و مرگ و این که هیچ نیرویی در این جهان پایدار نیست. به همین دلیل «مرگ لویی چهاردهم» فیلمی است درباره‌ی آدم و هر فیلمی درباره‌ی آدم، انگار ربطی هم به عالم سیاست دارد.

من» و این اقتدار و خودکامگی را تا آنجا ادامه داد که حتی صدراعظمی برای کشور انتخاب نکرد، از درباریان فاصله گرفت و خودش به تنهایی اداره‌ی امپراتوری را عهده‌دار شد. می‌گویند که دولت در زمان او مقتدر و بزرگ شد و او در سه جنگ مهم پیروز شد. لویی چهاردهم از ۵ سالگی پادشاه بود و هفتادویک سال در قدرت بود. ولی نکته همین‌جاست: چنین اقتداری، چنین حکومتی، چنین قدرتی با بیماری فلج شد و از بین رفت. قدرت او نه با سیاست‌ورزی یا توطئه که با

فیلم به شکل اسرارآمیزی به این موضوع می‌پردازد راستش مسئله‌ی اصلی فیلم قدرت لویی چهاردهم نیست و مباحث زیبایی‌شناسی چنان در تاروپود اجرای آن درگیرکننده است که هر نوع تفسیری را به عقب می‌راند. ولی مگر می‌شود فیلمی ساخت درباره‌ی شاه فرانسه، درباره‌ی قدرت برتر یک کشور و زوالش را نشان داد اما به قدرت اشاره نکرد؟ فیلم «مرگ لویی چهاردهم» در دل خودش حاوی یکی از جبری‌ترین نکات عالم است: مردی که همیشه می‌گفت «فرانسه یعنی

و همه آن‌چیزهایی که پیش‌تر اشاره کردم و شاید نکته‌اش در همین باشد که با وجود چنین وحدتی، قادر است برای تماشاگر یک صحنه زنده باشد. البته ژان پی‌یر درباره‌ی بعضی مسائل ایده‌های خودش را داشت. ولی رویکرد من آنقدر قوی است که بازنگرها را هم دربرمی‌گیرد. شبیه به گنازه‌های آتش‌فشان است که همه‌چیز را دربرمی‌گیرد و تمام چیزها را سیاه می‌کند و به یک فرم واحد درمی‌آورد. اما ژان پی‌یر برای این نقش عالی بود. خود او را به عنوان یک انسان ستایش می‌کنم ولی نسبت به گذشته‌اش در مقام بازیگر دلچسپی خاصی نداشته‌ام. برای من همه‌چیز از کمال او به عنوان یک فرد و شخصیتش شروع شد و از آنجا به بعد هر چیزی ممکن است.

و برای اینکه به این لحظات سرخوشانه دست‌یابید، هرج‌ومرج راه‌گشاست. از همان اول برای بازی در فیلم به ژان پی‌یر لئو فکر می‌کردم. می‌دانید، این همکاری را سه یا چهار سال پیش مرکز هنری پومپیدو به من پیشنهاد داد. قرار بود ژان پی‌یر پرفورمنسی داشته باشد از مرگ لویی چهاردهم در یک بازه‌ی زمانی ۱۵ روزه؛ در حالی که او داخل یک قفس شیشه‌ای دراز کشیده است. این پرفورمنس در نهایت به دلیل مشکل بر سر بودجه متوقف شد ولی چند سال بعد تصمیم گرفتیم دوباره به این ایده بازگردیم ولی این‌بار برای سینما. با این همه سعی کردیم به ایده اولیه وفادار بمانیم، ایده مرگ او در قالب یک پرفورمنس و با وحدت فضا و زمان

همه‌ی چیزهایی را که می‌بینید از هیچ خلق شده. اول قرار بود از اتاق‌های دیگر کاخ استفاده کنیم، همراه برخی از میلمان‌ها. ولی این اتفاق نیفتاد، ما در لوکیشن بودیم ولی یک لوکیشن خالی! هرچند، همه‌ی اینها بخشی از شیوه فیلمبرداری من هستند. من اندکی هرج‌ومرج را دوست دارم. در صحنه فضایی می‌آفریند که بسیار دوستش دارم و از طرفی، سرخوشانه هم هست. من به این دلیل تصمیم به ساخت فیلم‌های تصمیم‌گیری گرفتم که از زندگی روزمره، سرخوشانه‌تر است. گاهی باید چنین لحظات سرخوشانه‌ای خلق کنید



من کسالت‌آور است موقع فیلمبرداری به نور یا جنبه‌های دیگر تصویر فکر کنم. من بیشتر این جزئیات - مثل رنگ‌ها و لباس‌ها - را از قبل آماده می‌کنم. ولی موقع فیلمبرداری ترجیح می‌دهم با فضا و بازیگران کار کنم. شکل کار من تلاشی است در جهت ویران‌سازی بسیاری از پیش‌فرض‌های از پیش تعیین شده و مقولات پیشینی تاریخی. مایلم همان حال که سر صحنه حضور دارم بر این ویران‌سازی تمرکز کنم. فیلم را در یک کاخ متروکه فیلمبرداری کردیم؛ تمام کف‌ها، سقف‌ها و دیوارها از سیمان بود.

اگر «امپراتور خورشید» باشید، در پایان کار قدرتی نسبت به این ماجرا ندارید. درس زیبایی است و این نکته‌ای است که لویی چهاردهم می‌خواهد به وارث خودش بگوید. در فیلم هم به آن پرداخته‌ام؛ اصلاً بخشی از هویت فیلم همین است. **۳** من برای ساخت فیلم خیلی صریح و مستقیم سراغ نقاشی نرفتم. منظورم این است که این آثار را می‌شناسم و ستایش می‌کنم و حتی جنبه‌ی فرمی آن در فیلم وجود دارد. ولی شیوه‌ی کار من مجال به چنین ملاحظاتی نمی‌دهد. ما با سه دوربین و به طور پیوسته فیلمبرداری می‌کردیم، برای همین نمی‌توانستم کار را متوقف کنم تا هر نما را با دقت ترکیب‌بندی کنم. صحنه‌ها من بیشتر بر بازیگرها متمرکز هستم، برای

● به روایت کارگردان

من برای ساخت «مرگ لویی» به خاطرات سن سیمون، نویسنده‌ی فرانسوی مشهور و مهم آن دوران مراجعه کردم. خاطرات او را بیش از هر متن دیگری دوست داشتم ولی تحقیق‌های بیشتری هم کردم و به متن‌های تاریخی دیگر هم نگاه انداختم. این فیلم بسیار به تاریخ وفادار است ولی در عین حال آزادی و راه‌های شاعرانه‌ای هم در آن هست. **۲** ایده‌ای که در فیلم داشتیم این بود که چطور کسی که به نظر می‌رسد قدرت مطلق دارد با ناتوانی خود رویه‌رو می‌شود. می‌توانید قدرت محض داشته باشید ولی به دلیل بیماری یا پیری، با زوال تن خود مواجه می‌شوید - و آنهایی که تاریخ را می‌شناسند، و از پایان سلطنت آگاه هستند چه؟ حتی

تلویزیون

ماجرای ساخت سریال «فرار از زندان» به سال ۲۰۰۳ برمی گردد. به وقتی که دان پاورز داستانی یک خطی را به پل شیورینگ داد تا براساس آن طرحی برای یک سریال بنویسد. شیورینگ با این شرط که حق تغییر در داستان را داشته باشد آن را گسترش داد و آن را با نام «محکومیت ناحق» به چند شبکه از جمله فاکس تحویل داد. همه شرکتها مخالف ساخت این سریال بودند.

مردی با خالکوبی اژدها

شبکه‌ی تماشا به زودی پخش سریال فرار از زندان را آغاز می کند



۱ ماجرا مربوط به سالها پیش است، به زمانی که هنوز سریالسازی این قدر پررونق نشده بود و مخاطب سراسری و جهانی نداشت. آن زمان طبق سنت شبکه‌های تلویزیونی، مجموعه‌های بلند ۲۰ تا ۳۰ قسمتی تولید می‌شد و جز سریال‌های سیت کام انواع دیگر سریال‌ها به شکل محدود سال‌به‌سال ساخته می‌شد. مشهورترین آن‌ها «دوستان / فرندز» و «سیمپسون‌ها» بود که اولی از سال ۹۴ و دومی از اواخر دهه‌ی هشتاد پخش مستمری داشت. ولی در سال‌های ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۳ روند سریالسازی متفاوت شد: اول از همه شبکه‌ها به شرکت‌های سینمایی و فیلمسازی سفارش سریال دادند و دوم، موفقیت یکی دو سریال (۲۴ و لاست) کمک کرد تا تولید هر ساله یا فصلی آن ممکن شود. قصه‌های دنباله‌دار این سریال‌ها کمک می‌کرد تا تماشاگر مشتاقانه این شیوه‌ی پخش را دنبال کند. به‌خصوص که طی یک سال فاصله تا پخش سری جدید و فصل نوی سریال، خلاصه‌هایی از قسمت‌های قبل پخش می‌شد تا تماشاگر داستان و شخصیت‌ها را فراموش نکند. به‌ر حال این شیوه‌ی سریالسازی به مرور و بعد از موفقیت سریال «گمشدگان / لاست» به اوج خود رسید و کمی بعد سریالسازی از ساخت فیلم هم جذاب‌تر شد. با گسترش اینترنت و دسترسی بیشتر مردم به شبکه‌های مجازی، این بار نوبت شبکه‌های اینترنتی بود که به ساخت سریال رو بیاورند. «نت فلیکس» در ادامه‌ی موفقیت این موج قدرت گرفت و توانست آرشیه فیلم و سریال فوق‌العاده‌ای تهیه کند. اما قبل از آن شبکه‌های بزرگ و مشهوری مثل ای ام سی و اچ‌بی‌وی به سمت ساخت سریال‌های فصلی آمده بودند.

۲ در حالی که ساخت سریال در کشور ما عملی عامه‌پسندانه به حساب می‌آید و فیلمسازان روشنفکر معمولاً از ساخت آن پرهیز دارند، در آمریکا و اروپا ساخت سریال به وسیله‌ی کارگردان‌های بزرگ امر مداومی شده. تا به حال دیوید فینچر، مارتین اسکورسیزی، فرانک دارابونت، گاس ون سنت، ریدلی اسکات و... سریال‌هایی برای شبکه‌های مختلف ساخته‌اند. برخی هم تهیه‌کننده‌ی اجرایی و طراح پروژه شده‌اند؛ از برادران کوئن تا تام هنکس و استیون اسپیلبرگ در ساخت سریال مشارکت کرده‌اند و مجموعه‌هایی دیدنی تولید کرده‌اند. اما بیشتر از آن، این گمنام‌ها هستند که طرفداران ویژه‌ای دارند: ونیس گیلیان سازنده‌ی «برکینگ بد»، جی جی آبرامز سازنده‌ی «لاست»، نوا هاولی طراح سریال «فارگو» با این مجموعه‌ها شهرت کم‌نظیری به دست آورده‌اند. همه‌ی این چهره‌ها قصه‌گوهایی درجه‌یک هستند که می‌توانند چند فصل سریال را با داستان‌های جذاب تولید کنند. یکی از این افراد که نسبت به خیلی از این افراد پیشکسوت‌تر است پل شیورینگ است؛ طراح سریال «فرار از زندان».

۳ ماجرای ساخت سریال «فرار از زندان» به سال ۲۰۰۳ برمی گردد، به وقتی که دان پاورز داستانی یک خطی را به پل شیورینگ داد تا براساس آن طرحی برای یک سریال بنویسد. شیورینگ اصلاً چهره‌ی مشهوری نبود، او قبل از این فیلمنامه‌ی «سرنوشت یک مرد» را نوشته بود که وین دیزل در آن بازی می‌کرد؛ اکتشی درباره‌ی انتقام یک مرد از دشمنانش. ولی پاورز هم چهره‌ی مشهوری نبود و دنبال سکوی پرشی بود تا مشهور شود. طرح پاورز یک جمله بود:

«برادری برای فسراری دادن برادر بزرگ‌ترش خوش را به زندان می‌اندازد.» ایده‌ی جذاب پاورز شیورینگ را جلب کرد ولی او سوال‌های متعددی داشت: چرا باید یکی این کار را بکند؟ مگر برادر بزرگ‌تر چه کرده؟ این سوال‌ها خودبه‌خود زمینه‌ی شکل‌گیری داستان را فراهم کرد. شیورینگ با این شرط که حق تغییر در داستان را داشته باشد آن را گسترش داد و آن را با نام «محکومیت ناحق» به چند شبکه از جمله فاکس تحویل داد. همه‌ی شرکت‌ها مخالف ساخت این سریال بودند و اعتقاد داشتند که این قصه به‌درد یک فیلم سینمایی اکتش می‌خورد. ولی حادثه‌ای کل ماجرا را تغییر داد.

۴ این استیون اسپیلبرگ بود که به‌طور اتفاقی طرح «فرار از زندان» را خواند و از آن خوشش آمد. مثل دهه‌ها پروژه‌ای که توجه او را جلب می‌کرد اسپیلبرگ به طرح شیورینگ علاقه پیدا کرد و باز مثل دهه‌ها بار دیگر اعلام کرد که می‌خواهد خودش آن را بسازد. یک سالی از ساخت فیلم «گزارش اقلیت» و «گم‌گشته» که می‌تونی منو بگیر» گذشته بود و اسپیلبرگ دو فیلم «مردان سیاه‌پوش» و «استین پاورز» را هم تهیه کرده بود. بنابراین می‌شد به شایعاتی که می‌گفت او احتمالاً می‌خواهد یک فیلم سینمایی بسازد توجهی نکند. اسپیلبرگ به شیورینگ گفت که طرح را گسترش بدهد و ۱۴ قسمت از آن را بنویسد. ولی هنوز سه چهار قسمت آن نوشته نشده بود که اسپیلبرگ از ساخت سریال انصراف داد و رفت تا فیلم «جنگ دنیاها» را کارگردانی کند. ولی خوش‌شانسی به داد شیورینگ رسید: پخش در سریال «۲۴» و «گمشدگان / لاست»

و محبوبیت آن‌ها نزد تماشاگران، فاکس را قانع کرد که «فرار از زندان» را به شکل یک سریال چند فصلی تولید کند.

● بازیگران سریال

انتخاب بازیگر نقش پل اسکافیلد، که شخصیت اصلی سریال بود سخت‌ترین کار بود. مشکل این بود که خیلی‌ها گمان می‌کردند که اسکافیلد باید مرموز و رازآمیز نشان داده شود. به همین دلیل هم همه‌ی بازیگران سعی می‌کردند «بازی» کنند و خود واقعی‌شان را ارائه نمی‌دادند. در حالی که گروه سازنده می‌خواست این شخصیت آدم عادی ولی باهوشی باشد که دستش از همان اول ماجرا رو نشود. بازیگران زیادی برای این کار تست دادند ولی هیچ کدام آن قدر خوب نبودند که برای کار انتخاب شوند. یک هفته مانده به شروع کار، ونت ورث میلر به استودیو سر زد و تست داد. شیورینگ تحت تأثیر سردی و بی‌روحی کنش و واکنش او قرار گرفت و روز بعد به میلر خبر داد که برای بستن قرارداد دوباره به استودیو بیاید. بازیگر نقش برادر اسکافیلد هم مهم بود؛ لینکلن باروز شخصیتی بود که باید اعتماد تماشاگر را جلب می‌کرد. استودیو که با چند بازیگر قرارداد داشت اصرار داشت که شیورینگ از آن‌ها استفاده کند. شیورینگ مدام بهانه می‌آورد ولی در نهایت دامینیک پرسل که قبل‌تر در مجموعه‌ی «جان دو» بازی کرده بود در تست بازیگری موفق عمل کرد. مشهور است که روز اول فیلمبرداری وقتی هر دو بازیگر اصلی با کله‌ی تراشیده‌ی مقابل شیورینگ قرار گرفتند او حیرت‌زده از شباهت عجیب آن دو گفت!

۲۹ ژوئن سال ۲۰۰۵ اولین قسمت سریال روی آنتن رفت و شگفتی آفرید. طبق آمار کمپانی فاکس، این سریال حدود ۱۰ میلیون نفر بیننده داشت که یک رکورد باورنکردنی بود. کمپانی به‌زودی متوجه شد که چه اثر بزرگی تولید کرده است؛ میانگین مخاطبان این سریال در قسمت‌ها و فصل‌های بعد به حدود ۹.۲ میلیون نفر رسید و برای شرکت فاکس، که معمولاً در تابستان با رکود مواجه بود این یک موفقیت اقتصادی بی‌نظیر بود. ولی این همه‌ی داستان نبود. منتقدان به سریال روی خوش نشان دادند و آن را «حصیل»،

داستان اولین پخش

کرد و گفت: «سری جدید ترکیبی از شخصیت‌های چند سال قبل سریال است و برادران برمی‌گردند.» نکته‌ی مهم این بود: یکی از برادران در فصل آخر ناکار می‌شد ولی حالا او وعده می‌داد که هر دو زنده هستند. او گفت که: «چیزی که من در مورد زنده شدن دوباره مایکل شنیدم کاملاً هوشمندانه است و مردم خوششان خواهد آمد.» برای این کار حتماً توضیح منطقی و قابل باوری ارائه خواهد شد. اما تا این جا چه خلاصه‌ای از آن داستان لو رفته؟ یک جمله در سایت‌های اینترنتی مدام می‌چرخد: «هنگامی که سرخ‌هایی



مبنی بر زنده بودن مایکل وجود دارد، سارا با همکاری لینکلن بزرگ‌ترین فرار این سریال را طراحی می‌کند.» با این داستان بود که فیلمبرداری قسمت‌های جدید از بهار ۲۰۱۶ شروع شد و بهار امسال هم روی آنتن رفت. در فصل پنج راز ناپدید شدن اسکافیلد (کدامیک؟ سریال را ببینید تا متوجه شوید!) مشخص می‌شود و داستان باز هم به زندان ارجاع می‌دهد. ولی این می‌گذرد، در یک سیاهچال مخوف که چهار آن پخش شد جزو محبوب‌ترین سریال‌های عامه‌پسند جهان بود و موفقیت آن راه را برای تولید و پخش سریال‌های دیگر باز کرد. اگر بیننده‌ی سریال بوده باشید می‌دانید که در پایان فصل چهار، اتفاق ناگواری شد. بودجه‌ی هر قسمت چیزی حدود دو میلیون دلار بود که مدیران کمپانی فاکس را به وحشت انداخت. آنها متوجه شدند که باید چیزی حدود ۲۴ میلیون دلار برای فصل اول خرج کنند. این رقم در فصل دوم به ۵۴ میلیون دلار رسید و در فصل سوم به حدود ۴۰ میلیون دلار. ولی همه امیدوار بودند که مخاطب بتواند با این داستان هیجان‌انگیز همراه شود. نتیجه؟ یکی از پرمخاطب‌ترین سریال‌ها و البته در آمدزاترین مجموعه‌هایی که تلویزیون تا آن زمان به خود دیده بود.

ماجراهای تولید

دیگر فیلمبرداری شد. بخش عمده‌ای از داستان این فصل در یک زندان می‌گذرد و گروه با تلاش بسیار، زندانی متروکه که به نام جولیت را پیدا کرد. این زندان از سال ۲۰۰۲ تعطیل شده بود ولی زندانیان مشهوری در آن حاضر بودند. از جمله جان وین گاسی که یک قاتل زنجیره‌ای بود. ظاهراً گروه مدتی بود که در سلول همین قاتل مشغول فیلمبرداری بود ولی



پخش شد.

ولی ساخت آن هم پر از ماجرا بود: پخش زیادی از فیلمبرداری فصل‌های دوم به بعد «فرار از زندان» در خارج از هالیوود و در شهر شیکاگو انجام شد؛ در شرایطی که تعداد بازیگران زیاد بود، لوکیشن‌های فراوان هم باعث شده بود که ساخت آن سخت شود. اما فصل اول سریال به‌نسبت راحت‌تر از بخش‌های

وقتی شیورینگ فیلمنامه‌ی ۱۴ قسمت را به کمپانی تحویل داد کمتر کسی فکر می‌کرد که سریال کشش داشته باشد که بیش از این ادامه پیدا کند. اما استقبال کم‌نظیر تماشاگران باعث شد که ۶ قسمت دیگر به مجموعه اضافه شود. بنابراین فصل اول آن ۲۰ قسمتی شد. البته قرارداد شیورینگ برای ساخت سریال، چهار فصل بود. او فکر کرد که باید بیش از هشتاد سناریو بنویسد. بنابراین گروهی از نویسندگان را استخدام کرد تا به او کمک کنند. یازده نفر به او در این پروژه کمک کردند و ۱۶ کارگردان هم برای ساخت ۸۱ قسمت آن انتخاب شدند. این سریالی بود که از سال ۲۰۰۵ جلوی دوربین رفت و تا سال ۲۰۰۹ مرتب و با تعداد تماشاگران بی‌شمار از شبکه‌ی فاکس

